

تذکرۃ الاولیاء محرابی کرمانی

مزارات کرمان

تصنیف در نیمه اول قرن دهم ہجری قمری

برای ہمنامی و مساعی

جناب آقای سید محمد ہاشمی کرمانی

نماینده سابق مجلس شورای ملی

با ہتمام و سرمایہ

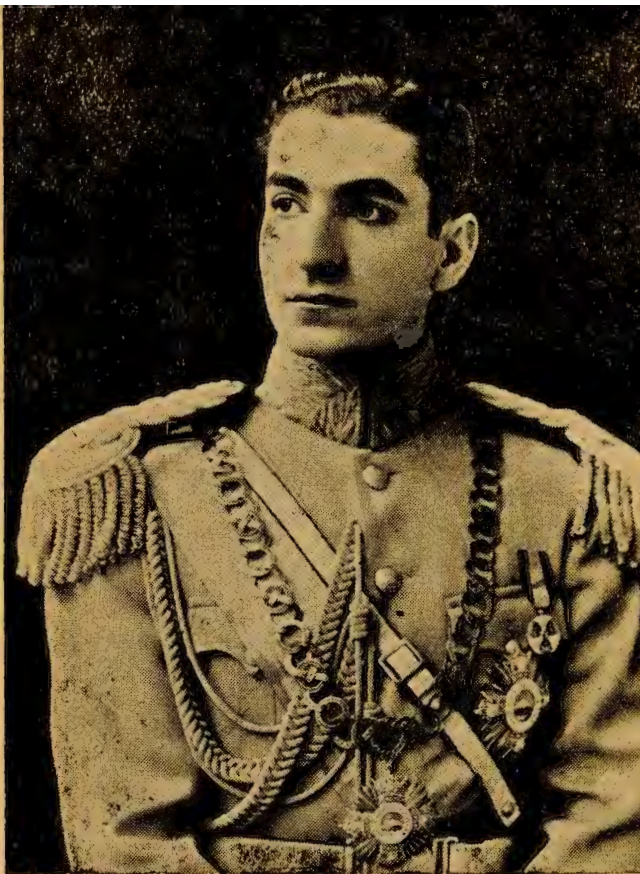
حسین کوہی کرمانی

مدیر روزنامہ نسیم صبا

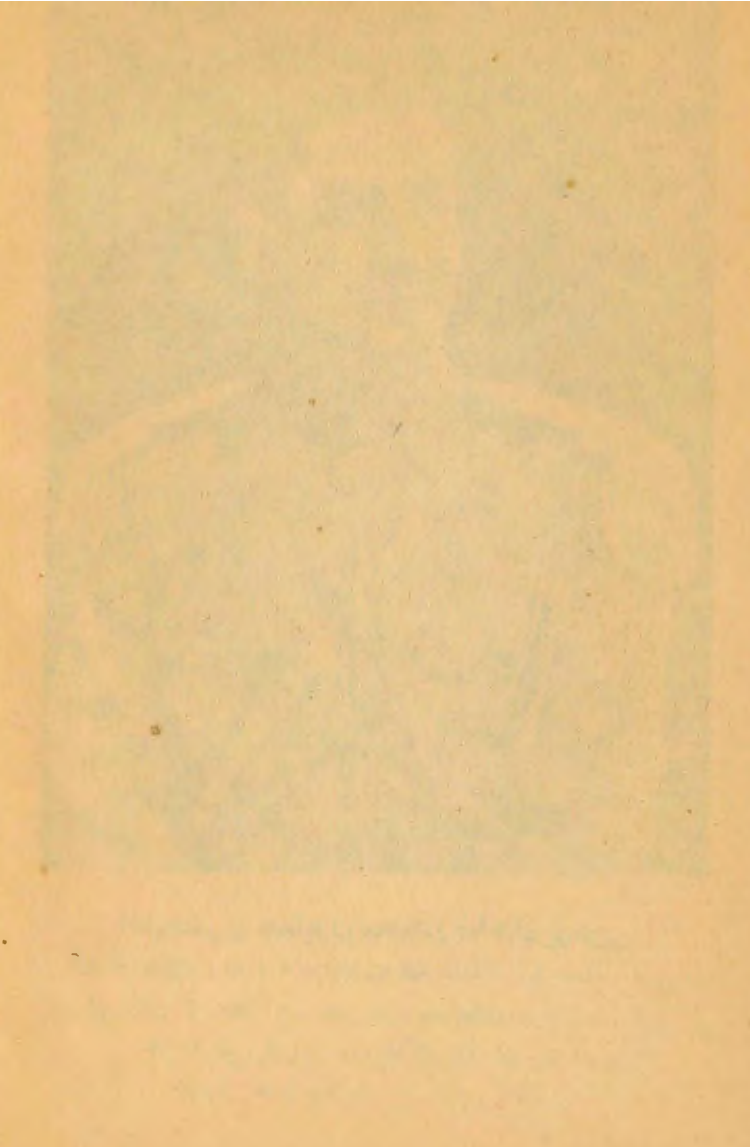
جلد دوم از سهر روز ۱۳۲۱

تأفاجه آذربایجان و رنجان

که انتظار آنرا داشتید از چاپ بیرون آمد در این کتاب که متجاوز از
هفتصد صفحه میباشد بطالب هتم تاریخی بر میخورید در این کتاب شاه عباس
کبیر نمده مالی میکند در این کتاب پی بعل و جهات انقلاب ۱۷ آذر ۱۳۲۱ را
می برید در این تاریخ کنفرانس تاریخی آذرماه ۱۳۲۲ که بوسید مستخرج
روز ولت - استالین در تهران تشکیل یافت میخوانید در این کتاب
بجاده سمیرم بر میخورید حاصل در این کتاب میخوانید که فراکسیون حزب
توده و مجلس چه سیاست مخوفی را تعقیب میکرد - در این کتاب آمدن
کافار آذرده که برای گرفتن نفت شمال با ایران آمده بود و بر اثر این
اقدام تشنجاتی که ایجاد شده بود پی میبرد حاصل خیلی چیزها که اصلاً در هیچ جا
نزدیک نمیخوانید و بسیاری از رجال بزرگ ایران و اروپا یکسایشان آشنا
میشود همینقدر در تعریف این کتاب پس که شما نمیتوانید نظری برای او پیدا کنید
قیمت این کتاب دو سیست ریال است در تمام کتابفروشی های
تهران مخصوصاً کتابخانه ابن سینا چهار راه منجرالدوله برای فروش موجود است
از شهرستانها بوسید پست پول ارسال دارید فوراً بوسید پست ارسال میگردد



اعلیٰ حضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی
ادام الله سلطنته و دولته که در خجسته عهد سلطنت آن شاهنشاه محبوب
این کتاب که نسخه آن منحصر بفرد بود بچاپ رسید و طبع این
بازر تاریخی از این دوره یادگار ماند . و پیشگاه
همایونی تقدیم میگردد . کوهی کرمانی .



مزارات کرمان

تصنیف در نیمه اول قرن دهم هجری قمری

براهنمائی و مساعی

جناب آقای سید محمد ماشمی کرمانی

نماینده سابق مجلس شورای ملی

با اهتمام و سرایه

حسین کوهمی کرمانی

مدیر روزنامه نسیم صبا

قیمت پنجاه ریال - حق چاپ محفوظ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتابی که از نظر خوانندگان میگذرد از روی نسخه منحصر بفردی است که سابقاً متعلق بکتابخانه مرحوم شعاع‌الملک شیرازی بوده است و اکنون در تصرف نویسنده میباشد معرفی و چگونگی پیدایش این کتاب که در سال ۹۲۵ هجری نگاشته شده است و بخط مؤلف است جناب آقای سید محمد هاشمی کرمانی کاملاً شرح داده‌اند چیزی که لازم است در اینجا متذکر شوم افتخاری است که در مدت سی سال خدمات ملی و ادبی و فرهنگی در این کشور نصیب این خادم مطبوعات شده است در این مدت متجاوز از چهل کتاب ادبی و تاریخی که تألیف و تصنیف و چاپ کرده‌ام دو نسخه از این کتابها در دنیا منحصر بفرد بوده است اولی در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی بنام «کلمات علیه غرا» که متعلق برحوم استاد فقید ملک‌الشعراء بهار بوده است که آن مرحوم آن کتاب را در اختیار این خادم مطبوعات گذارد و علاوه بر این خود استاد تصحیح آنرا برعهده گرفت و مقدمه‌ی مشتمل بر معرفی کتاب و شرح احوال ناظم که آن استاد شاعر را مکتبی شیرازی استنباط کرده بود نوشت این کتاب دو مرتبه تا کنون چاپ شده است و اخیراً هم کمیاب گردیده امیدوارم بعداً چاپ دیگر هم بشود.

دوم همین کتاب (مزارات کرمان است) اولین دفعه که نام این کتاب را شنیدم از جناب آقای هاشمی بود که در چند سال پیش مرا آگاه نمودند که چنین کتابی در کتابخانه شعاع‌الملک شیرازی است و شرح دادند که با چه زحمات و استقامت و پایداری که در این راه کرده‌اند، توانسته‌اند یک رونوشت از آن کتاب بدست آورند از شنیدن نام کتابی منحصر بفرد آنهم بنام مزارت کرمان بی‌اندازه شادمان و خرسند شدم و آرزو کردم

که ایکاش میتوانستم اصل نسخه را میدیدم و آنرا چاپ میکردم از آنجائیکه مقدر بود این کتاب که بنام مزارات کرمان است بدست يك نفر که شیفته و دلباخته آثار قدماست خصوصاً که همشهری نویسنده هم میباشد چاپ شود پس از مرگ مرحوم شعاع الملك شیرازی دوست عزیزم آقای سید عبدالله مزارعی تمام کتابخانه آن مرحوم را خریداری میکند و در تهران خیابان شاه آباد کتابخانه بنام بنگاه کتاب تاسیس مینماید و من گمشده خود را در آنجا پیدا میکنم ما حاصل آنکه این کتاب را که جزء کتب خطی نفیس این بنگاه محسوب میشده بهر نحو بود از آقای مزارعی خریداری کردم و هیچگاه فراموش نمیکم آن روزیکه این کتاب را خریدم یکی از روزهای خوشی و شادمانی عمرم محسوب میشد و قتیکه کتاب در تصرفم درآمد بکتابخانه مجلس شورای ملی آمدم مثل بیشتر روزها در آن محفل و جمع فضل و دانش چندین نفر از دانشمندان از آن جمله آقای هاشمی تشریف داشتند نویسنده باحالت وجد و شغفی روی بحضار کرده گفتم آقایان اکنون گوهر گرانبهائی در تصرفم میباشد که درخانه هیچ يك از پادشاهان و کشورهای روی زمین نیست گفتند چیست گفتم کتاب مزارات کرمان که سالها آرزوی دیدن آنرا داشتم و اکنون این کتاب در تملك من میباشد همگی خوشحال شدند مخصوصاً آقای هاشمی اولین فرمایشی که کردند این بود که بیدرنک باید مشغول طبع آن شوید لذا که از همانروز در تهیه و تدارك چاپ آن شدم و آن کتابیکه سالها سعی و کوشش در بدست آوردن آن شده است که اکنون تقریباً رایگان بدست دوستان کتاب میرسد باید بیشتر از همه مرهون مساعدت و راهنمایی جناب آقای هاشمی کرمانی باشیم علاوه بر همه اینها زحمت تصحیح و نوشتن حواشی و مقدمه را نیز با کثرت گرفتاریهای کوناگون در امسال برعهده گرفتند در اینجا لازم است

از یکی دیگر از همشریهای گرام خود **حضرت آقای امان‌الله عامری کرمانی** که در چاپ این کتاب فی الجمله کمک و همراهیائی نموده تشکر و سپاسگزاری نمایم .

در خانه روی سخنم با اولیای وزارت فرهنگ است و از آنان مختصر کله دارم که چرا مساعدتی برای این کتب مبذول نمیدارند و بسی متأثرم که سی سال بهترین ایام جوانی را در راه خدمت بفرهنگ این کشور تمام کردم علاوه بر تدریس در مدارس از کلاس ابتدائی گرفته تا دبیرستان یعنی از کلاس دوم ابتدائی که اول کارم بود تا کلاسهای ۵ و ۶ دبیرستان و انتشار چهل جلد کتاب که هر یک در مقام خود شاهکار محسوب میشود تألیف و تصنیف و چاپ کردم و چهار جلد از آنها که (فولکلور) است فرهنگ روستائی ایران عزیز را بدینا معرفی کرده که آنها را بزرگترین مردان فرهنگ اروپا و امریکا ترجمه و از هر یک هزارها چاپ و منتشر کرده‌اند **کتابهای را که مترجمین ترجمه کرده‌اند عبارتند از کتابهای هفتصدترانه ترانه های ملی - فلهویات - چهارده افسانه و چهار افسانه که کریستن سن آنها را بزبان آلمانی ترجمه نموده پرفسور هانری ماسه بزبان فرانسه - پرفسور ویلیبر بزبان انگلیسی در امریکا و نیز بزبان انگلیسی دکتر آبربی در انگلستان - بترجمه اقدام کرده و کتاب مقتصد ترانه چهارمرتبه در تهران چاپ شده و اکنون کمباب است و از تهی دستی نمیتوانم آن را تجدید چاپ کنم و حال آنکه خواهان زیاد دارد **چنانچه يك جوانمرد فرهنگ دوست** با ذوق پیدا شود در چاپ آن با ما همراهی کند فوراً چاپ میکنیم و مجدداً در دسترس دوستان ادب قرار خواهیم داد در خانه سوزدل این سوخته فرهنگ و عاشق و دیوانه**

ادب و ادبیات این است که مانند شعله آتشی از دل افسرده‌ام زبانه کشیده است و آن سوز را بروی کاغذ میاورم و آن مختصر فهرستی از کارهای خودم که برشته نظم کشیده و بئالشکوائی است که اولیاء فرهنگ شاید بجبران مافات توجهی مبذول دارند که لااقل دیگران که چون من بضاعتی ندارند ولیکن دلی پرشور برای خدمت بفرهنگ عزیز کشور و ادب و ادبیات ایران و انتشار کتب سودمند دارند تشویق و ترغیب شوند و وجودشان منشأ اثرات مفیده برای کشور باشد.

تهران اسفندماه ۱۳۳۰ خورشیدی

حسین کوهی کرمانی - مدیر نسیم صبا

صفحه هفت همین مقدمه سطر نه مصرع دوم این طور اصلاح شود.

« ز خواجو روضه و پند و نصایح »

اولیاء و وزیران فرهنگ بخوانند

صبا زین خسته نالان دل تنگ	سبک دهن گشان شو سوی فرهنگ
پس آنکه باد و صد اکرام و اعزاز	چو بیل در زمان شو نغمه پرداز
بگو کوهی پس از سی سال خدمت	شده است اکنون قرین رنج و حمت
بگو ملک ادب از من بنام است	مرا خدمت در این کشور تمام است
جمشته فولکور از من سرفراز	نه ایران شد جبهانی زان پر آواز
سفر کردم بصر او بیابان	که تا این خدمت آوردم بیابان
بجز جمعی ز دانایان فرهنگ	ز نادانان بدم همواره دلتنگ
ز شعر و ستانی بودشان عار	مرا بیخاره میگردند ز این کار
در این احوال بودم در تب و تاب	بر خمت کردم آخر جلد را چاپ
چو من این کار را آغاز کردم	جبهانی را پر از آواز کردم
کرستن سن خردمند اروپا	نمودی ز حتمت را آشکارا
با آلمانی زبانش ترجمان شد	که کارش نفوذ مشهور جهان شد
خلاصه شهره شد در آمریکا	در آنجا هم نمودی شور و غوغا

خداوان کارزار زنده کردم
زنوک کلک خود همچون سیاح
زمن شد چاپ آثار اساتید
نمودم شاد روح مولوی را
زمن خلد برین فساد و شیرین
روان مکتبی شد شاد از من
هلالی را نمودم شاد از خویش
بحق دادم جهان را آشنائی
نه جای کرده ام چاپ لوايح
بدستم هست تاریخ معاصر
در ریخ و درد نبود قدردانی
نماید عرصه بر تابخردان تنگ

سال ۱۳۳۰ خورشیدی

هزاران مردگان زنده کردم
نمودم مردگانی نیز احیا
بسی اختر ز برج فضل تابید
ز گنجینه که کردم مشنوی را
کتاب حافظ و سعیت گلچین
کشد آثار او نشاد از من
چو از وی چاپ کردم شاه درویش
من از سیر العباد و از سنائی
ز خواجہ روضه و پند و نصیح
عیان کردم بد و خوب عناصر
با بل فضل و دانش مرغانی
بگیرد داد کوهی راز فرهنگ

حسین کوهی کرمانی
مدیر روزنامه نسیم جا

مقدمه بقلم نگارنده حواشی کتاب
دانشمند ارجمند جناب آقای سید محمد هاشمی کرمانی

بیاری باری

مقدمه این کتاب که آنرا مرحوم محمد حسین شعاع‌الملک شیرازی در نسخه واحد متعلق بخود که اینک مأخذ طبع ماست بنام تذکره الاولیاء محرابی (در ذکر مزارات کرمان) معرفی کرده و بخط مؤلف دانسته است مشتمل خواهد بود بر چهار قسمت اصلی و مختصری بنام خاتمه.

چهار قسمت از این قرار است :

اول - کیفیت بدست آمدن این کتاب و نام اشخاصی که بمساعی ایشان این کتاب بدست نگارنده آمده و در راه استنساخ آن کوشیده‌اند و بدست آمدن نسخه اصل و طبع آن.

دوم - معرفی از کتاب و سبک عبارات و مطالب آن بطور اختصار.

سوم - ذکر خاندان و ترجمه دو نفر از مشاهیر اجداد مؤلف.

چهارم - معرفی مؤلف چنانکه از مطالب متفرقه همین

قسمت اول

نخستین کسی که نگارنده را از وجود این کتاب در کتابخانه شعاع الملك شیرازی خبر داد فاضل مکرم جناب آقای سلطانعلی سلطانی نماینده محترم مجلس شوری بود که معظم له چون اشتغال نگارنده را بجمع مآخذ برای تاریخ کرمان میدانستند مرا از این مدرک تاریخی خبردار کردند و گویا تصور هم نمیفرمودند که نسخه آن منحصر بفرد باشد و این موضوع مربوط بسالهای قبل از هزار و سیصد و ده خورشیدی میباشد.

نگارنده چون دید که نسخه دیگری از آن کتاب در دسترس نیست سعی کرد که با اجازه مالک آن نسخه از روی نسخه واحد برداشته شود و برای نیل بدین منظور بوسایل گوناگون متوسل گردید از آنجمله نخست از کرمان نامه رئیس فرهنگ فارس سرتیب ریاضی (مرحوم سر لشکر علی ریاضی که وزیر جنگ ایران هم شد) نگاشت و از ایشان برای استنساخ این کتاب و مذاکره در این باب با آقای شعاع الملك استمداد کرد - مرحوم ریاضی آنچه لازمه سعی و اقدام بود در برابر استدعای نگارنده مبذول داشت اما نتیجه قطعی نرسید - زیرا که ناگهان بچند علت مرحوم

شعاع الملك بیشتر از پیشتر در اختفاء کتب خطی خود کوشید مخصوصاً این کتاب را از استفاده طالبان علم دریغ داشت و يك علت مضایقه کتاب این بود که بیشتر پی باهیت آن برد و دانست در کرمان موطن صاحب کتاب نسختی از آن وجود ندارد و علت دیگر پیدا شدن چند مشتری بود برای همین کتاب که حاضر شده بودند آنرا با قیمت خیلی گزاف خریداری کنند. در آخر از مرحوم ریاضی نامه بنکارنده رسید که آقای شعاع الملك استنساخ کتاب مزارات کرمانرا مشروط بمسافرت خود شما بشیراز کرده اند و گفته اند جز از شخص هاشمی آنهم در شیراز کتاب را از دیگران دریغ خواهند داشت.

نکارنده سالی چند دست از درخواست خود برداشت - تا آنگاه که مرحوم ابوالحسن پیرنیا معاضد السلطنه رحمه الله علیه استاندار فارس گردید با سوابق دوستی چندین ساله بی نظیری که با آن مرحوم داشت برای تحصیل نسخه از این کتاب دست توسل بدامان آن مرد شریف زد آن مرحوم در باب انجام مسئول نکارنده با کمال جدیت اقدام و مکرر با مرحوم شعاع الملك مذاکره کرد بالاخره بنکارنده نتیجه را بخط خود از شیراز مرقوم داشت که چون آقای شعاع الملك

کتاب را جز بشخص شما آنهم در شیراز بدیگری حاضر نیست بدهد من هم در این امر با ایشان موافقم بمنظور اینکه از شما دعوت کنم تا برای تجدید ملاقات با هم بشیراز بیائید و ضمناً با بودن خودتان این امر هم انجام یابد .

بار دیگر مرحوم پیرنیا در سیصد و هجده خورشیدی ضمن تبریک نمایندگی نگارنده در مجلس شوری از کرمان اظهار اشتیاق بملاقات وی فرمود و دعوت بشیراز فرمود من هم مصمم برای مسافرت بقصد زیارت آنمرد شریف و ضمناً دیدن این کتاب بودم که ناگاه متأسفانه خبر درگذشت وی بتهران رسید . سالی چند گذشت و بواسطه گرفتاری نگارنده بامور نمایندگی مجلس شوری و بعداً وضع نامطلوب حوادث پس از شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی کمتر بامر نگارش و تألیف پرداخت و طبعاً انجام این منظور هم میسر نگردید .

تا آنکه در ماههای آخر سال ۱۳۲۱ خورشیدی موضوع استنساخ کتاب را بشیراز بدوست و همشهری خود آقای غلامرضا مرشدی کرمانی که وقتی افتخار تدریس ایشانرا در کرمان داشتم بطور تفصیل نگاشتم و این جوان و جوانمرد ، باتدبیر و بذل مساعی فراوان کارنی را که یکنفر استاندار محترم و یکتن افسر

رئیس فرهنگ نتوانسته بودند انجام دهند بخوبی انجام داد و
امر استنساخ کتاب را در تاریخ نیمه تیرماه ۱۳۲۲ خورشیدی
از روی نسخه اصل با کمال خوبی پایان رسانید.

هراندازه در این قسمت از آقای مرشدی کرمانی اظهار
امتنان کنم کم است زیرا که ایشان قدم اول را برای بقاء این
کتاب برداشتند.

بعد از سه چهار سال که از تاریخ استنساخ کتاب گذشت آقای
محمد مستوفی فرزند شادروان مرحوم مستوفی الممالک رحمه الله
علیه بر اهنمائی استاد محترم و دانشمند مکرم آقای احمد بهمنیار
کرمانی نزد نگارنده آمدند و برای رساله اجتهادیه دوران
تحصیلی خود که راجع بحالات عماد فقیه کرمانی است اطلاعات
و مآخذی خواستند - نگارنده پس از پرسش کردن مأخذهایی
که راجع بعماد سراغ داشت نام این کتاب را نیز برد چون
در آن بعض حکایات درباره عماد فقیه بود که در کتاب دیگر
بنظر نرسیده و برای استفاده علمی و تاریخی آقای مستوفی
از آن ترتیبی دادم و نیز در همین وقت موقع را غنیمت شمردم
که چند نسخه دیگر از آن تهیه نمایم تا اگر نسخه احتمیاطاً
از میان رفت از نسخه دیگر بتوان استفاده کرد.

ازینرو نخست اقدام باستنساخ جدید از کتاب و سپس از روی این نسخه دوم آنرا ماشین کردیم و نسخه ماشین شده را در اختیار آقای مستوفی گذاردیم .

در قسمت استنساخ اخیر ناگزیرم از آقای آقا سیدجلال شعاعی کرمانی مصحح کنونی لغت نامه دهخدا که این زحمت نگارش را از باب محبت بنکارنده عهده دار شدند و راجع بتهیه دو نسخه ماشین از آقای حبیب الدین حبیبی عضو مجلس که عهده دار انجام آن گردیدند نام ببرم و از هردو تن اظهار امتنان کنم - بدین ترتیب نسخ متعددی تهیه گردید و در معرض مطالعه بعض دوستان دانش دوست و همشهریان عزیز کرمانی قرار گرفت .

و همواره میل داشتم که بنسخه اصل که در شیراز بود برای اطمینان خاطر و مقابله صحیح نسخ دسترس پیدا کنم و چیزی از استنساخ نسخه اول نگذشته بود که خبر وفات مرحوم شعاع الملک شیرازی را شنیدم ببعض همشهریان فاضل آن مرحوم تذکار دادم که کاری کنند که آن کتاب از میان نرود - مخصوصاً این موضوع را حضور دانشمند معظم استاد شهیر جناب آقای علی اصغر حکمت ادام الله بقائه یادآوری کردم و امیدوار بودم

که کتاب معلوم بمساعی و توجه معظم له محفوظ مانده باشد
اما معلوم گردید که معظم له را هم از وجود آن پس از وفات
مرحوم شعاع الملك خبری نیست .

تا از حسن تصادف در این سال اخیر روزی آقای حسین
کوهی کرمانی و فقه الله تعالی در کتابخانه مجلس بنکارنده
مژده وجود این کتاب را در تهران در نزد آقای مزارعی شیرازی
کتابفروش مکرم دادند و قیمت آنرا هم ذکر کردند نگارنده
بایشان تاکید کرد که حتماً آن نسخه را از دست ندهند اگر
خود هم خریدار نباشند دارندۀ کتاب را راهنمایی کنند که
آنرا بکتابخانه مجلس بفروشد نه بکسی که آنرا از دسترس
طالبان خارج کند - ضمناً بایشان لزوم دقت در موضوع را
یاد آورشد که در صورت یقین باینکه آن نسخه همان نسخه
مرحوم شعاع الملك میباشد بهیچ قیمت نباید آنرا از دست دهند
و خود برای تطبیق دو نسخه (نسخه اصل و نسخه نخستین که
برای نگارنده نگاشته شده بود) در مغازه کتابفروشی مزارعی
در خیابان شاه بکتایبیکه از شیراز آورده بودند مراجعه کردم
و آنرا نسخه مرحوم شعاع الملك یافتم و روز بعد با آقای کوهی
خبر دادم و تأکید کردم که با همان آقای مزارعی اقدام بچاپ

آن کنند - طولی نکشید آقای کوهی با کمال خرمی خبر آوردند که آن نسخه را خریداری کرده اند و فوراً آنرا ارائه دادند و حاضر بودن خود را برای چاپ کتاب (با شرط کمک فکری نگارنده) اعلام داشتند .

و چون در کتاب بعض مشکلات و لغات مشکوک بود آقای کوهی خواهش کردند که نگارنده نگارش حواشی و حل مشکلات و توضیح مطالب مبهم کتاب را عهده دار شود - نگارنده هم قبول کرد که اگر ایشان اقدام بچاپ کتاب کنند معانی لغات و حواشی چندی بران بنگارد - بیدرنگ آقای کوهی اقدام بکار کردند و از جناب آقای رضا حکمت (سردار فاخر) رئیس محترم مجلس شورای ملی هم ضمناً برای اطمینان خاطر خویش توصیه بعنوان نگارنده آوردند که نسبت بچاپ این کتاب در حدود امکان کمک کنم .

اما در این اثنا نگارنده گرفتار کاری پر زحمت گردید و رسیدگی و اداره امور دوستان و سیصد نفر از کارمندان و کارگران مجلس بوی محول شد که از جهاتی چند وضع اغلبشان خوب نبود و در این دور آشفته و سال غیرعادی اصلاح امورشان حواشی جمع و وقتی زیاد لازم داشت .

این کار تمام وقت نگارنده را گرفت و از طرفی گرفتار بیمار داری گردید و این هر دو گرفتاری با زمستان دست بهم دادند و نگارنده را نیز مریض کردند.

با وجود تراحم گرفتاریها و تهاجم صدمات و تراکم موجبات پریشانی حواس باز در برابر آقای کوهی بوعده خود وفا کردم و حواشی و معانی لغات را نگاشتم اما نه بروجهی که مورد نظر و دلخواهم بود.

زیرا که ابدأ وقت دقت کافی و مراجعه بکتاب را نداشتم بدین علل اگر در ضمن حواشی اشتباهی رخ داده باشد معذور است و از تذکار دهنده متشکر خواهم بود.

امیدواریم اگر باز قرار تجدید چاپ این کتاب شد سعی کنیم که آنرا با حواشی کاملتر و گراور بیشتری از اماکن و مقابری که در این کتاب ذکر آن شده و هنوز در کرمان و توابع آن باقی است و نیز کاغذ بهتر و صفحانی بقطع بزرگتر انتشار دهیم.

قسمت دوم

معرفی از نسخه اصل

نسخه اصل که ماخذ چاپ این کتاب است کتابی است مشتمل بر ۱۶۲ صفحه با کاغذ متوسط قدیم گاهی رنگ آهار مهره زده طول هر صفحه ۱۷/۵ سانتیمتر بعرض ۱۱/۵ سانتیمتر با خط نستعلیق خیلی متوسط و خوانا (برای نمونه دو صفحه از آن در اوائل کتاب گراور شده) مرحوم شعاع الملك نسخه را نسخه اصل و خط مؤلف معرفی کرده نگارنده در صداقاه دلیلی بر اثبات یانفی موضوع نبوده و نیست آنچه تا کنون تحقیق شده نسخه دیگری از آن را سراغ نکرده ایم این نسخه هم هر چه بوده چنان بر می آید که از دخل و تصرف ناروای اشخاص مصون نمانده مثل اینکه یکی در هنگام مطالعه در بعضی کلمات تصرف کرده و احیاناً حرفی را تراشیده و گاهی نیز افزوده و تحریف و تصحیفی نموده اما خوشبختانه اینگونه موارد در آن زیاد دیده نمیشود که در آن موارد هم غالباً اشتباه تصرف کننده واضح و آشکار است .

و در آن کتاب دو نوع افتادگی دیده میشود یکی از اول کتاب و دوم در اثناء مطالب .

افتادگی اول کتاب را نمیتوان حدس زد که چند ورق بوده
 اگر وضع کتاب را در نظر بگیریم که صاحب آن سعی داشته
 عرفای منسوب بشهر کرمان و بلوکات و قصبات و قرای تابعه
 کرمانرا ذکر کند و بیش از بیست قریه و قصبه را نام برده و
 اشخاص منسوب بدان نقاط یا مدفون در آن محلها را ذکر و حتی
 راجع بکرمان محله بمحله شهر را غالباً تصریح کرده و تصور
 کنیم این موضوع را نسبت بتمام بلوکات و توابع آباد کرمان
 در آن عصر در کتاب خود رعایت کرده بوده باین نتیجه میرسیم که
 نام چندین بلوک و قصبه مهم را که علماً هم میدانیم عرفائی داشته اند
 مذکور نمی یابیم و اگر هم نامی از آن نقاط مینگریم ترجمه عرفای
 منسوب بآن محال و شرح راجع بقبور معروف در آن اما کن را
 نمی بینیم و بدین فرض باید بگوئیم کتاب سقطات زیادی دارد .
 مثلاً برای توضیح این امر خوانندگانرا متوجه مینمائیم
 که در این کتاب شرح کافی و قابل راجع بسیرجان ، جیرفت ،
 بم و نرماشیر که در آن ازمنه مخصوصاً در عصر سلاجقه کرمان
 و قراختائیان بسیار مهم بوده اند و نیز توابع این نقاط و همچنین
 راور ، بافق و بهاآباد و شهر بابک که از بلوکات مهمه کرمان
 بوده و عرفای منسوب بآن محال و قبور واقعه در هر یک مطلبی

را نمینگریم (جز آنچه ذکر کردیم قصبات دیگری هم هست که از آن ذکر نشده) و اگر تمام این اماکن در این کتاب مذکور بوده البته افتادگی زیادی دارد بهر صورت موضوع مبهم است و هیچگونه حدسی که مقرون بواقع باشد نمیتوان زد - اما در اثناء مطالب میتوان حدس زد که افتادگی ها تا چه اندازه است از يك صفحه و دو صفحه از میان رفته تا دو خط و سه خط که در ضمن صحافی بجای خطوط کاغذ سفید چسبانیده شده .

و در ضمن مقابله از صفحه ۹۹ نسخه اصل تا صفحه ۱۱۳ چون مطالب تا اندازه غیر مرتب بنظر میرسید مجبور شدیم آن صفحات را از هم جدا کردیم و با تفرس از روی مطالب صفحات را مرتب و منظم نمودیم و رفع اشتباهاتی را که در ضمن صحافی شده بود مرتفع ساختیم .
(تصحیح و مقابله متن از روی نسخه اصل در اول منحصراً با آقای کوهی محول بود و در آخر نگارنده نیز شخصاً مراقبت کرد و با وجود این در بعض الفاظ پس از دوبار و سه بار تصحیح اشتباه جزئی دیدم و دستور تنظیم غلط نامه را دادم) .

ارزش کتاب و مطالب آن - این کتاب ارزش يك اثر تاریخی را دارد و چون در آن بعض موضوعات و مطالب تازه دیده میشود که در جای دیگر نیست و گاهی کمک بتوضیح بعضی

مطالب مبهم دیگر کتب میکنند همین بر ارزش این اثر تاریخی افزوده و میافزاید و بدیهی است هر اثر تاریخی در نزد علاقمندان بموضوع آن ارزش خاصی دارد و اگر بخواهیم هر گونه اثر تاریخی را با آثار کامل شده قرون بعد مورد سنجش قرار دهیم مسلماً آن اثر تاریخی قدیم جلوه قابلی نخواهد کرد ولی بخودی خود دارای کیفیت و خصوصیاتى است که آنرا با ارز کرده است .

مثلاً يك ظرف بسیار قدیم یا يك عمارت تاریخی کهن بنیادی را در نظر بگیرید چنانچه آن اثر نخست یعنی ظرف قدیمی را بخواهند با ظروف کامل شده و مشابه آن در این زمان بسنجند البته در مقایسه ظاهر چه بسیار که جلوه و ارزش نخواهد داشت یا اگر يك بنای متوسط چند هزار سال پیش را بخواهید با بناهای مجلل و منظم این عصر بسنجید البته از حیث معماری و استقامت ارکان و بنیاد و امثال این نمودی نخواهد داشت اما هر دو (هم ظرف قدیمی و هم بنای کهن) دارای کیفیت و امتیازی مخصوص و در دیده و دل علاقه مندان بآثار باستانی با نمود و ارزشی خاص است که چیزی جای آنرا نمیگیرد و از ارزش آن نمیکاهد این کتاب هم در حکم همانگونه آثار تاریخی است - و اما مطالب آن - آنچه که مربوط بتاریخ است از قبیل ذکر زمان و مکان

بیست و یکم

عرفا و سلاطین و وزراء و امراء معاصر ایشان غالباً دارای اعتبار و صحیح است و آنچه راجع بخوارق عادات و موضوعات دور از ذهن و تصدیق عدّه از اهل این زمان است. انعکاسی است از معتقدات آن زمان که در این اثر تاریخی باقی مانده - در اینجا وارد بحث اینگونه مطالب و صحت و سقم آن موضوعات نمیشویم همین اندازه مینگاریم که این کتاب هم در اینگونه مطالب مانند بسیاری از کتب مشابه آن است که راجع بمتصوفه و زهاد و عرفا نگاشته شده یعنی در این موضوعات پیروی از تذکره الاولیاء شیخ عطار و بعضی قسمتهای فتوحات شیخ محیی الدین اعرابی و یانفحات الانس جامی و امثال این کتب کرده است و هر چه درباره مطالب آن کتب قایل شویم مشمول این هم خواهد بود.

طرز انشاء آن - نگارنده بواسطه طول این مقدمه از بحث در طرز انشاء کتاب و توضیح جزئیات صرفی و نحوی و جمله بندی و انشاء آن صرف نظر مینماید - همین اندازه مینگارد که رویهمرفته طرز انشاء کتاب و اسلوب نثر آن خوب است - از غالب کتب نثری تاریخی قرن نهم هجری قمری کمتر نیست و بر اغلب کتب قرن دهم و بعد از آن (عصر صفویه) رجحان دارد و بعقیده نگارنده نثر و عبارات محرابی صاحب کتاب را بر شعر وی که در این کتاب دیده میشود کاملاً فزون و بمراتب رجحان است.

قسمت سوم

خاندان مؤلف و اجداد وی

بنابمعرفی صاحب کتاب دودمان وی از خاندانهای معروف و موصوف بعلم و زهد و دارای احترام در نزد ملوک و امرا و عرفا بوده اند و نخستین مرد معروف این خاندان شیخ سیف الدین ابوالمعالی باخرزی ملقب بشیخ العالم است که در کتب معتبره چندی شرح حال و ترجمه وی دیده میشود و نگارنده در اینجا بایراد خلاصه ترجمه جامع وی از حواشی شد الازار فی خط الاوزار عن زوار المزار (تألیف معین الدین شیرازی در ۷۹۱ هجری قمری) اکتفا میکند که آن حواشی بقلم علامه فقید استاد بزرگ مرحوم محمد قزوینی اعلی الله درجه و استاد دانشمند جناب آقای عباس اقبال متعنا الله بطول بقائه میباشد.

« سیف الدین ابوالمعالی سعید بن مطهر بن سعید باخرزی حنفی مشهور بشیخ العالم در ۹ شعبان سال پانصد و هشتاد و شش در باخرز متولد شد و پس از تحصیل فقه و حدیث و قرائت در نزد مشاهیر علماء آن عصر مانند شمس الاثمه کردری و جمال الدین احمد محبوبی بخاری و رشید الدین یوسف فیدی و

شهاب‌الدین عمر سهروردی بالاخره بخوارزم بخدمت شیخ نجم‌الدین کبری رسید و دست در دامن ارادت اوزد و بدستور او بخلوت و ریاضت اشتغال جست و سپس شیخ نجم‌الدین کبری او را از بهر تعلیم و ارشاد خلق ببخارا روانه گردانید و او در آنجا توطن اختیار نمود و همواره اوقات خود را بافاضه علم و تربیت مستعدین میگذرانید تا بالاخره در همانجا در ۲۵ ذی‌القعدة سال ششصد و پنجاه و نه وفات یافت و در فتح‌آباد از قرای حومه بخارا مدفون شد و مرقد او که بامر امیر تیمور گورکان در سال ۷۸۸ بقعه و بارگاهی عالی بر آن ساخته‌اند هنوز در آنجا زیارتگاه عمومی است، شیخ مزبور معاصر منکوقاآن و هولاکوخان بوده و از قرار تقریر تاریخ جهانگشای جوینی که در حیات خود شیخ (در حدود سنه ۶۵۸) تألیف شده سر قویته بیکی مادر دو پادشاه مزبور هزار بالش نقره (هر بالشی پانصد مثقال است) برای او ببخارا فرستاد تا در تحت نظر او مدرسه در آن شهر بنا نمودند و چندین ده خریده بر آن وقف کردند و مدرسان و طلاب علم در آن بنشاندند شیخ سیف‌الدین را سه پسر بوده است: بزرگتر جلال‌الدین محمد که در ۱۶ جمادی الاولی سنه ۶۶۱ در چند فرسخی بخارا کشته شد، و

میانہ برہان الدین احمد کہ در مراجعت از حج در سنہ ۶۵۸
بکرمان آمدہ در آنجا در کنف حمایت عصمۃ الدین قدلغ ترکان
خاتون از بلوک قراختای کرمان (۶۵۵-۶۸۱) سکنی اختیار
نمود و در سنہ ۶۹۶ وفات یافت ، پسر این برہان الدین احمد
ابوالمفاخر یحیی در سنہ ۷۱۲ از کرمان ببخارا آمد و ترتیب
سفرہ و خرقة و حجرات فقرا بر سر تربت شیخ سیف الدین او
نهاد و در سنہ ۷۳۶ وفات یافت و در همان فتح آباد موفون شد
و این ابوالمفاخر یحیی هموست کہ ابن بطوطہ در شہور سنہ
۷۳۳ یا ۷۳۴ کہ ببخارا رسیدہ بودہ درہمین فتحاباد اورا ملاقات
کردہ و شرح ممّعی از پذیرائی و ضیافتی کہ او از وی نمودہ
است در سفر نامہ خود نگاشته است ، و پسر سوم شیخ سیف الدین
باخرزی مظہر الدین مطہر است کہ از سوانح احوال او چندان
اطلاعی نداریم .

راجع بکیفیت مهاجرت شیخ برہان الدین از بخارا بکرمان
بر حسب استدعای ترکان خوانتون و دستور پدر برہان الدین
شیخ سیف الدین و نقل کرامتی از وی شرحی صاحب این
کتاب نگاشته (رجوع شود بصفحه ۷۹ و ۸۰ همین کتاب) .
و نیز ناصر الدین منشی کرمانی کہ خود در آن عصر بودہ در

این موضوع شرحی نکاشته چون بر بسیاری از مآخذ تاریخی رجحان داشت عیناً نقل میشود « و چون ماوراء النهر سمت خرابی پذیرفت از وطأت عسا کر جرار و هجوم جیوش تاتار اهل آنجا لگد کوب محنت گوناگون شده ببلای جلاء مبتلی گشتند شیخ زاده جهان برهان الحق و الدین الباخری که واسطه عقد اخلاف شیخ شیوخ عهده و زمانه آیه الله فی عظمة شأنه و علو مکانه سیف الحق والدین المجلس العالی سعید بن مطهر بن ابی المعالی قدس الله روحهما از وطن مالوف نهضت کرده بکرمان آمد و غریق انواع اصطناع و ایادی و مشمول اصناف و الطاف با کرو غادی ترکان گشت » بهر حال اهمیت شیخ برهان الدین از دیگر فرزندان سیف الدین شیخ العالم بیشتر بوده وی جد صاحب این کتاب است که بقول وی بشش رتبه بدو میرسد .

دیگر از افراد متعین این دودمان و اجداد صاحب کتاب شیخ جلال الدین مسعود است که پدر پدر محرابی نویسنده کتاب بوده و راجع باو مطالبی در همین کتاب دیده میشود (رجوع شود بصفحه ۸۱ همین کتاب تا چند صفحه بعد از آن) نگارنده نظر باجتناب از تفصیل از تکرار و ایراد صرف نظر کرد .

قسمت چهارم معرفی نویسنده کتاب

نام نویسنده کتاب سعید و تخلص وی محرابی و شهرتش خطیب و مولد و موطنش کرمان بوده (جائی نام خود را تصریح نکرده اما در صفحه ۸۰ این کتاب مینگریم که نگاشته « و کاتب سمی حضرت شیخ العالم است » مرادش شیخ سیف الدین باخرزی است که چنانکه نگاشتیم نام وی سعید بوده) و بقول وی بشش رتبه نسب بشیخ برهان الدین معروف بشیخ زاده سعید پسر شیخ العالم میرساند - نام پدر و اجداد صاحب کتاب را بطور منظم نیافتیم و در این باب تفحص هم بعمل نیاوردیم .

ترکان خواتون حکمران معروف کرمان در قرن هفتم برای شیخ برهان الدین جدّ وی دو خانقاه ساخت و موقوفاتی بر آن اختصاص داد - چنان بر می آید که قبور چند تن از مشاهیر این خانواده از شیخ زاده برهان الدین گرفته بیحد در یکی از آن خانقاها بوده و شاید تصدی امور آن خانقاه و موقوفه بالورائه بنویسنده کتاب رسیده بوده - اما در عصری که این کتاب را نگاشته بصورت آبادی اوّل باقی نمانده بوده - در سال ۹۳۸ قمری هجری احیاء خانقاه و مدفن شیخ برهان الدین را کرده و از این حیث مشعوف بوده است .

امر خطابت و شاید امامت مسجد جامع مظفری کرمان
 بابعض افراد متعیّن خانواده نویسنده خاصّه پدر پدر وی شیخ
 جلال الدّین مسعود بوده - بعد از جلال الدّین مسعود پسر و
 پسرزاده وی درمدّت کمی عهده دار این امر گشته و سپس این
 منصب (خطابت) بالاستقلال بنویسنده کتاب اختصاص یافته بوده
 در سال نگارش این کتاب سی و نه سال تمام گذشته بوده که بدین
 امر اشتغال داشته (رجوع شود بصفحه ۸۷ و ۸۸ این کتاب).
 از این کتاب مستفاد نمیشود که نویسنده آن جز بتوابع
 کرمان بجائی سفر کرده باشد ساکن کرمان و وقتی در محله
 موالی بوده - (بر سال وفات وی نگارنده را اطلاعی حاصل نشد).
 نویسنده کتاب از ادبیات پارسی و تا اندازه عربی و اصطلاحات
 عرفا و صوفیه مطلع و بر گفتن شعر پارسی و نیز عربی قادر
 بوده است - مشرب وی تصوّف و ارادت بغالب رجالی است
 که ایشانرا بسمت اولیاء اللّهی میشناخته و مذهبش باحتمال
 قوی تسنّن است و شاید در آغاز ظهور صفویّه از بیم تیغ افراد
 بی باک قزلباش تقیّه میکرده است .

در خاتمه معروض میدارد که يك علت بزرگ عدم اشتها را این

کتاب هم شاید همین موضوع اخیر یعنی انتشار مذهب شیعه در ایران و صفحات موطن نویسنده بوده که مخصوصاً عامه کرمانیها پس از چند قرن افراط و تعصب در مذهب تسنن باین راه افتادند و در اندک مدتی چنان در این راه پیش رفتند که بر مرده و زنده و آثار و قبور قدما ابقا نکردند. در این میانه این کتاب در آن صفحات بکلی متروک و پامال و مانده نویسنده آن و قبور آباء و اجداد وی فراموش شده است.

۱۰ اسفند ۱۳۳۰ خورشیدی

سید محمد هاشمی کرمانی



والدین الهنشوی بردار الله تعالی مضجع چنین معروف است که
ایشان از ابعاد تحصیل علوم ظاهری و کمال صوری تربیت و نظر
از حضرت عرفان شمعاری قدسی دثاری ارشاد آثاری شیخ نور
المله والدین احمد خوارزمی رسیده باین طریق که ایشان از ابواسط
مولویت و علم ظاهر انکار حضرت شیخ در خاطر تا که کشته بوده
و نسبت ایشان بجهل و بدعت و نامشروعیات مینموده اند تا آنکه
حسب الضروره واقع شده که ایشان از ابلاغات و صحبت شیخ
احتیاج افزوده و ایشان همچنان درشت بامولانا فرموده
و در ایشان اثری تمام کرده و تصرفی تمام در ایشان نموده و ایشان
مجتذوب حضرت شیخ شده اند و چنین گویند که بمولانا فخرالدین
خوشوی رسانیده بودند که شیخ میگوید الله کو و این کفر است
و ظاهر اچون شیخ ترک بوده و امی در زمان که ذکر میکرد است
و میفهمند الله هو ما بکاف مبدل میشده و بگوشتها الله گو
میرسیده و این را سند مدعیات خود کرده بکثیر شیخ میفرمودند
روزی مولانا بخدمت شیخ رفته اند مان غبت که ایشان از این

از خانه بیرون آمد و حال آنکه تخمیناً نصف شب بوده باشد چون
بسر چهارراه در مدرسه مولانا ضیاء الدین علی که در سر بازار
سر پل واقعست رسیدیم دیدیم که شخصی در میان آب
که در سر چهارراه ایستاده افتاده و غلط میزنند و بازی آید
و آب بسیار ایستاده بود و در میان آب ساعتی بخومی یا پشتر
چنین بعد از آنکه حرارت او تسکین یافت و از آب بیرون آمد
نیک نگاه کردم بابازین الدین بود و بسیار مردی عزیز با جذبه
بود و او نیز در آن قحط وفات کرد دیگر ابدالی مجذوب بود که
ماری داشت و از طرف زرنده آمده بود دیگر دو عورت مجذوبه
بودند آنچه بخاطر کاتب مانده کی دایم شب و روز بر سر بام
خانه خود بود چنانچه از کنار کوچه میسوزد و خانه او در جنب خانه
امیر مرتضی معلم بود و یکی دیگر اکثر اوقات بمسجد جامع امیر
می آمد و با کسی حرفی نمیزد و در پس خرفه می نشست و درین
قحط از اجتماع کسی غایب ماند و بعد از فوت و تلف ایشان کرمان روز

کتاب

تذکرۃ الاولیاء محرابی کرمانی

یا

مزارات کرمان

«تاریخ تصنیف نیمه اول قرن دهم هجری قمری»

براهنمائی و مساعی

جناب آقای سید محمد هاشمی کرمانی

نماینده سابق مجلس شورای ملی

با اهتمام و سرمایه

حسین کوهی کرمانی

مدیر روزنامه نسیم صبا

چاپ شد

۱۳۳۰ خورشیدی

والدین (۱) الهفشوی (۲) بردالله تعالی مضجعہ - چنین

معروف است که ایشانرا بعد از تحصیل علوم ظاهری و کمال صوری تربیت و نظر از حضرت عرفان شعاری قدسی دثاری (۲) ارشاد آثاری شیخ نورالملة والدین احمد خوارزمی رسیده. باین طریق که ایشانرا بواسطه مولویت و علم ظاهر انکار حضرت شیخ در خاطر متأكد گشته بود و نسبت ایشان بجهل و بدعت و نامشروعات مینموده اند تا آنکه حسب الضروره واقع شده که ایشانرا بملاقات و صحبت شیخ احتیاج افتاده و ایشان همچنان درشت بامولانا فرموده اند و در ایشان اثری تمام کرده و تصرفی تمام در ایشان نموده و ایشان بمجنوب حضرت شیخ شده اند و چنین گویند که بمولانا فخرالدین هفشوی رسانیده بودند که شیخ میگوید الله کو و این کفر است و ظاهراً چون شیخ ترك بوده و امی در زبان که ذکر میکرده اند و میگفته اند الله هو

۱ - در نسخه اصل مطالب از لفظ والدین باقی مانده و بقیه مفقود گردیده و تفصیل در مقدمه کتاب مشروحاً ذکر شده است.

۲ - با احتمال کلی هفشوئی پنج فرسنگی شهر کرمان نزدیک بیافین امروز است که هم اکنون بنام هشوئی خوانده میشود و شیخهای هشوئی در کرمان و باغین شهرتی داشته اند و بقایائی دارند.

۳ - جامه و روپوش که روی شعار پوشیده شود.

ها بکاف مبدل میشده و بگوشها الله کو میرسیده و این را سند مدعیات خود کرده تکفیر شیخ میکرده اند روزی مولانا بخدمت شیخ رفته اند باین نیت که ایشانرا ازین ذکر منع نماید بلکه اهانت کنند چون بصحبت رسیده اند گفته اند که ایمان چیست بگوشیخ که درو نگاه کرده مولانا از زبان باز شده و دیگر سخن نکرده شیخ مولانا را پیش خواند و او بی اختیار دویده تانزد شیخ - شیخ با مریدان گفته اند که در پیشانی او نگاه کنید نگاه کرده اند نشان دو قلاب بر دو شقیقه مولانا یافته اند شیخ گفته که تا او را خواهی نخواهی باین دو قلاب پیش خود کشیدیم پس مولانا فخرالدین نزد شیخ تسلیم و مرید شده بعد از آن گفته اند خدمتی فرمائید شیخ گفته اند ترا از کرمان پرسه (۱) بیرون باید برد و در یوزه نمود تاخفض (۲) جناح تو شود و تن (۳) مولویت و رعونت (۴) از تو

- ۱ - بمعنی گدائی است اما اینك از آن سثوال بکف مفهوم نمیشود بلکه حال گردش درویش را در کوچه و بازار که لفظ یا جمله و شعری را تکرار کند و باشخاص برک سبز یا چیز معطری را بدهد پرسه و پرسه زدن گویند - در آن حال اشخاص هم باختیار وجهی در کشکولوی اندازند
- ۲ - فرو داشتن بال - کنایه از سکون و تواضع .
- ۳ - بروزن کدر . بوی بد و رایحه ناخوش .
- ۴ - بروزن خشونت - بمعنی خود آرائی - سرکشی - نادانیت .

بیرون رود پس ایشان قبول کرده اند و سبوی شکسته برداشته و
 بر دست گرفته اند و سر و پا برهنه بدر دکانها و خانه گرد
 برمی آمده اند و میگفته اند اعطونی شیئا لله^(۱) و آواز ایشان
 میلرزیده و از غایت پیری و ضعف چون بسیار مسن و ضعیف
 بوده اند و مردم گریه میکرده اند و هرکس چیزی در آن سفال
 شکسته میانداخته اند و وحشتی غریب از مردم برخاسته و
 كوچك و بزرگ در گریه افتاده اند و مناسب احوال ایشان
 این معنی مینموده .

بطوف میکده ها روز بینوائی ما

سفال چرخ بود کاسه گدائی ما

و دیگر آنکه

مفلسانیم آمده در کوی تو شیء لله از جمال روی تو
 بعد از آنکه پرسه فرود آورده اند و بخدمت ایستاده اند
 دیگر ایشانرا خدمت مطبخ و خانقاه فرموده اند و ایشان
 باوجود ضعف و پیری میافتاده و برمیخواسته اند تا کار خود
 بروفق مدعا پیراسته اند و از جمله کل شده اند و مناقب و مفاخر
 ایشان بسیار است .

در تذکره حضرت قطب الاکابر - والاعالی نادره
 الایام والالیالی - المتجلی بتجلیات الخفی الجلی شیخ
 کمال الدین ابو غالب الصیقلی انارالله برهانه - ایشان از
 جمله اقطاب روزگار و اوتاد (۱) بزرگوار خود بوده اند و مرشد
 و پیر حضرت قطب ربانی شیخ برهان الدین کوبنانی (۲) اند
 قدس سرهما - هر چند حضرت شیخ برهان الدین کوبنانی در
 کودکی در وقتی که در گهواره بوده اند نظر از خواجه فقیه
 ابوالمعالی زرنندی (۳) یافته اند اما پیر تربیت ایشان شیخ ابو غالب
 صیقلی بوده اند.

چنانکه مشهور است که حضرت خواجه فقیه ابوالمعالی
 که از جمله کلند وقتی در کوبنان بوده اند و در آن سال باران
 در کوبنان نیامده و مردم بسیار در زحمت بوده اند و مزروعات
 ضایع میشده - سگان آنجا استعانت بخواجه برده اند که بدعای
 باران میباید رفت - خواجه قبول نموده - فرموده اند که اولاً
 پرسه بیرون بریم - چنانکه آداب درویشان است - بعد از آن

۱ - جمع وتد بمعنای میخ و در اصطلاح عرفا اوتاد گروهی از اولیاء اللهند
 که از اقطاب از حیث رتبه فروتر و از دیگر خلائق فراترند .

۲ - کوهنبا و کوبنان از توابع راور (از بلوکات کرمان بدانسوی
 که بخراسان منتهی شود) و برسی فرسنگی کرمان واقع است علما
 و عرفا و محدثین بسیار از آن قصبه برخاسته اند .

۳ - از بلوکات معروف کرمان است که تا شهر کرمان هیچده فرسنگ مسافت دارد .

بدعای باران بیرون رویم - بعد از آنکه در پرسیه بوده اند و ذکر میکرده اند - خواجه گرم شده بوده اند ناگاه گذارشان بر در سرائی افتاده خواجه با ندر و ن سراسر دویده اند و کودکی در گهواره بوده بیرون آورده و بر سر دست نهاده و بمیان جماعت آورده و گفته اند خداوند ا بحرمت این طفل که قطب زمان خواهد شد که باران نافع فرو فرست - فی الحال باران بسیار آمده - پس حضرت شیخ منظور خواجه فقیه ابوالمعالی بوده در صغر سن و بعد از سن تمیز و تکلیف در خدمت شیخ ابو غالب صیقلی بوده اند و تربیت سلوک یافته اند - و قبر حضرت شیخ ابو غالب در محله مردکان (۱) قریب مزار منیر حضرت شیخ داود (۲)

۱ - امروز محله بنام مردکان در کرمان اشتها ر ندارد و در سابق محله بسیار مهمی بوده که از انبیس بچند قسمت تقسیم شده و نام آن تغییر یافته .
 ۲ - مزار شیخ داود و آب انبار آن در آخر محله شهر و بن داد که باقی است - و سنک مزار شیخ که خوشبختانه تاریخ هم دارد هنوز برجاست - تاریخ آن همان ماه و سال وفات این شیخ الاسلام مفسر و محدث بزرگ کرمانی است که محرم سال ۷۹۴ هجری قمری باشد و کنبه کچیری آن نیز از آثار همان عهد و زمان است و باید جزو آثار باستانی قرون اسلامی بدان توجه و از آن نگاهداری شود .

(برای اطلاع بیشتری از ترجمه شیخ داود و خصوصیات سنک قبر و کنبه مزار وی بکتاب کرمانیان نامی تألیف هاشمی مراجعه شود) .

است - در مقابل خانه سید محمد عرب و بر سر قبر ایشان حالی يك صفة كوچك مانده و عمارتی كه در قدیم بوده خراب گشته و مردم از آن غافلند - چون عامه خلق كمال هر كس تربیت ظاهره و عمارات عالیه و امكنه و ابنیه میدانند و می شناسند و اهل الله چون در نیستی میکوشند لاجرم خود را از چشم اغیار میپوشند و نیز غیرت حقیقی عشاق را در زیر قبه غیرت مستور میدارد و نعم ماقیل -

مردان رهنه كه سر معنی دانند از دیده كوته نظران پنهانند
در تذكرة حضرت شیخ نظام الملة والحقیقة والدین
داود قدس سره ایشان از اكابر علماء و مشاهیر اولیاء و اتقیا بوده اند و مجرد می بوده اند و ایشانرا همشیره بوده كه بخدمت ایشان قیام داشته و خدمت او آن بوده كه هر روزه يك بره طبع میكرده و يك سبو آب سرانجام مینموده كه حضرت چون افطار میكرده اند - آن بره بریان و آن سبوی آب بیکدفعه صرف میكرده اند و صایم الدهر و قایم اللیل بوده اند و بعد از آنكه مطعوم و مشروب دفعه صرف میكرده اند تا صبح بطاعت و عبادت و مراقبت مشغول بوده اند و میفرموده اند كه این نفس رکیکی است حق او با او میباید داد اما حظ او از او برمی باید

داشت و او را بیکار نمی باید گذاشت و میفرموده اند که يك عورتی (۱)
 مجوسیه مرشد سلوك من شده که من مدتی مدید هر چند سعی
 کردم که در شب پیش از او برخیزم چون برخاستم آواز چرخ او
 میآمد و من از غیرت شب دیگر بوقت تر از شب پیش سعی
 می کردم که برخیزم چون برمیخاستم دیگر آواز چرخ او
 می شنیدم و مدتی مرا باین داشت تا در شبخیزی و سلوك
 ثابت قدم و راسخ دم گشتم و میفرموده اند که خلوت دو نوع
 است مردانه و زنانه چنانکه مشهور است که یکنوبت درویشی
 از ایشان التماس نموده که چند روزی آرزو داریم که در
 خدمت شما سلوك نمائیم و خلوتی چند بر آریم فرموده که
 خلوت مردانه یا زنانه آن مرد گفته که خلوت مردانه کدام
 است و زنانه کدام شیخ فرموده که خلوت مردانه آنست که
 هر شب يك برّه بخوریم و تا صبح بیکوضو باشیم - و خلوت
 زنانه آنکه در سوراخی نشینیم و بچهل مغز بادام چنانکه
 ضعیف همتان عمل میکند بگذرانیم آن درویش چون زاهد
 و مرتاض بوده گفته که ما این را بگذار نمیتوانیم برد و ترك

۱ - عورت بمعنی هر چیزی است که باید مستور باشد و از دیدن و نمودن
 آن شرم آید (و جز این هم معانی چندی دارد) و بمعنی زن که شهرت داشته
 و هنوز هم در بعض شهرستانهای ایران بدین معنی استعمال میشود مجاز است.

خدمت نموده و عرفان ایشان چنان بوده که یکنوبت آواز
 کمانچه از همسایه از محلی دیگر بگوش ایشان رسیده و از
 آن خوشحال شده اند یکی از مخلصان چون از آنحال واقف
 شده او را منع کرده شیخ از آنحال باز مانده پس معلوم نموده
 که مریدی منع او نموده بود او را طلب کرده و زجر (۱) فرموده
 و گفته چند آواز آخر گبران بشنوم آخر بگذارم که يك نوبت
 هم صدائی که حالی داشته باشد بشنوم و چنین معروف است
 که هر صباح بوقت بدروازه مردگان میرفته و مکاریانرا میدیده
 و سلام و تواضع با ایشان میکرده اند درین باب با ایشان
 سخن کرده اند که یعنی طایفه بی باک - بیوضو - بی نمازند می گفتند
 که هر چه هستند حال شب خیزند و سیمای شب خیزی ضیائی (۲)
 میباشد که دل درویشان سوخته و شب زنده داران افروخته
 را میلی بآن هست و کمال فضل صوری و معنوی ایشان بسیار
 بوده والله اعلم.

در ذکر مرشد الانس و الجان و سالک مسالک

۱ - منع و نهی و باز داشتن .

۲ - در اصل صدائی بود یا لفظی شبیه بآن و چون ضیائی مناصبت
 مینمود از اینرو این اندازه تصرف لفظی در آن بعمل آمد .

الوجدان والعرفان الممتاز من بين اهل الله في العصر
والدوران خواجه اتابك المشتهر به بزقوش وخواجه
محمد مهر زبان افیض علیهما سجال الرحمة والرضوان .
چنین مشهور است که حضرت خواجه اتابك ترك بوده اند بعد از
کمال صوری و معنوی که داشته اند دنیوی بسیار نیز در سر کار
ایشان بوده صرف میکرده اند و بزقوش از آن میگویند که
مکاشفان ایشانرا بیازی سفید در عالم ملکوت دیده اند و بزبان
ترك باین اسم و لقب مشهور شده اند و بعضی گویند که
بیزغوج مشهورند و وجه تسمیه او باین آنست که هر روز
یکسر بز و يك غوج از کوه میآمدند و بمطبخ ایشان میرفتند
و داخل مدد خرج مطبخ ایشان میشدند اما ظاهراً قول اول
اصح است و گنبد مدفن ایشان با آنکه چهار صد سال است
که نهاده اند چنان مینماید که اندك وقتی باشد که احداث
شده و این نیز دال بر کمال ایشان تواند بود چنین میگویند
که دفینه بسیار در حوالی مزار و خانقاه و منار^(۱) بوده و خواهد

۱ - اینك اثری از جای منار مزار و خانقاه نیست - افسانه کنج نهران راجع
بیناهائی جز این نیز در کرمان شهرت داشته - نسبت بگنبد سبز و مسجد ملك
(شاید هم در اصل موضوع مربوط بمزار خواجه اتابك بوده) میگفتند
«نه دست چپ نه دست راست سایه منار گنجی بجاست و همین گونه افسانه ها
مقاسفانه در قرون اخیر موجب سست بنیادی و خرابی آن آثار تاریخی گردید .



بود از جمله مشهور است که در دهلیز خانقاه تخته سنگی چند بوده که انداخته بوده اند و مدت های مدید بر آن گذشته و حال آنکه طلا بوده که سیه تاب کرده بودند و بعضی گویند که در ایام قدیم گنج نامه یا خطی که مشعر باین معنی بوده کسی یافته بوده است که در محلی معین از این خانقاه دفینه و ذخیره هست بعد از آنکه آن محل را شکافته اند و تخته سنگ های عظیم که بر سر آن بوده بر کنده و صله چند آهن بوده ضرورتاً آنرا تصرف نموده حمل بر آن کرده که آنچه بکار می آمده بوده برده اند - آهن چون کثیف و کم بهاست گذاشته اند القصه و صله های آهن چند مدت در خانه او مانده یکنوبت آهن بقدر قیمتی یافته و صله از آن آهن بخانه حداد برده حداد ملاحظه کرده چون بسیار گران بوده در آن متعجب بوده در شب و صله از آن در کوره نهاده دم بسیار دمیده دیده که طلاست صباح بوقت بسر آن شخص رفته و گفته که اگر از این آهن داری ضرورتست و چیزی در بهای آن افزوده و آن و صله های باقی از آن شخص خریده و برداشته و از کرمان رفته و بعد از مدتی که گذشته باز آمده و تاجری متمول مشهور گشته و بعضی میگویند که کسی گنج نامه یافته و در آنجا نیز مکتوب بوده

که در سایه این منار در وقتی که آفتاب در فلان برج باشد در
 وقتی معین از فلان روز ملاحظه نمایند که ذخیره هست آنرا
 صرف عمارت این بقعه و مدفن فقرا و مساکین کنند و ازین نوع
 کلمات بسیار است والعلم عندالله واما احوال **خواجه محمد**
مهر زبان چنان بوده که ایشان بعد از فیوض (۱) و کمال صوری
 معنوی دایم صامت بوده اند و بعضی گویند پدر ایشان مر زبان
 نام داشته و جدید الاسلامی بوده و ایشان را بآن اسم باز
 میخوانند و بشیخ محمد مهر زبان مشهور شده اند و العهدة
 علی الراوی و تاریخ وفات ایشان حضرت قاضی صابن الدین
 محب الله روح الله روحه بر در مزار ایشان نوشته غالباً قریب
 چهار صد سال خواهد بود در تذکرة محامد حضرت شیخ
 بزرگوار و جناب عالی مقدار شیخ خیر از باطن و ظاهر
 اجلی المجالی شیخ شمس الدین مبارک قدس سره العزیز
 چنین مشهور است که حضرت شیخ در بدو سلوک بگازری
 مشغول بوده و ترکی یکنوبت یکقد متقالی بایشان داده بوده
 که بشویند و از خاطرش رفته و مدتی مدید نیز از کرمان

۱ - در اصل بازاء بود و درست بنظر نیامد - و شاید هم لفظی دیگر
 بوده و در کتابت اشتباه شده است .

رفته چون باز آمده حضرت شیخ از عالم رفته بوده انده در میان مردم تعریف و اوصاف ایشان و کرامات مانده بوده و این ترك از هر کس شنوده بخاطرش رسیده که من یکنوبت متقالی باین مرد داده بودم اگر چنانچه او مردی درویش بودی بایستی در حق من با من رسانیدی یا بکسی سپرده بودی حال حق من در گردن او مانده یکنوبت واقع شد که بزیارت حضرت شیخ رفته در اثنای آن گفته یا بخاطرش گذرانیده که متقالی مرا برد در سر بالین شیخ نزدیک چراغپوش متقالی سفید یافته که نهاده بود و دانسته که آن متقالی اوست که بشیخ داده و از روحانیت شیخ است که آن ظاهر شده اعتقاد زیاده کرده و مرید شده و چنین میگویند که آن مزار که حضرت شیخ در آنجا مدفون است حال بدستور مشهور تر است که در قدیم نیز بوده و موسوم بدشتویه بوده و بعد از آنکه حضرت شیخ در آنجا مدفون شده اند خواجه سرور سلطانی در زمان شاه شجاع و او ان خروج اولاد مظفریه آنرا احیا نموده و گنبدی بر طرف قبله شمال جهت مقبره خود احداث نموده و حال در آنجا مدفون است حال بدستور مشهور تر است گور قدیم نیز

بوده موسوم بدشتویه بوده و بعد از آنکه حضرت شیخ در آنجا مدفون شده اند و قبر حضرت شیخ مبارك در میان خانقاه دشتویه واقع است دریای درخت عناب و میلی بر سر قبر ایشانست و حال مندرس است و چنین مشهور است که حضرت شیخ بایکی از مریدان و درویشان خود که بدیدن حضرت خضر علیه السلام میل داشته و دایم استدعا مینموده ایشان گفته اند که هر که چهل جمعه بعد از نماز بدستور حاضر گردد و تخلف نرزد البته صحبت حضرت خضر بیابد بعضی گویند این مرد در جمعه اول که رفت دید که در آخر سماع^(۱) تر کی مست باندرون دستور آمد و مردم از او متفرق شدند و بدمستی میکرد چنانکه مردم متفرق و بعضی میگویند که این مرد سی و نه جمعه ملاحظه کرد و رفت جمعه چهل و یکم که مترصد بود که امروز خضر را ملاقات خواهد نمود این عجایب دید و درسخن پیرو وعده او متحیر و متأمل شد بعد از آنکه بخدمت شیخ رفت شیخ تبسمی کرد و گفت ای فلان صحبت دریافتی گفت ای حضرت خضر چه باشد که امروز بعد از آنکه مدتی است که

۱- ذکر وغناء و شنیدن - و مجالس وجه و سماع صوفیه از قدیم معمول و مشهور بوده است .

انتظار میکشیم در آخر سماع ترك مستی باندرون خانقاه آمد
و در میان مردم در چرخ گردید و مردم همه درهم ریختند و
مجلس با او گذاشتند و من هم مستأصل بودم که این چه حکایت
بوده باشد و بخدمت شما آمدم شیخ گفت ای فلان چرا پا
محکم نکردی که آن خضر بود و خاص بواسطه نیست
و زحمات تو خود را ظاهر کرده بود - پس آن مرد متحیر و حیران
و پشیمان شد - پس شیخ فرموده که ارادة الله و عادة الله باین
جاری و ساریست که گنج زود بزود بکسی آشکارا نشود باین
شیوه دولت در رهگذار میآید و میگذرد و مردم غافلند .

فرصت شمر طریقۀ رندی که این نشان

چون راه گنج بر همه کس آشکار نیست

بعد از آن شیخ او را بشارت داد بادر اك صحبت حضرت
خضر و گفتند که چون زحمتی کشیده باشی و ثابت قدم گشته
بلاخره باین دولت فایز و فایض خواهی شد .

در ذکر و شرح احوال حضرت قطب ربانی و عارف
صمدانی و عالم ربانی و کامل یزدانی شیخ کامل عالم
امی شیخ نور الحق خوارزمی چنین مشهور است که ایشان
مزید حضرت شیخ محمد خلوتی بوده اند و در خوارزم مدتی

در خدمت ایشان سلوك نموده اند و بوده اند آخر بر خست ایشان
 بکرمان آمده اند و مدتی در کرمان بوده اند و زمان شاه شجاع
 بوده و شاه شجاع را طریقت محبت و حسن عقیدتی بحضرت
 شیخ الاسلام مرشد طوایف الانام خواجه عماد الملة والدين الفقيه
 روح الله^۱ روحه بوده و ایشانرا عقیدتی با شیخ نورالدين پیدا
 شده و چون بایشان رسانیده بودند که شیخ نورالدين مردی
 عامی^۲ امی است و ترك است - طریق سیر و سلوك نمیداند و بعضی
 از مردم کرمان را حسن اعتقادی با شیخ نورالدين پیدا شده
 خواجه عماد را خوش نیامده^۱ چون خیال او این بود که همه
 کس مرید و تابع او باشند چون فضل و کمال صوری و
 معنوی نیز داشته اند پس در مجلس خواجه صاحب غرضان و
 خوش آمدگویان غیبت شیخ بسیار میکرده اند و در مجلس و محافل
 او را استنکاف مینموده اند از جمله غیبت ها یکی بوده که
 چون ذکر خلوتیه بعد از نماز خفتن الله^۲ است و بجهر^۲ میگویند
 و شیخ گاهی گرم میشده اند الله^۲ هو می گفته اند و چون ترك

۱ - موضوع سوء سلوك خواجه عماد فقیه را با عرفای معاصر بطور
 تواتر نگارنده در تواریخ دیده است .

۲ - بر وزن نهر - آشکار کردن - و آواز بلند کردن در خواندن .

بوده اند بزبان ایشان الله کو جاری میشده و ها بکاف مقلوب
مینموده صاحب غرضان میگفته اند که شیخ را دعوی ارشاد
موجود نیست و این نوع سخنان شهرت میداده اند و حال
آنکه ایشان الله هو میگفتند القصه برین ایشانرا گرفته و
اجلاسی نموده و تکفیر ایشان کرده اند و تکلیف نموده اند
که شیخ بر سر منبر رفته و تجدید کلمه کرده و چون پائین آمده
از در مسجد جامع بیرون رفته و متوجه خوارزم شده و چون
آن شب برفی عظیم افتاده بود و در بیرون دروازه در محله
محوسیان^۱ ضرورت^۲ توقف کرده و از جمله مریدان و مخلصان ایشان
همین مولا با ضیاءدین علی که آخر از نظر شیخ قاضی کرمان
شده باشیخ اتفاق کرده و شب با شیخ در بیرون شهر بسر برده
و هیچکس دیگر از ترس حاکم و خواجه عماد و دیگر مردم
متعصب قوت نیافته که باشیخ از شهر بیرون رود پس شیخ در

۱ - از قدیم مخصوصا از زمان سلاجقه کرمان (ملوک قاوردیه) محله
زردشتیان جدا و بنام کوی گبران مشهور بوده - پس از قرنی چند آن
محله مشخص از میان رفت - گویند شاه عباس کبیر باز محله ایشانرا جدا
کرد - در زمان افغانه^۳ و سپس نادر شاه آن محله بزرگ ویرانی یافت
محل آن خارج دروازه خراسانی (معروف بدروازه کبیری) و آنرا
آن تا چندی قبل بطور وضوح معلوم و مشهود و بنام خرابه های کبیر
محله معروف بود .

آخر شب تسلی مولانا ضیاءدین کرده و گفته که ای فرزند ترا قوت و طاقت ریاضت و اتفاق با درویشان نیست باز گرد و در خدمت والدین باش و بخاطر و همت متوجه درویشان باش که اگر عمر امان دهد و اراده الله باشد عنقریب با یکدیگر صحبت میداریم برو و مردانه در کار خود باش و غافل مباش پس مولانا ضیاءدین را تسلی نموده باز گردانید و از آن محل شبگیر^۱ بلند کرده رفته مولانا ضیاءدین صباح باشهر آمده و با افاضل و حاسدان تاریخ شب گفته که امشب تا صباح برف آمد اکنون بیائید و بینید که آن محل که شیخ (در آن بوده) چه حال دارد و بعضی را با خود برده در میان چنان برفی عظیم قریب دو گز زمین بوده که مطلقاً برف بآنجا نرسیده بوده گفته امشب شیخ درین گل زمین بسر کرده و من نیز در خدمت بودم و از برف هیچ مضرتی بمن و ایشان نرسیده پس شیخ رفته اند بعد از مدتی بخوارزم رسیده اند و پیرایشان شیخ محمد خلوتی خانقاهی احداث میفرموده و در کار آن بوده اند که چون

۱ - آخر شب کوچ کردن - و تاکنون این لفظ و نیز لفظ ایوار بر وزن دیوار که آخر عصر و قریب بغروب سفر کردن باشد در بسیاری از نقاط ایران معروف و مورد استعمال است .

خبر رسانیده اند که شیخ نورالدین از کرمان آمده فرموده اند که ناوه^۱ گلبرگردن او نهند تا خانقاه تمام شود پس همچنان کرده اند و خانقاه تمام شده و دوش شیخ نورالدین از بسیاری ناوه کشیدن جراحت شده و کرم افتاده بعد از آن شبی حضرت شیخ محمد نورالدین را طلب کرده و احوال پرسیده اند و گفته اند معلوم است ترا چه حال روی نموده هنوز در کار تو چیزی موقوف بوده امروز تمام شده بنمای تا به بینم که کرمان باتو چه کرده اند دوش را برهنه کرده کرمان بسیار افتاده بوده شیخ گفته اند که کرمان باتو در نفاق افتاده اند و تو را خورده اند و آزار کرده اند اکنون وقت است که تو بکرمان افتی و کرمان را بخوری پس فاتحه خوانده اند و علمی سیاه جهة شیخ برپای کرده اند و پنج نفر درویش را با علم بشیخ سپردند و رخصت ارشاد داده ایشان را روانه کرمان فرمودند و حضرت شیخ رو بکرمان کردند چون هنوز ایشان را مسافتی تا کرمان بوده شبی در خواب بوالی کرمان نموده اند که درویشی باین صورت از فلان محل میرسد و با او علمی سیاه و پنج نفر درویشند چه خسبیده

۱ - ظرفی است که از چوب بشکل يك ناو كوچك برای گل کشی سازند و هنوز در بعض شهرهای ایران این لفظ مورد استعمال است.

برخیز ایشان را استقبال کن پس حاکم از خواب برجسته
(از اینجا دو صفحه از کتاب افتاده است)

منکر بوده اند - يك نوبت مریض شده و حضرت شیخ
با مریدان گفته اند که میرویم که قاضی را ببینیم نزدیکان
گفته اند مبادا ترك ادبی نماید یا سخنی که مناسب مشرب
درویشان نباشد بگوید شیخ فرموده اند که میرویم که او را از این
مرضها خلاص کنیم و رفته اند چون باندرون خانه رفته اند قاضی
بسیار ضعیف و نحیف گشته بود - شیخ ساعتی نشسته اند و
سخنان بلند گفته اند چنانکه قاضی درهم لرزیده پس فاتحه
خوانده و برخاسته و دست قاضی گرفته اند که برخیز قاضی
برخاسته و در خود هیچ اثر ضعف نیافته شیخ با^۱ راه افتاده اند
قاضی همچنان از پس سرایشان میدویده و با ایشان نمیرسیده
و شیخ نیز التفاتی نمیکرده مریدان گفته اند که قاضی
از عقب شما می آید شیخ گفته اند چه باشد بگذاریم تا بیاید
پس قاضی همچنان میآمده تا بخانقاه شیخ آمده و در آن ایام
قریب نقاهت يك شبی بخواب دیده که در کوچه های کرمان
هر جا که می رود کودکی چو گانی در دست دارد و سر راه بر

۱ - با در اینجا بمعنی به میباشد یعنی براه افتادن .

قاضی گرفته و مانع تردد اوست و او با کوچه دیگر می‌رود در آن کوچه نیز بدستور کودکی راه بر او بسته - و این صورت در خاطر قاضی می‌خلیده^۱ تا آن روز که در صحبت شیخ در خانقاه نشسته - شیخ با یکی از مریدان گفته که قاضی کجاست او را حاضر کن بعد از لمحۀ مولانا حاضر شده چون قاضی چشم بر او انداخته دیده که همان کودک است که در خواب راه بر او می‌بست - بی شعور نقش شده حضرت شیخ نظر در قاضی و مولانا ضیاءالدین داشته با مولانا ضیاءالدین بطریق مطایبه می‌گفته‌اند هی بابا شوخی مکن کودک را حرمت بزرگان و پیران میباید داشت و تبسمی میکرده‌اند پس قاضی در دست و پای شیخ افتاده شیخ فرمودند که حکم الله چنین است و بعد از آنکه وقتی که قاضی از عالم رفته مولانا ضیاءالدین قاضی یکقلمه^۲ کرمان شده قریب بصد سال شده بود . دیگر مشهور است که چون خواجه عماد همه وقت نقره^۳

۱ - خلیدن بمعنی فرو رفتن است .

۲ - یکقلم یعنی همه و بالکل .

۳ - نقرت بروزن عصمت بمعنی مراجعه در سخن و مخاصمت و دشمنی است و عرب گوید بینهم نقره و نقره یعنی مراجعه در کلام و مخاصمت .

باشیخ بوده وقتی که مولانا ضیاء الدین کافیه^۱ تمام کرده بوده مولانا محمود پدر او بخدمت شیخ آمده و گفته مختومه در میان طلبه مصطلح میباشد و ضیاء الدین کافیه تمام کرده اگر مصلحت باشد طعامی نمائیم و معلم و معبد^۲ و طلبه و هر کس دیگر که حکم تو باشد طلب نمائیم و شامی کنیم که اطفال را بشاشتی پیدا شود حضرت فرموده اند که يك گوسفند بخر که ترا کافی است و سه من برنج و دو ظرف جهة برنج و آش بس است و یکدیگ جهة حلوا و زیاده نمی باید قبول کرده شیخ گفته که بعد از نماز جمعه مردم را بعضی میخوانیم و از هم میگذرانیم ملا محمود گفته شما حاکمید شیخ بعد از نماز جمعه که از مسجد بیرون آمده اند هر کس که میرسیده اند دعوت میفرموده اند و بخدمت خواجه عماد فقیه فرستاده که

۱ - نام کتابی است - و بنام کافیه کتب متعدد در علوم گوناگون داریم که برای بعض آن کتب شرحهائی هم نوشته شده کافیه در علم کلام و کافیه ابن حاجب و ابن مالک در نحو در میان آن کتب مشهورتر است و در اینجا هم باید مراد یکی از این سه کافیه باشد که از کتب درسی آن عصر بشمار بوده است .

۲ - احتمال دارد معبد بوده یعنی اعاده کننده - کسی که درس را تکرار و اعاده میکرد و برای معبد معنی مناسب مقام نیست معبد باتشدید بروزن و معنی مکرم و معظم آمده .

شما هم با مُرید تشریف دهید خواهجه از آنكه شيخ را استنكافى و استخفافى باشد هر جا مُریدى و مخلصى داشته همه را طلب نموده و با جمعى كثير متوجه خانقاه شيخ شده اند و طلبه و عامه مجموع روى برخانقاه نهاده اند چون مردم جمع شده اند مولانا محو و متحیر شده اند كه اين خوردنى بثلث اين مردم وفا نميكند رفته و در برابر شيخ حزين ايستاده شيخ فرموده اند كه هيچ باك نيست اندیشه مكن خوردنى چون پخته شود مرا خبر كن چون طعام رسیده ديگر آمده و در برابر شيخ ايستاده شيخ او را بنزد يك خود طلبیده و در گوش او گفته كه سه ظرف خوب مطبوع طيار اكن از خوردنى كه دارى از آتش و برنج و حلوا مملو كن و بگذار و بعد از آن ازهر يكى قدرنى طعام بياور چنان كرده شيخ اندك آشى در دهان كرده اند و بانديرون ظرف آتش ريخته اند و اندك برنج و حلوا نيز بهمين طريق كرده و فرموده برو و اين آتش و برنج و

۱ - بروزن سيار بطور مجاز بجای مستعد و آماده و مهيا دريارسى استعمال شده بعض لغت نويسان نوشته اند كه در اصل اصطلاح شكارچيان بوده كه چون جانور شكارى مخصوصاً مرغان شكارى مستعد و آماده پرواز و شكار ميشدند ميگفتند اين جانور طيار شد و سپس هرچيز مهيارا طيار گفتند - و بدین معنى در عربى استعمال نميشده .

حلو نیز با جنس خود بیامیز و خوردنی بکش و این ظروف که مقدر بوده که جدا نهاده درپیش خواجه عمادبنه پس خواجه عماد در مجلس با نزدیکان خود گفته که زهی تمیز و ادب و ادراک که خوردنی منغص^۱ کرد چون خوردنی بهمه واقع و کافی آمد و بعد از آن مجلس درهم شکست و خواجه و اصحاب بیرون میرفتند خادم شیخ دوید و سر راه بر خواجه گرفت و گفت بروح رسول الله که قدمی در آستانه مطبخ نهید که برکت شما بمطبخ درویشان رسد چون قدم نهادند خادم دیگرها بر گرفت سه ظرف همچنان پر طعام بود و شیخ بعد از مجلس با مولانا محمود گفته که این ببرکت خانواده تو شد پس مردم هجوم نمودند دست و پای شیخ را بوسه دادند و اعتقاد زیاده کرده اند و چنین میگویند که چون خواجه عماد دید که تمامی مردم بر شیخ مفتون شده اند و او شیخ الاسلام ظاهری بوده و بخانقاه و طریق مقید و بحرمت و جاه و ناموس^۲ معتقد چون دیده که بغیبت کاری از پیش نمی رود با ملامت کرده و تحف و هدایا

۱ - مکدر و تیره . سعدی فرماید -

منغص بود عیش آن تندرست که باشد بیهلوی بیمارست .

۲ - معانی متعدد دارد در اینجا بمعنی آوازه مناسب است .

جهت شیخ روان میکرده تا شیخ نیز در مقام حرمت و ملاحظه باشد و عامه تتبع نمایند از جمله یکروز اجلاسی عظیم بوده و خواجه در شب پیش آن اندیشه نموده که فردا غریب مجلسی واقع خواهد شد باید که شیخ نورالدین مرا بر خود تقدیم کند تا در چشم مردم اُبَهِت^۱ من زیاد گردد و سند مردم باشد در همان شب مریدی را با تحفه و هدیه لایق بسمت نذر بخدمت شیخ فرستاده که این خرج و نذر مطبخ شماست میخواهم که فردا ما را درین مجلس گرامی دارید و در برابر مردم نزدیک خود جای دهید و بر بالای خود بنشانید چون یقین که شما را تفاوتی نمیکند مقصود آنکه مردم بدانند که شما با درویشان در مقام التفاتید و خاطر مبارك با ایشان صافست شیخ قبول نموده چون روز شده و مجلس منعقد گشته و مردم حاضر شدند و شیخ حاضر شده اند خواجه بمجلس آمده بنزدیک شیخ رفته اند و بر شیخ نشسته و ساعت بساعت با خواجه می گفته که آنچه شب مقرر داشته اند چنان کنید و سر خود پائین میداشته اند و خواجه فهم نمیکرده که مدعای شیخ چیست گفته مقصود همین که شما

۱ - با تشدید باء و نیز با سکون آن بوزن هسرت بمعنی کبر - عظمت و نفوذ است .

مارا نزدیک خود جای دهید و تقدیم کنید مارا بالای خود نشانید
 شیخ می گفته اند بلی بالای سر ما چرا نمی نشینید نه قرار همچنین
 بود که بالای سر نشینید خواجه گفتند بلی بالا همین است که
 نزدیک شما نشسته ایم و شما بالای دست خود جای دادید شیخ
 گفته که پس بالا همین است که پیش ما نشیند ما پنداشتیم که
 بالا آن میباشد که بالای سر ما نشیند مقصود که سادگی و
 صفای و نیستی و کمال ایشان در این مرتبه بوده و این نیز
 موجب مزید و اعتقاد خواجه و همگنان^۱ شده و هر چند خواجه
 باشیخ در مقام محبت و اعتقاد آمده اما پسر خواجه هنوز جوان
 و ظریف و دولتمند و مستغنی بوده بقرار غیبت و بی ادبی نسبت
 باشیخ میکرده و آخرت^۲ گرفته و آنچنان بود که روزی پسر
 خواجه با جمعی کثیر از موالی و ظرفا و مریدان در محلی
 میگذشته اند و شیخ در آن محل سر بسر ایشان خورده و ایشان

۱ - با کسر کاف پارسی برون همنان - گروه و جماعت حاضر - و بمعنی
 همجنسان و همکاران و مجموع نیز آمده .

۲ - بفتح لام - بمعنی زدن - صدمه - کتک و پهلو زدن و گرفتن و
 مانند این - معانی دیگر هم دارد - پهلوان محمود مشهور بیوریای ولی
 خوارزمی آنرا در شعر آورده گوید « آئیم که پیل بر تنابده لت ما ،
 بر چرخ زنند نوبت شوکت ما »

مستغنی بوده شیخ برایشان سلام کرده و تواضع نموده و گذشته بعد از آنکه شیخ گذشته پسر خواجه بانزدیکان و ندما گفته که ملاحظه کردید که این شیخ را التفات کلبی نکردم این سخن بشیخ رسانیده اند برایشان ظاهر شده بطش^۱ ایشان در حرکت بوده گفته اند که اگر التفات کلبی بما نکرد ما التفات کلبی باو کردیم پسر فی الحال که بخانه میرود باندرون باغچه خانه سگی دیوانه از کنج آب بیرون می آید و او را میگیرد آوازه در شهر میافتد خواجه همچنان سر و پا برهنه بخدمت شیخ میدود و میگوید شیخا فریاد رسید و التفات فرمائید بشیخ فرمود که فاتحه بخوانیم که ایمان بسلامت پسر دخواجه میداند که کار از آن گذشته تابا باز میگردد و بنیاد جزع فزع و بیخودی میکند چون تیراز کمان جسته پس پسر در میگذرد و دیگر مشهور است که يك نوبت در شیراز یادر کرمان بوده که شخصی پیدا شده و دعوی ولایت مینموده و مردم عالم اعتقادی تمام باو کرده بودند و کارش این بود که چرخ میزده در حال سماع و پایش بر زمین نمیرسیته و گاهی حلوا و برنج پخته از زیر خرقة بدر می آورده این خبر بشیخ رسید شیخ فرموده که این حرکات نه کار و شعار اولیاست

شعبده خواهد بود تا یکروز چنان واقع شد که مجلسی عظیم بوده و شیخ حاضر بوده و اینمرد نیز حاضر گشته چون شیخ دور بوده بواجبی نگاه کرده دیده که شاربین^۱ او بسیار بلند گشته مبتدع است دانسته که حرکات او از مکر و استدراج^۲ خالی نیست پس چون مجلس منعقد شده عنقریب سماعی انگیزخته اند برخاسته و بر بالای سر مردم چرخ میزد که پایش بر زمین نمیرسیده چون مجلس در هم شکسته شیخ گفته که چنین شنیده ایم که شما حلوا و برنج بمردم میدهید ما را نیز نصیبی دهید گفته خوش باشد بعد از لمحۀ از زیر خرقة خود طبق حلوا و طبق برنج گرم بیرون آورده و نهاده شیخ با یاران گفته مخورید که حرام است تا لمحۀ دیگر حلال گردد چون شیخ توجه نمودند برایشان ظاهر شده حقیقت این معنی پس مقراض طلب کرده و سبال^۳ او را چیده اند و دوات و قلم طلب

۱ - در اینجا باید این لفظ تثبته و بروزن خافقین باشد - یعنی دوشارب که در لغت عرب راجع بشارب آمده « ویشتی باعتباران شعر کل جانب من الشفة شارب » و تثبته میشود باعتبار اینکه موی هر يك طرف از لب شاربى است - جمع آن هم برشوارب آمده .

۲ - خدعه کردن - درغیاث اللغات نگاشته « استدراج خرق عادت که از کافر ظاهر شود و خرق عادت ولی را کرامات گویند و نبی را معجزه »

۳ - بکسر سین بروزن رجال جمع سبلت مرادف ریش و معروف است .

کرده خطی بر کاغذ کشیده اند و بدست یکی از مریدان خود داده اند که این را بسر فلان چهارراه برو سواری در آنجاست تا میرسد بر اسب سفید و بدست او ده و باز گرد پس آن مرید فی الحال برد و باز آمد شیخ پرسید که دیدی و رسانیدی گفت بلی گفت چه جواب داد گفت که گفت خوش باشد چنین کنیم که شما فرمودید بعد از لمحۀ شیخ با این مرد گفت بر خیزید و چرخ زنید پس برخاست و هر چند بر میجهید که پایش بر زمین نیاید باجا میافتد و نمیتواند و دیگر شیخ گفته که حلوا و برنج بیرون آور هر چند سر در خرقة میبرد و دست و پا میزند هیچ نمییابد آخر مردم در دست و پای شیخ افتادند پرسیدند شیخ فرمودند که این مرد اهل بدعت بود و بواسطه خیانت و بدعتها ارواح خبیثه را باو مناسبتی و او را با ایشان مؤانستی پیدا شده از جمله دیوان و شیاطین تابع او شده بودند که مردم را از راه میبردند بواسطۀ متابعت او درین امور تسمۀ در سبال او می بست و او را بر بالای مردم در چرخ میآورد و برنج و حلوا از خانه های مردم میدزدید و در زیر خرقة او مینهاد که او بیرون میآورد من که سبال او گرفتم این زمان تسمه بر سبالش بند

نمیشود ورقه بملك ارواح نوشتم که دیوی که تابع این مرد شده و مردم را گمراه میکند دربند کن اورا دربند کرده اکنون این مرد عاجز است و آن کارها نمیداند کرد و ملك ارواح از عورتی که صاحب برنج و حلوا بوده بحلی حاصل کرده که ما بخوریم اکنون بیائید که برنج و حلوا میخوریم که بر ما حلال شد بعد از آن بآن مرد گفته که ای عزیز اینها همه هیچ است و گمراهی - در طهارت ظاهر و حسن عقیدت و نیت سعی میباید کرد که اینها بدست آید که بقائی داشته باشد و این خود از دنائت همت است که کسی زحمت کشد و ریاضت برد که حق تابع او گردد گر دیو مسخر تو^۱ گردد^۱ زین هر دو چه حاصل تو گردد این نیز مشهور است که شیخ نورالدین که از احفاد شیخ است و آخر بواسطه عملداری^۲ بخواجه نورالدین مشهور شده بود در او ان شباب که عملداری میکرد یکنوبت ظاهراً با و مصادره^۳

۱ - یعنی اگر دیو را اگر در مسخر تو شود که گردد مصراع اول فعل نیست مگر از لفظ اگر مخفف اگر و در بمعنی سبع و جانور درنده است .

۲ - مراد عهبداری آموز و عمل دیوانی و دولتی میباشد .

۳ - مطالبه - در اصطلاح مؤاخذة یکنن عامل دیوان و مطالبه و اختد اموال او را بحکم مافوق مصادره می نامیدند .

کرده بودند یا آنکه متقاضیان دروآویخته مطالبتی مینموده‌اند که او از آن عاجز بوده و بسیار محزون و متألم بوده چون بدرمزار شیخ رسیده بی‌تحاشی^۱ باندرون مزار دویده و درقبر شیخ چسبیده پس چند نفر از ترکان که با او بودند هر چند سعی نموده‌اند که او را از آن قبر خلاص نمایند نتوانستند متحیر شده‌اند آخر یکی از حاضران و مردم کرمان گفته که این جوان از احفاد شیخ است و هم نام ایشان است این قوت روحانیت شیخ خواهد بود که او را نگاهداشته نه قوت او پس ترکان دست از او داشته اعتقاد نموده‌اند و همت خواسته‌اند و نذر داده‌اند و گذشته‌اند و قبر و مدفن ایشان در گنبدی است محاذی^۲ خانقاه ایشان در سر چهارراه بازار سر پل و معروف و مشهور است.

در ذکر حالات بعضی اهل الله که بر یکطرف شهر کرمان مقابر ایشان واقع شده

یکی از آنها حضرت شیخ^۳ کرزالدین و بقولی شیخ قوم الدین

۱ - دوری جستن - بیکسو شدن .

۲ - در اصل محاذی خیلی روشن و خوانا نبود بدانسانیکه بخارج هم خوانده میشد ولی باید محاذی بمعنی برابر و مقابل باشد .

۳ - کذافی الاصل .

که برادر شیخ عزالدین بهلوان بنک اند و مقبره ایشان در محله قطب آباد^۱ نزدیک مسجد قطب آباد بر در خانه خواجه نورالدین که اسم او مذکور شد و یکی دیگر حضرت شیخ محمود سقا است که ایشان از ملامتیه^۲ بوده اند و دیگر شیخ عزالدین بنک که مدفن ایشان در مدرسه حضرت قاضی اختیارالدین است که در میان بازار سرپل واقع است و مدفن مذکور بر طرف مشرق مدرسه افتاده و چنین مشهور است که حضرت شیخ محمود

۱ - هنوز محله کوچک و مسجدی بنام قطب اولیاء در کرمان وجود دارد و در آن مسجد قبری است که زیارتگاه و مورد احترام و معروف بقطب است و قبلا یک بازارچه وقفی مشتمل بر ده دکان تقریباً در جلو مسجد داشت و نیز آب انباری در کنار بازارچه بود که در عهد شاه عباس کبیر مرمت شده بود هنگام احداث خیابان شاپور کرمان (۱۳۰۸ خورشیدی) آن بازار و آب انبار در مر خیابان خراب گردید.

۲ - یکی از فرقه های صوفیه بشمار میرود - که بچند قسمت منقسم شدند گروه اولیه از ملامتیه فرائض اسلامی را قبول داشتند و لکن عمل بدانرا از نظر خلق بعنوان دوری از ریا پنهان میکردند - و طایفه دیگر که در قرون اخیر معروف بقلندر شدند بقول مرحوم حاج زین العابدین شیروانی در ریاض السیاحه بکلی قید همه آداب و رسوم و عبادات را زده بودند چنانکه در باره ایشان گوید « از دایره ملامی و مناهی و فسق و فجور قدمی بیرون نگذاشته اند » جز این دو فرقه فرق دیگر هم بودند که در اینجا اقتضای تفصیل و شرح آنرا ندارد.

سقا و شیخ عزالدین پهلوان بنک و شیخ محمود فقیه هر سه
 باتفاق آرزوی خدمت حضرت عرفان شعاری قدسی دثاری الرّاقی
 الی مراقی التجلیات و المشاهدات شیخ زین الدین علی کامو
 قدس سره از کرمان بکومو که آن از توابع است کردند
 یکروز قبل از آنکه بخدمت شیخ رسند شیخ با خادمی گفته
 که ایشان را هر یک در خلوتی فرود آر و از حال ایشان بر خبر
 باش چون ایشان از راه رسیدند و بخانقاه و منزل حضرت شیخ
 رفتند خادم با ایشان گفت که اشارت حضرت شیخ شد که شما
 هر یک در خلوتی فرود آئید تا بعد از اربعین بخدمت شیخ
 روید و آنچه مدعاست چنان کنید ایشان قبول کردند و هر یک
 در خلوتی نشستند چون اربعین تمام شد یکشبی شیخ ایشان را
 طلب نموده با خادم گفت این عزیزان مسافتی قطع نموده اند
 و هر یک مرادی دارند ایشان را بمجلس درویشان حاضر
 گردان تا معلوم شود که هر یک چه مدعا دارند پس خادم
 ایشانرا طلب نمود چون بمجلس شیخ نزدیک شدند شیخ
 عزالدین بنک را پیش داشتند تا اول او بشیخ ملاقات کرد
 چون در آمده و سلام کرده شیخ پر حال بوده جواب سلام داده اند
 و گفته اند بابا چه نام داری گفته عزالدین اما مردم مرا پهلوان

میخوانند شیخ فرموده اند که پهلوان دین و دنیا باشی بعد از آن شیخ محمود فقیه و شیخ محمود سقا بان درون آمدند و سلام کردند خواجه فرمودند که عزیزان خوش آمدید و هر يك نوايه^۱ دارید . در مجلس درویشان سلامتی مانده و ملامتی هر يك چیزی قبول کنید شیخ محمود فقیه اول گفته سلامت شیخ محمود سقا در چرخ آمده و گفته ملامت ملامت بنابراین شیخ محمود سقا ملامتیه بوده و مشهور است که ایشان بحسب صورت اقرار بر شرب ظاهری مینموده اند و محتسبان^۲ مکرر او را منع میکرده اند و چون نيك میدیده اند شربت قند بوده که مینوشیده اند و جذبه^۳ شیخ محمود سقا در آن مرتبه بوده که بابا نقیب مجرد اکافی^۴ میکرد یک روزی بی تقریب^۵ جذبه^۶ باو رسیده و دوازده روز

۱ - بر وزن سایه بمعنی حاجت و مراد و مطلوب است .

۲ - معنی محتسب بشمار آورنده است - و در اصطلاح نهی کننده از چیزهایی است که در شرع ممنوع باشد - ناهی از هر منکر - جاری کننده حدود و توبه دهنده از گناهان را محتسب می نامیدند .

۳ - کشش و مراد کشش قلبی است .

۴ - یالاندوزی - یالاندوز و یالان ساز را اکاف گویند .

۵ - معنی تقریب نزدیک گردانیدن است و در اصطلاح سخن راندن است بوجهیکه مستلزم مطلوب باشد .

و بقولی هفت روز بر سر قبر شیخ محمود سقا لاینقطع میدویده و گرد قبر او بر میآمده تا آخر ساکت شده و بهمان جذبه مانده چنانکه^۱ مشهور است و شیخ محمود فقیه که عم خواجه عماد فقیه باشد در شریعت و طریقت و حقیقت با وجود جذبه و سلوک^۲ بسلامت مانده اند و خرق عادات^۳ و شطحیات^۴ که احياناً^۵ از درویشان سر نمیزده و با وجود بحر ملآن^۶ و اظهار اسرار عرفان لب خشك و کفیده^۷ زبان بوده اند و نعم ما قیل .

کشیده هفت دریا و دهن باز زهی دریا دل زند سرافراز

۱ - در اصل نسخه چنانچه بود و اصلاح شد . بعضی از ثر نویسان پارسی در قرن هشتم و نهم چنانچه را بجای چنانکه زیاد آورده اند و صاحب این کتاب نیز از روش آنان تقلید کرده است .

۲ - کنایه از کرامات است زیرا که بر خلاف عادات می باشد .

۳ - بافتح شین و تشدید یاء باصطلاح صوفیه چیزهای مخالف ظاهر شرع گفتن و کلمات خلاف شریعت بر زبان آوردن و بعضی لغت نویسان نوشته اند « کلماتی است که بوقت مستی و ذوق بی اختیار از بعضی واصلین صادر میشود چنانکه انالحق گفتن حسین بن منصور و لیس فی جبتی سوی الله را از همین ردیف شمرده اند » .

۴ - وقتها .

۵ - بروزن عطشان پر کننده ویر .

۶ - بمعنی از هم باز شده و شکافته و تر کیده باشد .

در ذکر سرمست بادهٔ سرمه ۱ و پیشوای هر مجذوب مکمل ۲ مفرد بابا نقیب مجرد قدس سره

چنین مشهور است که بابا نقیب اکاف بوده و دکان ایشان در آن محل است که حال استاد جلال صباغ در جنب دکان او قصاری^۳ کرده در سریل^۴ و خانه ایشان در مقابل خانهٔ قدیم کاتب است که در محلهٔ سر بالا است^۵ در در مسجد علامهٔ العلمایی^۶ مولانا نظام الدین محمود و ایشان را بعضی گفته اند که از شیخ داود و بعضی گفته اند که از شیخ نورالدین خوارزمی علی اختلاف الاقوال نظری رسیده باین طریق که ایشان در دکان اکافی مذکور بودند و حضرت شیخ داود یا شیخ نورالدین بر ایشان گذشته اند چون نظر بر بابا انداخته اند و فرموده اند که این را سی سال مجذوب میباید بود که سراپا برهنه در

۱ - همیشه ودایم .

۲ - بر وزن محصل کامل گرداننده و با فتح میم ثانی بروزی محول و مبدل تمام و کامل گردانیده شده .

۳ - قصار با تشدید صاد بر وزن عصار بمعنی گازر است که شوینده لباس و یارچه باشد .

۴ - حال باین نام در کرمان محله و محلی شهرت ندارد .

۵ - حال چنین محله در کرمان نیست .

۶ - این نوع اضافه بدین صورت از تصرفات متأخرین است .

عالم بگردد درد کان است بهمین سخن او را جذبۀ رسیده و ترك
 دكان و كار کرده است و بعضی گفته اند كه ايشانرا بيموجب
 جذبۀ رسیده و هفت روز بر سر قبر محمود سقا ميديوده چنانكه
 مذکور شد و بعد از سكونت در مدرسه مظفریه^۱ كه حال بمدرسه
 بابا نقیب مشهور شده بسر ميكرده و اكثر اوقات در گلخن^۲
 حمام بوده اند يا در اندورن خانقاه و تابستان و زمستان در پيش
 آتش مي بوده و عُريان بوده اند و كرامات متواتره از ايشان سر
 ميزده و چون مجذوب و ترخان^۳ بوده اند ايشانرا تفاوتی نميكرده
 و هر كه نيتي ميكرده چون بنظر بابا ميرسيده بزبان در شهری^۴
 حلّ مشكل او مينموده و چنين ميگويند كه حضرت قاضي
 اختيار الدين كه قاضي كرمان بوده اند و سرآمد علمای زمان
 خود بوده اند و مذاق فقر و تجريد نيز ايشان را مي بوده و از وادبيی
 خبير بوده اند و از او ايل حال اعتقادی به بابا نقیب نمي داشته اند

- ۱ - چنين مدرسه اينك در كرمان بنام مظفریه و نيز بابا نقیب وجود ندهد
- ۲ - گلخن برون گلشن آتشگاه حمام است و معنی تر کبی این آتشگاه
 باشد چه گل بمعنی آتش و خن خانه زیر زمینی را گویند - برهان قاطع .
- ۳ - برون دربان کسی را گویند كه سلاطین قلم تكلیف از او بردارند - و
 هر وقت خواهد بحضور شاه رود و بر هیچ تقصیر و گناهی مؤاخذۀ نشود .
- ۴ - این لفظ گویا بطور نسبت بدر شهر باشد یعنی بیرون و خارج شهر .

و میگفته اند عامی عربانی ابتریست^۱ تا آنکه یکنوبت استقنائی از مسافتی بعیده بکرمان آورده اند و ظاهرأ سمرقند بوده و مسالتی مشکل بوده و علمای آن زمان رجوع حل آن بقاضی اختیارالدین مذکور فرموده اند چون فطنت^۲ و فقاہت ایشان مشهور و مسلم بود و قاضی مذکور مدت چهل روز در پی این بوده و فتح الباب نمیشده تا آنکه یک روز بسیار متالم و متفکر بوده و در گنبد مدرسه در میان کتب خانه نشسته بوده ناگاه بابانقیب باندرون مدرسه دویده و برابر میل گنبد کتب خانه ملا کرده ملا منغص شده و باخود میگفته که دیگر این دیوانه آمد و خاطر پریشان شده پس عاجلاً بابا باندرون این گنبد آمده و یک کتاب از کتب خانه ملا بیرون کشیده و گشاده و بدست مولانا داده چون مشاهده نموده دیده که بر همان صفحه اول مسئله که مطلوب بوده بنظر رسیده - پس مولانا بیرون دویده در مدرسه بخدمت بابا رسیده و دست ایشان بوسیده و مرید شده بعد از آن هرگاه که مولانا را مشکلی روی مینموده

۱ - دم بریده و بلا عقب .

۲ - با کسر فاء بروزن عصمت زیر کی ودانائی .

زود بخدمت بابا میرسیده‌اند و آن مشکل برایشان حل میشد
از جمله حضرت شریعت پناهی مغفرت دستگاهی قاضی
صاین‌الدین محب‌الله طیب‌الله^۱ ثراه ثقل میکردند که يك نوبت
مولانا افضل‌الدین پدر مرا درد گلوئی حادث شده و ماده ریخته
و بمرتبۀ بوده که آب بگلوی ایشان فرو نمیشده و چند روز
چنین مانده و هر روز بدتر میشد - تا آنکه يك روز کار بر پدر من
تنگ شده بوده و چون قاضی اختیارالدین محبت بسیار با ایشان
داشته بی تحاشی بلکه بی دستار و فرجی^(۱) سراسیمه بخدمت
بابا رفته‌اند - چون بدهلز مدرسه مظفریه رسیده‌اند - آواز
بابا از بن گنبد او بمولانا رسیده که میگفته‌اند بزبان در شهری
بشوبشو لولکی نی^(۲) ملا چون باز گشته در میان راه کسی
رسیده خبر رسانیده که ماده منفجر شد و چرك بسیار آمد و باکی
نیست دیگر مشهور است که يك صباحی بوقت شاگرد

۱ - با فتح فاء و راء و نیز سکون راء مانند خرجی و هم فرجیة نوعی از
قبای بی تکه و بند است - و چاکدار بوده که روی لباس میوشیده‌اند
(تقریباً شبیه بلباده) .

۲ - معنی تحت‌اللفظ لولکی بطور تحقیق معلوم نشد و از توضیحی که
مؤلف در خط بعد داده معنی باک و درد مستفاد میگردد که در این صورت
معنی جمله چنین میشود «برو برو درد و باکی نیست» و باک معنی درد
تا با امروز هم موود استعمال است .

ماست بندی از در مدرسه بابا میگذشته و ظرفی ماست داشته - بابا از مدرسه بیرون دویده و بر این ظرف ماست زده و از سر آن شخص انداخته مردم گفته اند که دیگر جنون بابا در حرکت آمده - چون لمحۀ شده ناگاه دیده اند که يك مار سیاه عظیم از اندرون ظرف ماست بیرون آمده و مردم خائفانه دیده اند و دانسته اند که بابا مجنوب است - دیگر معروف شده که به حضرت شاه ولی رسانیده اند که بابا نقیب نامی مجنوب در کرمان پیدا شده و کوی غریب دارد که از او خرق عادات و کرامات واقع و مشاهده میشود - حضرت شاه فرموده اند که چه باشد که از این میخانه او را جرعه داده باشند - تا آنکه يك روز از درویشان حضرت شاه یکی از در مدرسه بابا نقیب میگذشته و ظاهراً درویش حاجی نظام بوده که خلیفه حضرت شاه بوده بابا از مدرسه بیرون دویده و از پی او کرده تا باو رسیده و مشتهای متعدد بر گردن او میزده و میگفته

آن شاه تبست کش جرغلوکش^۱ چشیده - منم خمخانه های گرت ته خالی و بر گردن او میزده و مکرر این میفرموده - دیگر مشهور است که روزی بابا در گنبد مدرسه بوده - و عورتی چند بخدمت ایشان رفته اند و نیت کرده که اگر خدای تعالی ما را فرزندی

میدهد با با اشارتی مینماید - و بابا فطیر و کباب در دست داشته و میخورده و صله^۱ کباب و نان در دهن آن عورت که نیت کرده بوده نهاده و او خورده بوده عورتی دیگر دیده که شپشی بر بدن باباست و لقمه^۲ دیگر بدست او داده او نگاه داشته و نخورده و چون بیرون رفته انداخته و بدل خود گفته که یعنی دلنشین نیست بعد از لمحّه ملاحظه کرده دیده که از دهان او شپشی چند بیرون آمده پس دویده و در دست و پای بابا افتاده حلیّت خواسته تا آن مرض او دفع شده دیگر مشهور است که فاحشه^۳ خود را بصورت کسوت صلاح در چادری پیچیده و نیت کرده که آیا بفلان محلّ اگر بروم کار من رونقی داشته باشد یا مثل همین کرمان باشد و در نظر بابا ایستاده بابا گفته بشو بشو پی کار خود که آنجا هم کساده چنین معروف است از معتمدین که ایشان نقل کرده اند از جناب عرفان شعاری شیخ کمال الدین فیروز کرمانی که او گفته که حضرت ولایت پناهی سیادت و افاضت دستگاهی سید شمس الدین ابراهیم یکنوبت از ولایت اربعه^۴ بکرمان آمده اند و عازم

۱ - پاره و قطعه . ۲ - مراد بهم است که تا همین قرن اخیر آنرا اربعه بهم میگفتند و مینوشتند بمناسبت اینکه در قدیم مشتمل بر چهار شهر بوده که از آن چهار فقط بهم بصورت شهر باقی مانده است .

اردوی پادشاه بودند و پادشاه امیرزا شاهرخ بوده و بسمرقند رفته بود و سید شمس الدین ابراهیم میل سفر سمرقند داشته اند چون بکرمان رسیده اند از هر درویش و سالک امتحان میفرموده اند آخر بایشان گفته اند که بابا نقیب مجرّد نیز مردی مجذوب است و ازو سخنان عجیب سر بر میزند و اشراف تمام دارد پس بامریدان مقرر داشته که ما را صباح بوقت بصحبت بابا نقیب میباید رفت پس صباح یکاه^(۱) جمعی مریدان حضرت امیر را برداشته اند و بمدرسه بابا رسانیده اند و چون حضرت سید شمس الدین ابراهیم تحقیق کرده بابا در اندرون گنبدی کوچک از مدرسه نشسته بوده و در پیش او آتشی بسیار بوده امیر شمس الدین باندرون گنبد بابا رفته و در گوشه نشسته اند و هیچکس از مریدان و ملازمان همراه نبرده اند و شیخ فیروز گفته من آهسته رفتم و در گنبد نگاه کردم حضرت سید عرق بسیار کرده بود و در تاریکی و دود غریبی در اندرون گنبد افتاده بود بابا هیچ حرف نمیگفت و حضرت سید نیز

۱ - یکاه بروزن پناه سحر و صبح زود را گویند و گاه هم بمعنی صبح صادق آمده .

همین طریق پس من دلیری کرده بر فتم و در پس سر بابا لاقچه^(۱) بود و روزنه داشت در آن اندرون نشستم و بنیاد کلام الله خواندن کردم پس بابا برجست و پوستی یا لوحی در آن گنبد افتاده بود برداشت و در میان زد و بزانو نشست و متوجه شد من دانستم که او را بد نمی آید بعد از تلاوت مثنوی چند از مولانای روم خواندم چنانکه معلوم شد که بابا و سید هر دو خوشحال شدند ناگاه بابا برجست و بنزدیک من آمد و دست در برابر روی من دراز کرد چنانکه بروی من رسید و گفت گویا پیش شمس الدین لودا پیدش^(۲) و رو بحضرت سید شمس الدین کرد و گفت شمس الدین بشوراهی شو^(۳) پس حضرت امیر بیرون آمده و در محفه^(۴) نشسته اند و فسخ عزیمت اردو نموده روی بولایت اربعه کرده و بعد از آن باندك وقتی

۱ - شاید طاقچه بوده زیرا که این لفظ در لغات معمول حتی در ترکی پیدا نشد.

۲ - کذا فی الاصل .

۲ - یعنی برو سفری شو .

۳ - تخت روان که برای حرکت مریض و نیز مسافران محترم معمول بوده - و در بعض اعصار صدور و وزرا مخصوصاً رئیس وزیران در محفه می نشستند و اشخاص آنها بدوش حمل میکردند .

خبر فوت امیرزا شاهرخ رسیده (۱) و این واقعه نیز مزید اعتقاد مردم شده و این نیز مشهور است که يك روز سيد شمس الدين ابراهيم در حمام بابا ثقیب بوده اند و در کنار حوض نشسته توجهی داشته اند ناگاه بابا ثقیب بانديرون حمام دویده و آب متصلاً بر ایشان ميریخته و میگفته دويست دويست مریدان و ملازمان خواستند که بابا را منع کنند سيد فرمود که کار بیابا ندارند بعضی از سرّ حال پرسیدند فرمودند که درین تأمل بودم من که احوال روزگار بر مکاشفان و مجذوبان چه مقدار تواند بود که مکشوف شود و از گذشته و آینده بابا اظهار کردند که دويست سال و این مرتبه حال بابا خواهد که اظهار کردند :

در ذکر بعضی از اهل الله که روش و سلوک ایشان بسیار معروف و مشهور نیست . و در تحت قباب غیرت و محبت مستورند یکی از آنها پیر غیب که در مقابل دگان بقالی مردکان بر کنار آب عصمت آباد آسوده و گنبد مدفن او بر بلندی واقع است دیگر عزیزی که در بازار زرند در مجاری ساباط تاریک

۱ - واقعه باید مربوط بسال ۸۵۰ هجری قمری سال وفات شاهرخ شاه تیموری باشد .

مقابل درخت پده^۱ که بر سر چهار راه واقع است و موسوم است بحاجی تاج الدین و چنین میگویند که از جمله سلوک ایشان یکی آن بوده که والده خود را یکبار یا سه بار بر پشت خود بزیارت مکه برده و آورده و بسیار بزرگ و روحی فیاض^۲ است و مسجدی داخل مدفن ایشان بوده در قدیم که حال خراب شده و دیگر زنگی عجم که خانقاه و مدفن ایشان نزدیک قلعه کوه^۳ واقع است دیگر ملک داود ملک ارسلان که در محله سه شنبه^۴ آسوده و مشهور است که برادر ملک توران شاه عادل

۱ - بافتخ اول و ثانی درختی است بی بار و میوه .

۲ - در اصل با زاء بود و اصلاح شد .

۳ - مراد کوه معروف بقلعه دختر است که اینک در کرمان بدین نام خوانده میشود .

۴ - آن محله در حوالی مسجد ملک واقع و هنوز آباد است .

محمد بن ابراهیم در حکایات عدل ملک توران شاه ابن قرا ارسلان آورده «حالی فرمود تا مهندس ولایت و استادان بنا را حاضر کردند و در ربض بیرون شهر بنای سرای خویش فرمود و در جنب سرای مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و بیمارستان و گرامه و اوقاف شگرف بر آنها نهاد و فرمود تا امراء دولت و صدور حضرت و معارف ولایت همه در ربض منازل ساختند و چون مکالمه درود گر و ملک روز سه شنبه بود و همان روز بنا عمارات شد آن محله بمحله سه شنبه معروف گردید .

بوده است دیگر حضرت قدسی مایی رضوان منایی^۱ ملک
ملوک بلاشک و اشتباه ملک توران شاه انارالله برهانه
وقدس سره است که بسیار بزرگ و عادل و کامل بوده اند و از
جمله عدالت ایشان یکی آن بوده که در زمان ایشان شخصی خانه
خود عمارت میکرده و در آنجا چند خم زر یافته دست بر آن
نهاده از وارثان آنکس که خانه بدو منتقل شده تحقیق
نموده که مورث شما این زر در این خانه نهاده ایشان گفته اند
که علم ما بدان نمیرسد آن شخص گفته که این حق شماست
بیائید و از خانه من بیرون برید و ایشان قبول نمیکرده اند
آخر چون در میانه ایشان نزاع و جدال کشیده رجوع بخدمت
پادشاه کرده اند و مجموع باتفاق بخدمت پادشاه رفته اند و گفته اند
و چون هر دو میگفته اند که ما را درین هیچ حق نیست آخر از
ملک التماس کرده اند که هر چه مجهول المالك میباشد تعلق
بیادشاه میدارد شما تصرف فرمائید ملک نیز قبول نکرده و گفته

از حاشیه صفحه پیش

و مراد از مسجد : مسجد ملک کرمان است که از مساجد خوب و بزرگ
ایران و هنوز آباد است - در کرمان راه دور را هنوز بیخ سه شنبه
مثل میزنند نهایت عامه گویند بیخ سه شنبه مثلا اگر کسی را براه دوری
فرستند گویند « مرا فرستادی بیخ سه شنبه » .
۱ - جای ایستادن .

تحمل رضا داشته باشد ایشان بملك گذاشته و گفته اند تو ملك عادلی و چنین قصه واقع شده تو میدانی بهر نوع که دانی حکمی بفرمای ملك بامدعی و مدعی علیه گفته که شما فرزندان دارید گفته اند که داریم فرموده که دختر مدعی بحباله پسر مدعی علیه رود و از ایشان هر فرزندی که بشود این نقود حق او باشد پس آنرا بامینی سپرده اند که بعد از وجود این واقعه چنان کنند و از یکدیگر گذشته اند^۱ دیگر مشهور است که در زمان ملك متمولان بوده اند و حق الله بسیار بوده و هر يك از مالداران را که اخراج حق الله کرده اند مبلغی کلی بهم رسیده و هیچ مستحق نبوده که آنرا قبول نماید هر چند تفحص مینموده اند کسی را نمی یافته اند که از حیثیت استحقاق قبول نماید از جمله خواجه بوده در محله مردکان که در آن ایام در مزرعه و دهکده بوده و يك منجل^۲ از حق الله داشته و هیچکس قبول نمیکرده

۱ - این حکایت را بهمین قسمبکه صاحب کتاب آورده بعضی مورخین معتبر که بزمان ملك تورانشاه هم نزدیک بوده اند در آثار خود ذکر کرده اند .

۲ - منجل بوزن مقتل - جای انداختن چیزی باشد و با خاء بوزن بلبل و نیز بوزن مجمل و مهمل غریبال و هر آلتی را گویند که بدان چیزی را بزنند - و شاید مرجل یا کسر راء بوده که بمعنی دیگه مسین است .

آخر يك روز با غلام گفته كه اين منجل (۱) بر سر نه و گرد كوچها و بازارها و سر راهها و مواضع بر آي و فرياد ميكن كه شلغم پخته است. هر كس كه ميل خريداري آن كند آن منجل در پيش او بگذارد و بگريز البته او را فقري خواهد بود كه ميل بشلغم نموده چنين گويند كه آن غلام سه روز تمامي محلات و مواضع شهر كهنه و مواضع حومه سير نموده و فرياد ميكرده و هيچكس ميل خريدن آن نمينموده تا بعد از سه روز صباحي بمحله قطبabad رسيده و آواز داده در آنجا كد خدائي بوده و بهمين دستور يكديك زر داشته و مدتي بوده كه نهاده بوده با غلام گفته كه اي غلام برخيز و اين منجل ببر باین مرد كه مشغول شلغم فروختن است بده و يقين كه او را فقري و احتياجي هست كه اينكار ميكند غلام رفته و آن غلام را طلب نموده و گفته بيا تا باتو سودائي بكنيم غلام خوشحال شده كه از اين تردد خلاص شود منجل زر پيش نهاده و آن غلام نيز منجل زر پيش نهاده و گفته اين منجل بردار و منجل شلغم در عوض بده

(۱) از اين بر ميآيد كه لفظ منجل چنانكه سابقاً احتمال داده شد مرجل بمعني ديگ بوده و در خط ۸ و ۹ هين صفحه جمله و بهمين دستور يك ديگ زر داشته ، نيز مؤيد اين است .

چون سر گشوده دیده که زر است او نیز سر گشوده دیده که زر است در مقابل یکدیگر نشسته اند و حکایت کرده اند (۱). دیگر مشهور است که یکنوبت ملك با تمامی لشکر عزم طوف و سیری کرده اند ناگاه بر کنار باغی از بهر دل گذار لشکر واقع شده و درخت بهی در این باغ بوده که بیشتر شاخهای آن با کوچه داشته و به بسیار بار آورده و دست بآن میرسیده ملك وزیر خود را گفته که این را بشمار و بنویس و تمامی لشکر را از این کنار دیوار بگذران تا در مراجعت ملاحظه نمائیم که هیچ کم شده یا نه وزیر همچنان کرده چون باز گشته اند دیگر بهمان موضع لشکر گذرانیده اند وزیر ملاحظه کرده هیچ بهی کم نشده بوده پادشاه را خوش آمده گفته زهی عدالت باغبان در اندرون باغ شنیده گفته زهی انصاف رعیت پادشاه را خوش نیامده وزیر باغبان را طلب کرده و گفته تو این سخن جهت چه میگفتی گفته بلی عدالت ملك هست اما انصاف

(۱) چه اندازه تفاوت است میان فقر عموم مردمان امروز کرمان با وضع آنروز - که اینک زر جز در خواب نبینند - و اکثرشان بآرزوی شلغم یخته اند - و این حال از هر کت زمامداری زمامداران ستمکار قرون اخیر است که مردمان را بدین روز انداخته اند .

رعیت هم هست که اگر انصاف و عدل هر دو با هم نباشد این چیزها وجود نیابد ملك با وزیر گفته که من چون معلوم نمایم که انصاف رعیت در چه مرتبه است وزیر گفته که اگر ملك رخصت دهد من تا فردا چنان کنم که ملك را معلوم گردد پس رخصت حاصل نموده و بگوشه خلوت رفته و مردم رعیت را طلب کرده پس بعضی که اسمی داشته اند با وزیر نشسته اند وزیر گفته چنین است که خزانه ملك خالی شده و چیزی نمانده و لشکری در زحمت است اگر بارادت هر کس چیزی قبول کنید که در وصله ملك بنشینند دوری نیست گفته اند چه باشد چون پادشاه را احتیاجی افتد لازم است که رعیت با آنچه مقدور باشد مدد نمایند پس گفته اند که چه مبلغ ضرورت باشد وزیر گفته پانصد تومان^(۱) گفته اند که ما را رخصت دهید که با یارانی که شریکیم با گوشه خلوت نشینیم و پانصد تومان بالسویه آوریم و هر يك حصه خود بدهیم وزیر گفته خوش باشد چنین کنید پس آن کدخدایان با یکدیگر محل خلوت نشسته اند

(۱) در اول تومان ده هزار بوده و امیر و صاحب ده هزار سپاه را امیر تومان میگفتند و ده هزار دینار را يك تومان مینامیدند در اینجا اگر منظور دینار زر است مبلغ خطیری بوده و اگر درهم هم باشد باز کم نیست

و گفته اند بیائید که به بینیم که در میانۀ ما مستهلك کیست اولاً او را اخراج کنیم تا بر ممولان قسمت شود که مبادا آنم^۱ کردیم پس ده نفر و پنج نفر را دفعه دفعه از میان خود بیرون میکرده اند تا آخر مجموع رفته اند و با پنج نفر کدخدا رسیده آنها نیز خرج و دخل خود تحقیق نکرده بودند تا بدو نفر رسیده این دو نفر نیز حساب دخل و خرج خود کرده اند یکی را یکنفر خورنده زیاده بوده آن يك کدخدا گفته که بابا ترا یکنفر زیاده از من است برخیز و با خانۀ خود رو که من اینوجه میدهم پس بخدمت وزیر رفته و گفته پانصد تومان من میدهم و حاضر است خزینۀ دار را همراه من کنید که فی الحال وجه تسلیم او نمائیم پس وزیر صورت حال عرض حضرت ملک کرده ملک گفته که راست است انصاف رعیت دخل دارد. دیگر مشهور است که ملک عمارتی میکرد و طیانانرا^(۲) در کار داشته بود یکروز خود بر سر کار آمده دیده که استاد طیان پسری ترك چهره در بر دست داشته و کار میکند ملک تعجب کرده که این پسر مشابه تر کان

۱ - گناهکار .

۲ - گلکاران .

است گفته استاد این پسر از تست گفته مردم چنین میگویند
 اما من جزم (۱) نیستم گفته چرا جزم نیستی گفته چون جزم
 باشم که من مردی درویشم و صبح که بکار رفتم دیگر شب
 بخانه میروم چه میدانم که زن و بچه من در خانه چکار میکنند
 و در آن ایام ترکان در خانه ها نزول کرده بودند این سخن
 بر ملک بسیار دشوار آمده (۲) حکم کرده که فی الحال مجموع
 ترکان خیمه با بیرون زنند و از خانه های مردم بیرون روند
 و خود خیمه بیرون زده و حکم کرده که دیگر باخانه ها نروند
 و در خیمه ها باشند و هر يك بتعجیل تمام خانه ها احداث
 کرده اند و بخانه های خود رفته اند و چنین مشهور است که
 ملك سه تیر بهر طرف انداخت و حکم کرد که در آنجا که تیر
 فرود آید خانه بسازند یکخانه خود ساخت و يك مسجد و يك
 مقبره و حضرت ملك از احفاد قزل ارسلان است (۳) که از

(۱) بمعنی یقین آمده و نیز عزمی که از آن برنگردند .

(۲) این حکایت را در تاریخ محمد بن ابراهیم کرمانی بدرود گرو
 نجاری نسبت داده .

(۳) این قسمت بکلی اشتباه است زیرا که ملك تورانشاه که شاه عادل
 باشد قبل از قزل ارسلان بوده - بلکه لفظ را باقرا ارسلان که لقب قاورد
 باشد اشتباه کرده و تورانشاه پسر قرا ارسلان بيك قاورد سلجوقی بوده .

ملوك سلجوقيه بوده اند و ظهير فاريابی در مدح قزل ارسلان گفته كه :

نه كرسى فلك نهد اندیشه زير پاى

تا بوسه بر ركاب قزل ارسلان دهد

در تذكره حضرت سالك مسالك طريقه و سياح
بحر حقيقت شيخ سالك عارف - از لباس هستى عارى شيخ
شمس الحق والدين محمد الكوارى (۱) و حضرت شيخ -
الاسلام اعظم مرشد طوايف الامم خواجه عماد الملة
والدين محمود الفقيه قدس سرهما :

چنين مشهور است كه حضرت شيخ محمد الكوارى در
خائفاهى كه نزديك دروازه سعادت است كه حالا صورت آن
انهدام يافته سلوك مينموده اند و مجاهدت و رياضت و عزلت و
قناعت ساخته بخدمت آينده و رونده قيام و اقدام مينموده
چنانكه مشهور است كه يك شبى از شبها حضرت شاه شجاع
كه پسر اميرزا محمد مظفر بوده با سه نفر از نزديكان و مقربان
خاص بيرون آمده و صورتهائى خود را تغيير داده اند و بر صورت

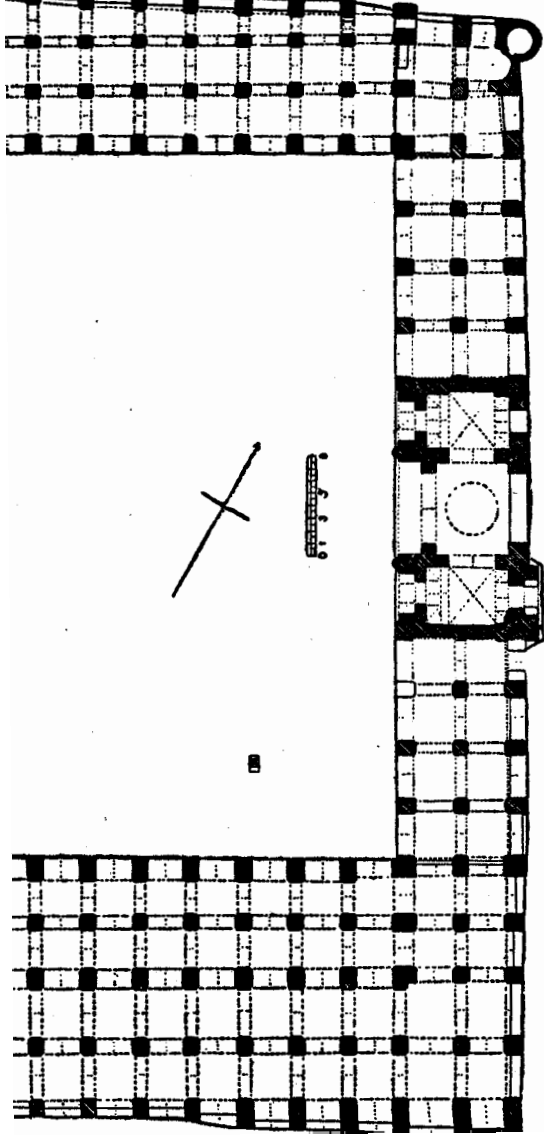
(۱) با كاف تازى نام بلو كى است از فارس - در هشت فرسنگى شيراز -
و با كاف يارسى گور كه اينك آنرا معرب كرده جور بروزن اثر خوانند
دهى است در نيم فرسنگى كوه بنان كرمان كه قصبه اوست عارف پرور .

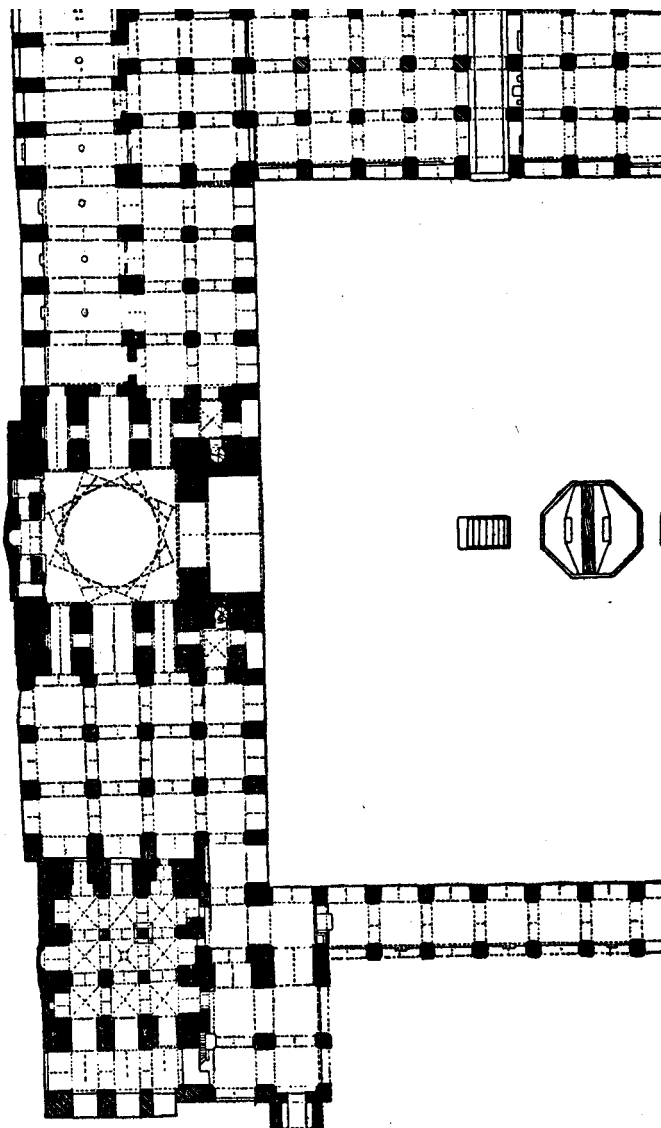
قلندران (۱) هر جاسير ميكرده اند آخر ميل بخانقاه خواجه عماد كرده اند چون بدر خانقاه رسیده اند در خانقاه بسته بوده در زده اند و گفته اند چند نفر درویش رسیده ایم و مسافریم مارا درین خانقاه راه دهید پس در گشادند و باندرین رفته اند خادم ایشان را در محلی مطبوع فرود آورده و خبر بخواجه برده اند که چهار نفر قلندر آمده اند و صورتهای ما لایم دارند خواجه خادم را گفته که برو و یقین کن که چون نشسته اند خبر باز آورده و گفته که یکنفر دور تر است و سه نفر نزدیک یکدیگرند خواجه دانسته که اینها نه قلندرند فرموده که زود قلیه (۲) برنج و حلوار ساندیده اند و برده اند و جامه خواب بتکلف فرستاده ایشان اندك چیزی خورده اند و گفته اند که بعضی درویشان ما در عقبند دیر میسرند از پی ایشان میرویم و بیرون آمدند و بخانقاه شیخ محمدالکوارى رفته اند و در زده اند شیخ در نماز بوده بعد از فراغت در گشوده و ایشان را باندرین آورده و

(۱) قلندر - در اول بآنکه در تجرید و تفرید بکمال رسیده بود اطلاق میشده - سپس هر درویش مجرد و وارسته از قیود تکلفات و عادات را قلندر نامیدند .

(۲) قلیه عربی است و هر چیزی است از اغذیه که روی آتش غالباً با روغن سرخ کنند .

نقشه مفصل صحن و شبستانها و ایوانهای مسجد ملک کرمان بنای ملک تورانشاه شاه عادل در سال ۴۷۸ هجری قمری
 مأخوذ از صفحه ۱۰۳۵ آثار باستان پرفسور یوپ





فرود آورده و سفرهٔ حصیری بر میخ بوده و خشکپارهٔ چند بوده
 برداشته و ظرف آب خوردنی و آب وضو بوده و پیش ایشان
 نهاده و چراغ نیم سوزی داشته پیش ایشان برده و با محل خود
 آمده است و بهمان نماز مشغول شده ایشان بعد از لمحّه بر
 خاسته اند و گفته اند که درویشی چند داریم بسر ایشان می
 رویم و از آنجا بیرون رفته اند و توجه بخانقاه شیخ زنگی عجم
 کرده اند و شیخ زنگی عجم بر سر در خانقاه در خواب بوده
 چون در خانقاه زده اند گفته اند درویشانیم و مسافریم و این
 وقت رسیده ایم منزلی و شامی می خواهیم زنگی عجم گفته که
 اینوقت که شما آمده اید آب چاهی و فلانی که مشهور است
 هست و در را نکشوده و ایشان باز گشته با محل خود رفته اند
 صباح که شد گوسفندی چند و برنج و روغن و آرد بسیار به
 جهت خواجه روانه کرده اند و گفته اند شمارا اخراجات بسیار
 است این مدد مطبخ شما باشد و موضعی در سردسیر وقف بر
 خانقاه حضرت شیخ محمد الکواری کرده وقف نامه فرستاده اند
 و درویش زنگی عجم را طلب کرده اند و گفته اند که اگر

درویش یا مسافری بیگانه^(۱) به خانقاه شما رسد جواب او چه خواهید داد زنگی عجم قلندری جوار بوده دانسته که در شب پادشاه بوده که آمده خود را از دست^(۲) نینداخته و گفته شاهها مهمان چه بیگانه رسد و در خانقاه چیزی نباشد جواب همان است که ملازمان شنیده باشند شاه شجاع قهر کرده و فرمود تا سه داغ بر اسافل بدن شیخ زنگی عجم نهاده اند و گفته اند این یادگاری است با تو که از خاطرت نرود زنگی عجم صوفی قلندری بوده که قریب سیصد قلندر با او می بوده اند و بارها با حاکم شهر یانگی شده و بر بالای بام لنگر^(۳) رفته و

(۱) بیوقت .

(۲) دست معانی متعدد دارد - از آنجمله روش و نیز قدرت و توانائی است چنانکه باین معنی اخیر سعدی علیه الرحمه فرماید :

دست بر خون عاشقان داری حاجت تیغ بر کشیدن نیست

و همین معنی قدرت و توانائی در اینجا مناسبتر است .

(۳) بر وزن سنگر - جائی را گویند که هر روز در آنجا بمردم طعام دهند - لهذا خانقاه را هم لنگر میگویند - و لنگر انداختن قرار گرفتن و مقام گرفتن است .

یرغو (۱) کشیده اند و دیگر بتسلی و تدارك او را بصلاح آورد داند و چهل قلندر جنگی ناوك انداز داشته و مسافرت بسیار کرده بود و مردی بر اصل بوده و در همه وادیها دویده و سیر و سلوك نموده و در پوست تخته طریقت مثل او دیگری ننشسته و از متاخرین و پسر او شیخ نظام الدین محمود بسیار دانا و زیرك و صاحب کمال بوده و از همه وادی آگاه و سخنان دلنشین و تصانیف ایشان در هر باب هست و اشعار مشهوره مطبوعه دلفریب دارند و مدفن او کوه والله اعلم و اما حضرت **خواجه عماد الدین فقیه** بسیار بزرگ و اهل کمال و بشریعت و طریقت و حقیقت آراسته و اهل معنی بوده اند و اشعار ایشان مشهور است در بلاد از جمله اشعار ایشان در هندوستان زمین مطلوب

(۱) یرغو با یاء بر وزن حقگو که با الف هم بصورت یرغو نویسند در اصل ترکی و بمعنی محاکمه بوده صاحب و صاف در اشعاریکه در آن اصطلاحات مغولی را آورده گوید .

» بر من که شدم ایل غمت جور مکن بیش

ور نه من و یرغوی الغ خان ممالک

و بمعنی سیاست هم بعضی گفته اند استعمال میشده و بمعنای دعوی و نزاع هم آمده است - و یرغو یا باء بر وزن پر گوشاخی باشد میان تهی که آنرا مانند نفیر نوازند و این گویا در این مقام مناسب تر میباشد .

ومتبرک است و حضرت خواجه مرید حضرت شیخ زین الدین
علی کومو بوده اند چنانچه در نصیحت نامه که جهت پسر خود
نوشته اند مذکور است :

در ره ما مرشد کومو بس است در ره ما مشعله او بس است
دست باولاد گرامیش ده همچو پدر سر بغلامیش نه
گردمی ماند ازین بنده باز بر تو که بروی نگذاری نماز
و دیگر سخنان خوب دارند از جمله تعریف کرمان و خود را که
منسوب بکرمان فرموده اند و رباعی مطبوع و معروف دارند
و آن این است .

هر چند که از روی کریمان خجلیم
آخر چه توان کرد ازین آب و کلیم
در روی زمین نیست چو کرمان جائی

کرمان دل عالم است و ما اهل دلیم (۱)

(۱) بعضی متأخرین این رباعی را بشاه نعمت الله ولی نسبت داده اند
و در دواوین خطی که نزدیک بزمان عماد تنظیم یافته و قطعاً مقدم بر
تاریخ این کتاب نوشته شده است در قسمت رباعیات این رباعی دیده
نشد و میدانیم عماد دقتی در جمع اشعار خود داشته و گمان نمیرود که
از اشعار وی قسمتی باشد که مدون نشده باشد باین قراین نسبت رباعی
را بشاه ولی میتوان تاحدی درستتر دانست .

و رسائل متعدده نوشته‌اند در واقعات خود و سلوك در هر
 وادی و سبب بنانهادن خانقاهی که حال هست و مدفن ایشانست
 و آن خانقاه در میان محله سرپل دولت آباد^(۱) واقع است در مقابل
 حمام و معروف و مشهور است و سبب فوت خواجه ضریبست که
 از شیخ محمد کا کویا شیخ محمود ضیاءالدین علی اختلاف الاقوال
 بایشان رسیده و مشهور است و بعد ازین ذکر خواهد شد و چنین
 گویند که حضرت خواجه را اتفاق خاطری بشاه شجاع پسر
 میرزا محمد مظفر انارالله برهانه بوده و بعد از آنکه شاه شجاع
 بسن تکلیف رسیده و جانشین حکومت و سلطنت یافته و مدتی
 ز دو خورد کرده و بر سر کار خود اعتمادی حاصل نموده بخواجه
 کتابتی نوشته که چه نوع سلوك نمایم چون هر ساله حضرت
 شاه شجاع خود بکرمان می‌آمده‌اند یا کتابت ایشان بخواجه
 میرسیده بعد از آنکه مضمون کتابت شاه شجاع و کیفیت معاش
 و استنطاقی که از آن بوده خواجه در جواب نوشته‌اند :

ایکه قبای سلطنت بر قدتست در جهان

سکه بنام خود بزن خطبه بنام خود بخوان

(۱) از خانقاه و مدفن عماد فقیه که در کرمان تا دویست بلکه صد و پنجاه
 سال پیش مشهور بوده اثری نیست - با آنکه بسیار تحقیق و جستجو
 بعمل آمده تا کنون بطور قطع محل آن معلوم نشده است .

شاه شجاع باندك وقتى پدر را ميل كشيده و مقرر بوده كه شاه شجاع هر ساله يا هر بدو سال بكرمان ميآمده و مطمح^(۱) نظرش صحبت خواجه بوده است و چون حضرت قدسى مرتبت انسى منزلت سلطان العارفين و المتكلمين خواجه حافظ شمس الدين محمد الشيرازى را قدس سره نيز بشاه شجاع تعلق خاطرى ميبوده و از كوچكى باز شاگرد و منظور حضرت خواجه حافظ بوده اند و آمدن شاه شجاع بكرمان ايشان را خوش نميآمده و نفرت و رقابتى در ميان خواجه حافظ و خواجه عماد باين واسطه بوده از جمله آن غزل مطلعش اين است :

« صوفى نهاد دام و سر حقه باز كرد

بنیاد مكر با فلك حقه باز كرد »

تا آخر آن غزل كنائتى و تعرضى است نسبت با خواجه و در وقتى كه خواجه از عالم رفته بودند^(۲) بعد از چند وقت در مجلس

- (۱) نظر گاه و مورد نظر را بتندى و مشرف بودن بران نگرستن .
 (۲) اين حكایت در مجلس و حضور شاه شجاع بايد راجع بعماد باشد نه حافظ كه هر دو را خواجه ميگفته اند چون صاحب كتاب نگاشته « در وقتى كه خواجه از عالم رفته اند » و وفات شاه شجاع كه در يكشنبه بيست و دوم شعبان سال هفتصد و هشتاد و شش هجرى قمرى است چهار و پنج سال قبل از وفات خواجه حافظ بوده اما وفات خواجه عماد فقيه بروايتى در سال ۷۲۳ هجرى و بطور قطع قبل از شاه شجاع ميباشد .

شاه شجاع تعریف محاورت و شمایل خواجه میکرده که خواجه شعرانی^(۱) بوده و بدن مبارك ایشان موی بسیار داشته يك طالب علمی با خواجه سوی خاطری داشته گفته بلی موی بسیار بر بدن مبارك ایشان بوده فاما در زیر هر موئی عقربی بود شاه گفته با وجود آنکه بوده باشد ما را آرزو است که بدن ایشان ملاقی باشدی آن شخص گفته بلی خواجه نیز در این آرزو بوده اند اما شاه در مجلس تحمل کرده اما چون برخاسته فرمودند که او را زهر داده و هلاک شد.

در ذکر بابای ثواف (۲) بابا ابراهیم گرمسیری (۳)
و شیخ برهان الدین احمد باختری المشتهرند و کسی بحال ایشان نمی افتاده و دأب ایشان این بوده که چون صدای مؤذن می شنیده اند دفعهٔ دست از کار بر میداشته اند یکنوبت بود در کار انداخته بودند که صدای مؤذن برآمده ایشان خواستند

(۱) یرموی و باصطلاح پشم آلود.

(۲) بروزن علافه کلیم باف و صانع دیگر فرشها و بساطهارانیز گویند.

(۳) منسوب بیکی از نقاط که در آنجا ها نخل و مرکبات باشد چنانکه در کرمان اهالی بم و نرماشیر و جیرفت و رودبار و نیز شهداد را گرمسیری نامند - و ضد گرمسیر راهم سردسیر گویند و هر دو لفظ تا کنون بسیار متداول است.



قلعه دختر کرمان (قلعه بزرگ و قدیمی) که در این کتاب از جمله
در صفحه ۴۶ بنام قلعه کوه نامیده شده است

که بود انداخته بیرون آورد و برخیزند دیگر بخاطرشان رسیده که اهمال شد در نماز برخواسته اند و بسرچاه رفته اند و دلو درچاه گذاشته اند دلو پراز آب نقره شده چون بر کشیده اند دیده اند که نقره است با چاه ریخته اند دیگر که بر کشیده اند پراز طلا بوده گفته اند که ما را آب میباید نقره و طلا را چکنیم بکوش سرایشان در دادند که پس چرا حرص داری (۱) و چنین میگویند که سبب افشای سر بابای لواف آن بوده که روزی حاکم کرمان بشکار میرفته و منزلی که بابای لواف در آنجا بسر میکرده چون بیرون شهر و خرابه بوده آهوئی از پیش حاکم دویده و در آن خرابه ها رفته و حاکم از پی بوده چون باین خرابه رسیده حاکم پیاده شده و از عقب آهو بخرابه رفته دیده که درویشی در آنجا نشسته و قیافتی عجیب دارد حاکم گفته هی بابا در این خرابه چکار

(۱) بعض از متأخرین نظیر این حکایت را نسبت بشیخ احمد مقدس اردبیلی داده اند - بدیهی است که این حکایت راجع بمقدس ، مأخوذ از افسانه های بیشتر بوده که روایت فوق از آنجمله و مقدم بر زمان مقدس اردبیلی است .



ایوان رو بقبله مسجد ملك کرمان که در جلو آن قسمتی از صحن و دیوار
کوتاه آجری روی نهر وسط مسجد دیده میشود

میکنی گفته من آهو گم کرده اورا میجویم بابا گریه کرده و فرموده که من هم آهوئی گم کردم و در این خرابه او را میجویم یا گفته که من هم نقدی گم کرده ام و آنرا میجویم حاکم جوانی قابل آگاه بوده او را صحبت بابا بسیار خوش افتاده و در آنجا مکث نموده پس بابا گفته که من خود نقد و گنج در خرابه یافته ام یعنی تورا یافته ام که جوان قابلی تو نیز اگر یکزمان صبر کنی آهو ی خود را بیابی بعد از آن هر گونه حرفها میگذشته و هر دو خوشحال بوده اند و حال آنکه آهو در زیر پرتال^(۱) بابا بوده و پناه بیابا آورده بوده و بابا او را در زیر پرتال های خود مخفی کرده بوده آخر بابا گفته باحا کم که بیا راست بگو که چون باین خرابه افتادی گفت در شکار بودم در پی آهوئی بشتافتم و آهو باین خرابه ها

(۱) پرتال در لغات معمول دیده نشد - چنین برمیآید که منظور کهنه و تکه و پارچه بوده که باین معانی لفظ پرتال بر وزن در حال آمده و هنوز هم در کرمان عامه تکه و پرتاله میگویند که ازان تکه پارچه و وصله منظور دارند - و باین معنی در لغت و اشعار متقدمین هم استعمال شده و بعضی آنرا با هر دو کاف تازی و پارسی آورده اند ولی در کرمان آنرا با کاف عربی تلفظ کنند .



محراب کچکاری شبستان قدیمی واقع در ضلع غربی مسجد ملک
کرمان که عامه آنرا شبستان امام حسنی گویند - هنوز قسمتی از
کتیبه های کچبری دور محراب باقیمانده است

آمد و از نظر من محجوب شد اما شیری در چنگم افتاد بابا
تبسمی نموده و فرمود که شیر و آهو صید و رام درویشانند بعد
از آن بابا گفته که ای آهو از زیر این کهنه پرتالها بیرون
آی که ما صیاد را عهد میدهیم که تو را آزار نکند و آزاد
کند فی الحال آهو يك (۱) بیرون جست و دم می جنباند حاکم

(۱) مصنف آهو است یعنی آهوی کوچک .

دست و پای و چشم و روی آهو بوسیده و پای بابا نیز بوسیده و مرید شده و در همان خرابه ها خانقاهی و مقبره ساخته که حال مدفن باباست برکنار خندق شهر قدیم کرمان که **بکارخانه های کاغذگران** (۱) نزدیک است. و دیگر کمالات ایشان بسیار است. و اما حال بابا ابراهیم گرمسیری چنان بوده که حالی و جذبه که حضرت زنده پیل احمد (۲) جام را روی نموده ایشان را نیز روی نموده و در آن صحرا و وادی که حضرت زنده پیل احمد بحسب صورت و هیولی افتاده بودند ایشان نیز افتاده اند و بایکدیگر در مقام نقره و روی دست آمدند و زنده پیل احمد هر چند سعی میکرده که آرزوی غیرت و حمیت و رقابت بابا

(۱) خانقاه و قبر بابا از میان رفته - موضوع کارخانه های کاغذ - گران در خور توجه است که اثبات میکند طبق مقتضیات زمان در آن قرون در شهرهای ایران رفع احتیاجات کاغذ مورد نیاز خود را میکرده اند -

(۲) اکثر متأخران زنده پیل نگاشته اند و در نسخه اصل چنین بود و شاید این درست تر باشد و زنده هم بمعنی بزرگ و عظیم و کلان آمده -

ابراهیم را زیر پا کند و از میان بردارد قوت در خود نیافته (۱)
 اما سعی بسیار کرده و او را در گرمسیر انداخته و او مدتی
 در آنجا مانده و سیر و سلوک نموده تا آخر حواله او بکرمان
 شده و مدتی نیز در کرمان بوده و کسی از حال او واقف نبوده
 تا یکنوبت ترکان خواتون (۲) در بدو حال که هنوز حکومت و

(۱) باتوضیحی که صاحب کتاب بعداً میدهد و از عبارتش مستفاد میشود
 این است که این عارف معاصر ترکان خاتون که در قرن هفتم = میزیسته
 بوده و همزمان بودن وی با شیخ جام درست نیاید - زیرا که وفات احمد
 جامی در نیمه اول قرن ششم بوده تاریخ وفات وی جمله ، احمد جامی
 قدس سره ، میباشد که یانصد و سی و شش میشود و در این اختلافی
 نیست - و سیاق عبارت هم طوری است که نمیتوان این رقابت را حمل
 جز بر عالم ظاهر کرد .

(۲) ترکان نام در میان شاهزاده خانمهای سلجوقی و خوارزمشاهی و
 قراخانیان کرمان و دیگر سلسله های ترك نژاد زیادند - ولی در اینجا
 و بلکه هر جا که در ردیف حکمرانان بطور مطلق ذکر میشود - مراد
 عصمت الدین قتلغ ترکان است که در کرمان و توابع سالها حکمرانی
 بلکه سلطنت کرده - و در قرن هفتم میزیسته - زنی خیرخواه -
 عادل و عاقله - مملکتدار و آبادیکن بوده - با احتمالی همان است که شیخ
 سعدی در قصیده ویراستوده - تا کنون نام و آثار وی در خاک کرمان خاصه
 در قسمت قنوات و کاریزها معروف است - نایهای بزرگ و بلند سفالین
 که در مجرای بعض قنوات دیده میشود و معروف بنایهای ترکانی است
 بدو منسوب است - در سال ۶۸۱ هجری قمری وفات کرده است .

قوت نداشته و افعه عجب دیده چنانکه تقریران بر کاکت و دنائت میکشیده ظاهراً در افعه دیده که مجموع خلق بر او میگذرند^(۱) و از تعبیر این مدتی عاجز و متحیر بوده و این خبر بیابا رسیده یا بر او کشف شده فرموده که باز گشت همه کس با او باشد و نفع او عام باشد و بهمه کس برسد و هیچکس از خیر و نفع او محروم نماند و همچنان بوده که بابا تعبیر کرده اند و هنوز حقیقت احوال بابا بر مردم ظاهر نبوده و بعضی اعتقاد و فوجی انکار میکرده اند تا چنین گویند که يك نوبت ترکان خاتون در مدرسه که حال مدفن^(۲) اوست اجلاسی عظیم کرده

(۱) نظیر این خواب را مورخین نوشته اند - زبیده زن هارون الرشید دید و حضرت موسی بن جعفر ص تعبیر فرمود که خیری عام که دوامی خواهد داشت از دست وی جاری خواهد شد . و نتیجه را با نهی که زبیده در مکه جاری کرد تطبیق کرده اند .

(۲) مدرسه در محله ترك آباد که در قرون اخیر بمحلّه قبه سبز در کرمان اشتها ریافته بوده است - تا چندی قبل سردر ورودی آن باقی بوده - گویند مناره های آنرا آغا محمد خان قاجار در هنگام ورود بکرمان بخراب کرد و سقف سردر در زلزله اواخر قرن سیزدهم هجری قمری خراب شد بعداً سقفی پستتر بصورت سقف صفاها از آجر روی دیوارها که هنوز آثار کتیبه و کاشیکاری در آن دیده میشود زده اند -

بقیه حاشیه در صفحه هفتاد و چهار



قبره سبز کرمان که در قدیم آنرا گنبد کبود هم می‌گفته اند - آرامگاه
بعض سلاطین قراختائی - پس از خرابی اول آن

و خلق بسیار جمع آمده‌اند و چون بابا باندرون آمده هیچ

بقیه حاشیه صفحه هفتاد و دو

بنای مدرسه را که از مدارس مهم بلاد اسلامی بوده عده بترکان خاتون نسبت داده‌اند ولی بتصریح ناصر الدین منشی کرمانی تاریخ نگار قراخانیان و معاصر آن سلسله که از همه اسناد معتبر تراست براق حاجب بانی آن بوده که در این باب در سمط العلی در موضوع وقایع براق حاجب نگاشته « چون در هشتم ذی الحجه سنه اثنین و ثلاثین و ستمائه (۱۶۳۲) دعوت حق را اجابت کرد - او را در مدرسه که بظاهر شهر کرمان در محله ترك آباد بنا فرموده بود دفن کردند ». احتمال دارد اصل بنا از براق بوده و ترکان خواتون آنرا تکمیل کرده باشد -

اما گنبد سبز از ملحقات مدرسه و مدفن چند تن از سلاطین قراخانی بوده - بعضی اصل بنای آنرا مربوط بسلطان محمد سلجوقی از ملوک قاوردیه کرمان و در نیمه اول قرن ششم میدانستند - اما نگارنده سند تاریخی قدیمی در این موضوع ندیده - بهر صورت از بناهای بسیار باشکوه و تاریخی کرمان بوده که در اوایل قرن چهارم هجری قمری از زلزله قسمت مهمی از آن خراب شد و بعداً هم عده بر خرابی و ویرانی آن افزودند - سرپرستی سایکس انگلیسی که مدت‌ها در کرمان بود در باب این گنبد در کتاب هشت سال در ایران یاده هزار میل مسافرت خود چنین مینگارد « تا سال ۱۸۹۶ میلادی بارزتر و مهمترین ابنیه کرمان بشمار میرفت و در آن تاریخ زلزله بنای آنرا که رو بخرابی بقیه حاشیه در صفحه بعد

نیافته که تواند نشست آخر بر روی پنجره آهن که بروزنه

بقیه حاشیه از صفحه قبل

نهاده بود بکلی ویران ساخت - این محل مقبره یکی از امرای خاندان قراختائی و یک قسمت از مدرسه را که بنام مدرسه ترك آباد معروف بود تشکیل میداده است - قبه مزبور ساختمان عجیب استوانه ای شکلی بود « تا آنکه مینکارد » در خارج محوطه آن خاتمکاری و تذهیب قابل دلفریبی چشمان بیننده را خیره میساخت - در گچکاریهای داخلی محوطه نیز جسته جسته آثار طلا کاری و تذهیب قابل ملاحظه دیده میشد - کتیبه روی دیوار را بطریق ذیل برای نگارنده خواندند « عمل استاد خواجه شکرالله و استاد عنایت الله ولدان استاد نظام الدین معمار اصفهانی) تاریخ این بنا ششصد و چهل هجری بود که هشت سال بعد از وفات براق حاجب مؤسس سلسله قراختائی میباشد » .

در جوار قبه سبز یک ساختمان چهار ضلعی برپاست و یک قطعه سنگ که با مهارت و استادی حجاری و آیات قرآن بخط کوفی و نسخ روی آن منقور گردیده یکی از دیوارهای آن نصب شده است - این بنا بهمان سبک و اسلوب قبه سبزترین گردیده و قطعات کاشی آبی رنگ هنوز بستونهای آن ملصق است - در زیر بنا سردابه ای که معلوم است قبر یکی از بزرگان بوده مشاهده میشود »

راجع بشرح مدرسه و گنبد تاریخی که متأسفانه هردو از میان رفته تا اندازه حاشیه طولانی شد اما برای معرفی آن دو چندان بی مورد و بی مناسبت نبود ،

پایاب (۱) مدرسه کشیده بوده‌اند نشسته و بعد از لمحّه سربزیر خرقه برده و غایب شده و ساعت های دیر سر بابا نمی نموده آخر چون سراز خرقه بیرون آورده و عرق برجین او نشسته بوده حاسدان و فاسدان که نزدیک بوده‌اند حمل بر غفلت نموده استنطاقی کرده‌اند که یعنی بابا در چه نشاء (۲) بوده‌اند بابا گفته‌اند که دربندر دیو (۳) کشتی غرق میشد و دریا طوفان گرفته بود رفتیم و زمام کشتی گرفتیم و با راه بردیم و چون

(۱) پایاب در لغت بمعنی آبی است که یای بقعران برسد و ازان پیاده توان گذشت سعدی گوید : وقتی در آبی همچنان دستی و یائی میزدم اکنون همان پنداشتم در یای بی پایاب را

اما در کرمان نهری را گویند که در زیر زمین جاری است و برای استفاده از آن پله هائی حفر نمایند و مجوطه را پیرامون آب چون زیر زمین بسازند که بچنین مکانی پایاب گویند و در کرمان از اینگونه پایابها بسیار است .

(۲) بهمین صورت که نوشته شده مطابق لغت عرب درست است و نیز نشاء هم غلط نیست که بمعنی جهان و عالم استعمال شود و نشأتین یعنی دنیا و آخرت و آنچه از آن معنی سکر اراده شود نشوة است که عامه آنرا اینك نشاء گویند .

(۳) در قاموس الاعلام ترکی و نیز دایرة المعارف انگلیسی این محل از نواحی هند معرفی شده است - بلفظ DIU مراجعه شود .

در آن محل گرم بودند این سخن بی اختیار از ایشان سرزده
 جماعتی گفته اند که از چه معلوم ما شود شما را مصدقی بر من
 دعوی باشد بابا سر باندرون خرقة برده اند و قرینه و نشانی بعد از
 مدتی بیرون آورده و دیگر کرامات از ایشان بسیار ظاهر شده
 دیگر مشهور است که درویشی مکشف (بیرون) میگفته که توجهی
 بروح بابا کردم چنان یافتم که مرا عروجی دست داد که بیابا
 میروم گویا خود را در حمامی میابم و عرق بسیار و حرارت
 بیشمار مرا گرفت و دو شمشیر برهنه بر من بسته و بمسابه (۱)
 دو بال من است و من بآن شمشیر ها صعود و عروج میکنم تا
 بمنزلی رسیدم که واقف شدم که شمشیر من بر کسی آمده و
 پائین افتاده آخر بر من در دادند که منزل و مقام بابا ابراهیم
 گرمسیر است و از آن معنی واقف شدم و عذرخواهی نمودم
 و دیگر حالات بسیار از ایشان وارد است و اما : **حالت عرفان**

(۱) در اصل باسین بود و ظاهراً باید اشتباه در نگارش شده و با ثاء
 باید باشد که از آن معنی مانند - و نیز مرتبه - جا - حد مستفاد شود .

شعاری رَجَلَه^۱ الاولیاء و الکبراء^۲ شیخ برهان الدین احمد
 المشتهر بشیخ زاده سعید - ایشان پسر حضرت قطب العالم
 و شیخ العالم العامل الاعلم شیخ سیف الدین الباخزری
 المشهور بشیخ عالمنده^۳ که مرید بیواسطه حضرت قطب الاولیاء
 و المتکلمین غوث الاصفیاء و الواصلین شیخ نجم الدین الکبری^(۴)

(۱) در اصل رَجَلَه بود و معنی صحیحی نمیداد - باید رَجَلَه باضم بروزن
 قربت باشد که معنی آن جهت مقصود مسافر است و نیز عرب وقتی که
 گوید عالم رَجَلَه : منظورش عالمی است که از آفاق برای استفاده از
 وی بسوی او کوچ میکنند .

(۲) - کبری بایاء بود و اصلاح شد .

(۳) شیخ سیف الدین باخزری و شیخ برهان الدین احمد هر دو از معروفین
 و عرفای مشهور قرن هفتم - بشمارند - بمناسبت اینکه صاحب این کتاب
 ایشانرا از اجداد خود معرفی کرده در جائیکه مناسبت داشت ترجمه
 و شرح حال مختصر ایشان ذکر شده .

(۴) احمد بن عمر خیوقی معروف بنجم الدین کبری مؤسس طریقه عرفای
 کبرایه - در قرن شش و اوایل قرن هفتم قمری هجری میزیسته و بسیار
 معروف و مشهور است در بحث و جدل بر همه علماء و عرفا فایق میآمده
 و او را شیخ ولی تراش می نامیدند و عرفا و اهل زمان معتقد بودند که
 هر وقت وی دوره ریاضت خود را خاتمه می داد و از چله خانه بیرون
 می آمده نظرش بهر کس که می افتاده او را بمرتبه ولایت میرسانیده و
 در اولیاء خدا او را وارد میکرد است در قتل عام جرجانیه خوارزم در
 سال ۶۱۸ قمری هجری بدست چنگیزیان بدرجه شهادت فائز گردید .

قدس سره بوده‌اند و کمال و حسب و نسب ایشان مشهور است چنین گویند که ایشان در بخارا بوده‌اند در زمان ترکان خاتون چون ترکان را اعتماد تمام بشیخ عالم بوده و تحف و هدایای بسیار بخدمت شیخ عالم فرستاده که التماس آنست که یکی از فرزندان یا احفاد شما در کرمان باشد چون کرمان از امهات بلاد است و همه چیز او بکمال است^(۱) اتمام بوجود یکی از فرزندان شما باشد حضرت شیخ عالم ددان حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات که از ملوک بایشان رسیده بوده و حرمت آن میفرموده‌اند چون اعتماد تمام بر کمال فرزند خود شیخ برهان الدین احمد مذکور که مشهور است بشیخ زاده داشته‌اند آنرا تسلیم ایشان نموده و بکرمان فرستاده‌اند و ترکان حرمت و رعایت بلا نهایت بتقدیم رسانیده و خانقاهی جهت ایشان احداث نموده و خانقاه جهت مکان ایشان و مریدان و متعلقان ایشان ضمیمه خانقاه ساخته و معتقد بوده و کرامات بسیار از حضرت شیخ زاده سعید ظاهر و صادر شده از جمله چنین میگویند که یکنوبت در صفة بزرگ همین خانقاه و عظ میفرموده‌اند در

(۱) چه اندازه فرق است میان آنروز کرمان و امروز آن که بعکس آن‌دوره همه چیزش ناقص است .

اثنای وعظ گرم شده اند و ایشانرا جذبه و ذوقی تمام دست داده تا آنکه در بالای منبر هر دو دست بطریق انبساط (۱) و دست افشانی از هم گشاده اند سقف صفه از هم گشاده چنانکه آسمان ظاهر شد و مردم دیده اند و مندهش (۲) شده اند و چون دستها باهم آورده اند سقف صفه باهم آمده چنانکه هیچ اثری ننموده و بعضی میگویند که صفه چون درهم جنبیده و از هم رفته شیخ زاده آستین افشانده و گفته بایست و چون وعظ تمام کرده و بیائین آمده و مردم را بیرون برده اشارت کرده صفه فرود آمده و ایشان جدا اعلای کاتب راتبند (۳) و بشش رتبه این بنده به ایشان میرسد و کاتب سمی حضرت شیخ العالم است و چون در اوایل ظهور حضرت شاه (۴) محل افشای این نوع اسامی نبوده مخلصان بمنصب کاتب را موسوم داشتند و بخطیب معروف و مشهور شده و حضرت ترکان موقوفات بسیار بر این خانقاه

(۱) گشاده شدن و فراخی و مجازاً بمعنی خوشی است .

(۲) دراصل چنین بود و مطابق لغت عرب مدهوش صحیحه است .

(۳) یعنی دائم وثابت و کار بر جای و نیز بآنچه از باب مکافات و یاداش بکسیکه عهده دار منصب و خدمتش است میدهند اطلاق میشود .

(۴) مراد صاحب کتاب باید شاه اسماعیل اول باشد که آن شاهنشاه قهار صفوی با مرده و زنده اهل تسنن سر مدارا و صفائی نداشت .

فرموده بودند، اما حالی، بایر و ضایع^(۱) مانده و چون کاتب خوابی دیده بود بلکه مکرر باو نموده بودند که احياناً این خانقاه و مدفن ایشان بنمائید.

و دیگر اعزه و درویشان رؤیاء صالحه که مثبت مدعا و موافق حال باشد دیده و رسانیده بودند و ارواح مقدسه در حرکت آمده و مدد کار شده اند هنگام تحریر این تواریخ اولیاء که موافق سنه ثمان و ثلاثین و تسعمائة^(۲) بود احياء خانقاه و مدفن حضرت شیخ زاده مذکور و سایر اعزه و اجداد و امجاد نموده و بعد از حضرت شیخ زاده سعید دیگر بزرگان دین بوده اند که در این منزل آسوده اند حال آنچه تحقیق شده خواهی ظهیرالدین حسن اند که یکی از احفاد ایشان بوده اند و حضرت مغفرت پناهی ولایت ائبتهای شیخ جلال الدین مسعود نیز که

(۱) زمین بایر یعنی متروک و بدون زراعت و در کرمان تا کنون این

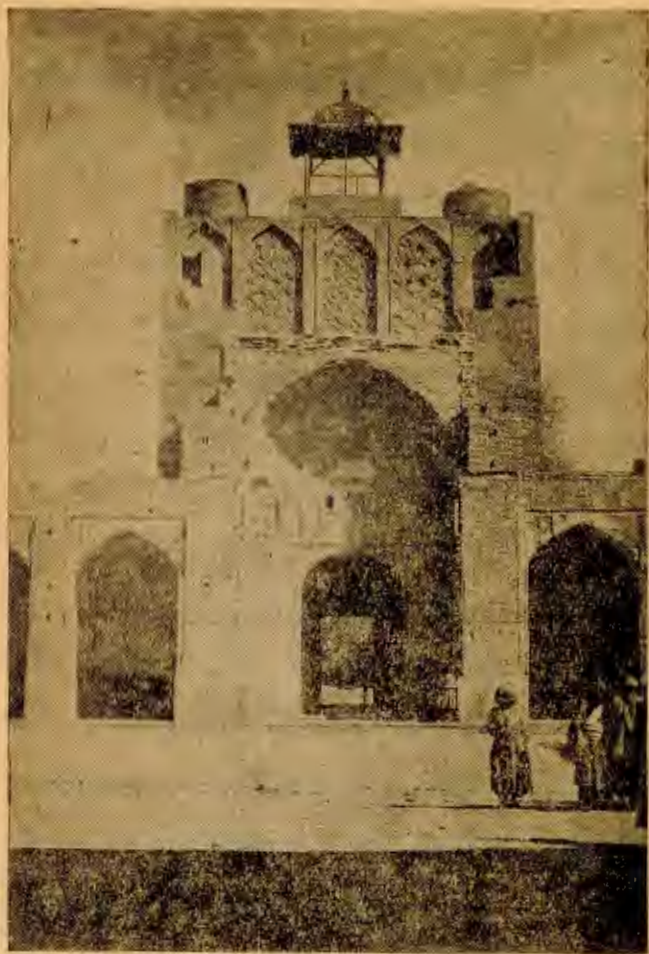
لفظ بسیار متداول است ملک و قنات ویران را بایر نامند.

(۲) سال نهصد و سی و هشت.

خطیب مسجد جامع امیر (۱) بوده اند و پدر پدر کاتبند ایشان نیز در این مضجع (۲) آرمیده اند و قصه حضرت شیخ جلال الدین مسعود مذکور چنان بوده که ایشان در بدو حال در سمرقند مدتی مدید بطالب علمی و ریاضت و سلوك مشغول بوده اند و علم قرائت خوب میدانسته و فن ایشان بوده چنانکه در وقتی که بکرمان آمده اند فضلا و کبرا میگفته اند که شیخ جلال الدین با خرزی گوئیا قرآن را مجدد بعالم آورده و ثنا کردی حضرت مولانا شرف الدین عثمان که صاحب ولایت و سند در علم قرائت بوده اند مدتها کرده بوده اند و ایشانرا نظری خاص باشیخ جلال الدین مذکور میبوده و چنین مشهور است که شیخ در سمرقند بوده در شبی از شبها در کنبه مدرسه

(۱) مراد مسجد جامع کرمان است که آنرا امیر مبارز الدین محمد بنا نهاد و در سال هفتصد و پنجاه هجری قمری بپایان رسید و در زمان صفویه بمسجد جامع مظفری شهرت داشت بنائی عالی و محکم و تاریخی است و هنوز از موقوفات آن هم قسمتی باقی است و در ادوار مختلف حتی در سنوات اخیر مکرر بر مکرر مرمت شده مخصوصاً سردر رو بمشرق آن که از تویهای آقا محمدخان قاجار خرابی یافته بود در دوران رضاشاه فقید بمساعی مرحوم جواد صهبای کرمانی اصلاح و مرمت شد.

(۲) بروزن منبع بمعنی خوابگاه است.



منظره در روبقبله صحن مسجد جامع کرمان (پشت بسردر بزرگ)
که در آن آثار خرابی های واقعه آغا محمدخان قاجار دیده میشود -
اینک آن خرابی ها تا اندازه مرمت شده است

بمطالعه و حال خود مشغول بوده چون پاسی از شب گذشته دیده که يك گوشه گنبد که اودر اندرون است شکافته شده و شمع و فانوس بسیار با مردم پیش ما بیرون آمدند و چندان ازدحام شده که جا بر شیخ تنگ نموده و شب زمستان بوده و از سرما شیخ بیخود شده و پوستینی که داشته بر سر کشیده و همچنان نشسته سعی نموده تا بزحمت بسیار خود را بدر گنبد رسانیده و بیرون انداخته پس بی شعور شده آواز حضرت میر شریف الدین^(۱) عثمان بگوش اورسیده که جلال جلال ترسیدی اورا یکمرتبه قوتی دست داده و از آن بحران و غیبت بیرون آمده پس در دست و پای شیخ افتاده و گفته شیخا من تحمل ندارم مولانا شریف الدین فرموده که اینها رجال الغیبتند و ارواح مقدسه و بعضی گویند مسلمانند و با تو و آواز تو خوشدارند و دیرست که با تو اندو دست از تو نمیدارند اما من بگویم که بر تو ظاهر نشوند مگر دو نفر که بر تو ظاهر کردند و بخدمت تو قیام نمایند و سی و هشت تن دیگر با تو خواهند بود پس ایشانرا تسلی بسیار کرده و غایب شده اند

(۱) کذا فی الاصل - از اینجا ببعد بقلب شریف الدین ذکر شده .

وبعضی (۱) که حضرت مولانا شریف الدین در خراسان بوده‌اند و در آن شب خود را بشیخ جلال الدین نموده‌اند و غایب شده‌اند و بعضی گویند که مولانا نیز در سمرقند بوده‌اند القصه حال شیخ جلال الدین مسعود و مقام ایشان عالی بوده و از ایشان غرایب و عجائب سر بر میزده و از آن جمله قصه فوت مولانا مفلح است که خطیب مسجد جامع امیر بوده و قصه آن چنان است که چون شیخ مذکور بکرمان آمده‌اند مردم کرمان هجومی کرده‌اند ظاهر آخوابهای متفرقه دیده بودند و معتقد فیه و مشارالیه گشته بوده چون اکثر مردم مرید و معتقد بوده‌اند خطابت مسجد جامع بطریق نص^۳ (۲) بلکه حواله بشیخ کرده‌اند و مولانا مفلح نامی که از احفاد خطیب قدیم مسجد جامع بوده که امیرزا محمد مظفر خطابت و تولیت موقوفات مسجد رجوع باجداد او بعد ازان بفرزندان خطیب مذکور کرده بوده و مدتهای مدید جدّ او خطیب و امام مسجد بوده‌اند و

(۱) در اصل چنین بود و گویا لفظ گفته‌اند و یا گویند در اینجا بوده و بآشتباه از قلم افتاده باشد .

(۲) در اصل چنین بود و احتمال دارد بعد از لفظ نص لفظی مانند اعلم یا اتقی بوده و از قلم افتاده باشد .

مردم عزیز متقی نسبت دوجا بوده اند. و مردم چون شیخ جلال الدین را خطیب کرده اند باردوی پادشاه رفته و اسانید و فرامین سلاطین ماضیه را عرض کرده و امضاء حاصل نموده و بکرمان آمده در جمعه اول در میان مردم نزاع و گفت و شنود و تعصب پیدا شده و چون همه مردم طرف شیخ داشته اند و بعضی ملاحظه حکم پادشاه میکرده اند چندان کثرت واقع شده که در بیرون مسجد نیز جای کسی نبوده که نماز توان گذارد چرا که از بلوکات و مواضع مردم آمده اند که بینند که بر چه قرار میگیرد و حاکم و کلانتر نیز طرف شیخ داشته اند غایتش آنکه ملاحظه از پیروان^(۱) پادشاه داشته اند القصه ازدحامی غریب شده شیخ جلال الدین بدستور معهود و دیگر ایام جمعات آمده و از سر استقلال در زیر منبر نشسته معرفان^(۲) و بعضی مردم متعین بخدمت شیخ آمده اند که شیخ اموال و صلحت آنست که درین جمعه

- (۱) مثال و حکم و اجازه و رخصت شیخ سعدی گفته است «روزی سرت بیوسم و در پایت اوقتم» پروانه را چه حاجت پروانه دخول.
- (۲) بروزن مصنف- تعریف کننده و شناساننده و بمعنی کسیکه در مجلس سلاطین و امرا مردمان را بجای لایق هر کدام نشاند. و شخصی باشد که چون کسی پیش سلاطین و امرا رود و مجهول الحال باشد اوصاف و نسب او بیان کند تا درخور آن مورد عنایت بحال او شود. غیاث اللغات.

که جمعه اول است شما تجویز فرمائید که مولانا مفلح خطبه بخواند که دیگر حاکم و کلانتر دیگر نسقی (۱) در میان خواهند نهاده شیخ تبسمی نموده گفته اند که درویشا مولانا مفلح در خانه که بر در مسجد وضو میکرده او را درد شکمی گرفته و ساعت بساعت محکم میشده معرف رفته و احوال پرسیده گفته شکم مرادردی حادث شده و بمسجد نمیتوانم آمد پس مردم هجوم کرده اند که شیخ خطبه بخواند شیخ بر بالای منبر رفته و خطبه میخوانده چون بموعظه رسیده بجای ایها الناس و ایها المسلمون که خطبه میخوانده شیخ در آن جمعه فرموده ایها المفلحون و بمدی (۲) طویل خوانده است ناگاه نعره و فریاد بر آمده است که مولانا مفلح فوت شده غریب از مردم برخاسته و در دست و پای شیخ افتاده اند و از آنوقت هیچکس متعرض خطابت این مسجد سوای این بنده نشده و بشیخ و اولاد او مسالم شده و کاتب فقیر حالا چهل کم یکسال است که بیرکت همت

(۱) در اصل درست خوانا نبود اما باید نسق باشد که مرادف نظم است و بمعنی روش و دستور و ترتیب دادن باشد .

(۲) یعنی کشش و درازی - مقصود این است که خطیب لفظ مفلحون را برای تأثیر در حاضران کشار ادا کرد .

خود ایشان و حواله ایشان بدین منصب خطیر شریف اشتغال نموده
و مینماید و بعد از شیخ جلال الدین پسر ایشان و پسرزاده ایشان
اندک فرصتی متصدی بوده اند و مکشی که فقیر حقیر کسیر^(۱) بر وفق
ارادة الله تعالى درین منصب نموده دیگری ننموده و الحکم
حکم الله تعالى ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء^(۲) و والدۀ پدر کاتب
که حلیله^(۳) حضرت شیخ بوده و یکی از غنیفات و عابدۀ وقت خود
بوده مکرراً میگفته که گاه بودی که شیخ جلال الدین در نماز
شام و خفتن که فاتحه بلند خواندی چون میگفته و لا الضالین
آوازی از عقب او برمی آمد که آمین و ما اندیشه میکردیم و
و هم بر ما اثر میکرد از ایشان سر این میپرسیدیم محاسن و
رفک ایشان برمی آمد و هیچ نمی گفتند و گاه میگفتند که
این چیزها نمی باید پرسید عورات را باین چیزها چکار دیگر
میگفت که شیخ گیوه در خانه میداشتند که چون در خانه بودند
در پای میکردند گاه بودی که ایشان چون بر میخواستند که

(۱) کسیر باسین بروزن کثیر یعنی شکسته شده .

(۲) و فرمان فرمان خدای بزرگ است . - این فضل خداست که میدهد
بهر کس که میخواهد .

(۳) در اصل جلیله بود و مسلماً حلیله است بروزن جلیله که زن و همسر
و منکوحه باشد .

بمحلّی روندگیوه بر میکشت و در مقابل پای ایشان نهاده میشد
 تا با سائی در پای کنند چنانکه کسی کفش در پیش پای کسی
 عهد و همان سخن حضرت مولانا شریف الدین عثمان بوده که
 گفته بوده که ای جلال چهل نفر باتو دایم خواهند بود غایتش
 آنکه دو نفر ما بگوئیم که زیاده در برابر تو نیایند اما آنها همه
 باتو خواهند بود و ترك ملازمت نخواهند نمود (۱) القصه آمدیم
 با سر حرف بابای لّواف و بابا ابراهیم گرمسیری مقبره بابا لّواف
 در کنار خندق قدیم کرمان است و مقبره بابا ابراهیم در محله
 سه شنبه‌ی نزدیک مقبره ملك عادل و كناسه قدیم کرمان و مقبره
 و خانقاه شیخ زاده سعید در مقابل حمام قلندران نزدیک
 مسجد ملك (۲).

**در ذکر احوال شیخ شهاب الدین مغنی و خواجه
 عبداللطیف پارسا چنین گویند که این دو بزرگ هم پیره**

(۱) این حکایت و نظایر آن راجع بامور خارق عادت که در این کتاب
 ذکر شده معتقدات اهل آن زمان و قرون قبل از آن است که در آن و کتبی
 مانند آن منعکس گردیده .

(۲) در این زمان چنانکه قبلاً هم ذکر شد - مسجد ملك باقی و آباد
 است و دیگر از مقابر و اماکنی که در متن ذکر آن شده چیزی
 برجای نمانده .

بوده اند و در کرمان باهم میبوده اند و چون وفات کرده اند
 خواجه عبداللطیف در کتبی که نزدیک مسجد ملك و متصل
 آن است دفن کرده اند و حضرت شیخ شهاب الدین مغنی را
 دریای منار مسجد ملك (۱) مذکور چنین گویند که حضرت شیخ
 شهاب الدین مذکور در بدو حال مغنی و مطرب بوده اند و بعضی
 گویند که ایشان را با مغنیان و ارباب غنّه (۲) خوش بوده مشهور
 شده اند و چنین گویند که آن قبر شیخ شهاب الدین مغنی
 نیست و ایشان در محلی دیگر آسوده اند بلکه آن قبر عزیزی
 است که خطائی از دست او رفته و کسی بوسیله او ضایع شده
 و سبب آن بوده که با شخصی رفیق بوده و در بیابان افتاده اند
 و تشنگی برایشان غالب شده و آخر بچاهی رسیده اند و ظرفی
 داشته اند که آب از آن بیرون آوردن از چاه متعذر (۳) بوده این
 مرد مبالغه میکرده که من باندرون چاه میروم که آب بخورم
 و قدری در این ظرف کرده بهر تو بیرون آورم او را رخصت

(۱) منارة مسجد ملك کرمان خراب شده اما جای آن معلوم است .

(۲) غنّه بالضم و تشدید نون آواز بینی و تحریری است از موسیقی که
 در هنگام غنا و سرآیدن بغیشوم بینی و دماغ ادا کنند - غیاث اللغات -

(۳) دشوار .

داده چون بسیار تشنه بوده و غافل از اینکه چون بی ریسمان در چاه رود یحتمل که خطائی واقع شود پس آنمره قدری راه بیابان رفته خطائی خورده و بیابان افتاده و مرده و از حول (۱) و تشنگی بر ایشان روبر بیابان نهاده و بزحمت بسیار بآبادانی رسیده القصه چون بکرمان افتاده بخدمت حاکم و قاضی رفته که همچنین خطائی از من واقع شده و بواسطه سعی باطل من بوده مرا بقصاص رسانید علماء گفته اند که بدین نوع که تو تقریر میکنی شرعاً بر تو قصاص لازم نمیآید او مبالغه میکرده و سوگندان یاد مینمود که اگر حکم قصاص نکنید من خود را بکشم و شما اثم باشید و چون خود مکرر اعتراف نموده که بواسطه سعی باطل من بوده و من گفتم که او بچاه رود و آن فقیر بواسطه مبالغه من در آن چاه رفت و ضایع شد علماء گفته اند که اگر تو جرمی که این تقصیر از تو واقع شده بعمداً قصد او کرده ای تا تو جزاً اقرار بخون نکنی قصاص نتوان کرد پس اقرار جرم کرده و علماء باوالی و حاکم انداخته اند و او را حکم قتل کرده کشته اند و در پای منار بموجب وصیت

(۱) در اصل باحاء بود و باید هول باهاه باشد بمعنی بیم و خوف .

او دفن کرده اند و المهدة علی الراوی و بعد از قتل و دفن او درویشان و مکاشغان او را در مراتب علیا دیده اند و تواند بود که شهاب الدین نام داشته و مفتی بوده باشد والله تعالی اعلم
بمخفیات الامور

ویکی دیگر از عزیزان خواجه عزیز نامی است که در
سرگورستان نزدیک دکانین اردو بازاریان آسوده و یکی پیر
دینار است که در محله کوی دینار نزدیک دکان جمال کیال (۱)
در پس جماعتخانه مسجدی که در آنجاست آسوده و هر که
یکدینار نذر او کند هر حاجت که خواهد روا شود و دیگر در
سرکوی لولیان نزدیک محله پای کتینگ (۲) مقبره ایست
در اندرون مدرسه واقع که مشهور است بمقبره علویان و
در قدیم طبیب خانه میبوده و در این ایام حضرت سیادت پناهی
سید تاج الدین محمود آنرا احیاء فرموده اند و سادات ولایت

(۱) کیال مانند بقال کیل کننده و پیمانه کننده و کسیکه حرفه وی کیل کردن باشد.

(۲) کتینگ باضم کاف عربی و کسرتاء و سکون یاء و نون و کاف پارسی تلفظ شود و هنوز این کوی در کرمان بنام پای کتینگ در نزدیکی قیصریه و مدرسه ابراهیمخان ظهیرالدوله مشهور است و بازارچه و حمامی دارد که اخیراً رو بخرابی گذارده است.

شعار در آنجا آسوده اند و آن محله نیز بمحله علویان (۱) منسوب بوده که حال بمحله کوی لولیان مشهور گشته

(۱) در اینزمان در کرمان موضع قبور معلوم و بسید علویه مشهور است ولی از مدرسه که ذکر کرده اثری نمانده است - آن مقبره در پشت مسجد چهل ستون حاج آقا علی واقع است و پس از احوالات خیابان شاهپور کرمان در ورودی آن مقبره که سقف هم دارد در خیابان افتاد - قبلا حول و حوش آن مقبره بنام کوی علویان خوانده میشده - آن محل مورد احترام عامه کرمانیان است و گذشته از آنکه از قدیم مورد حرمت بوده در این یک قرن ونیم اخیر بواسطه دفن یکتن سید که مقتول و در آنجا دفن شده احترام آن مقبره افزوده گردیده و تقریباً زیارتگاه شده .

سیدی که بدو اشاره شد پیرمردی بسیار مسن و صالح و عابد و منزوی بوده که در عصر نادر شاه و زندیه میزیسته و بسید علوی مشهور بوده گویند در هنگام فتح کرمان بدست لشکریان آغا محمد خان قاجار و قتل و غارت آنشهر پس از دوسه روز که دیده بود قتل و ظلم از حد گذشت در وقتیکه آغا محمد خان سواره از این کوی گذر میکرد آن سید ریش سفید با قرآن و شمشیر و کفن جلو وی میآید و او را قسم میداد که از خون خلق خدا بگذرد - آغا محمد خان قصد قتل سید بیگناه را میکند در خیمن وی همینکه احتمال این امر را میدهند بواسطه اجتناب و پرهیز از اینکه دست بخون چنین سید پیر و صالح و بیگناهی نیالایند متفرق میشوند - بر خشم آغا محمد خان افزوده گردید - خود پیاده میشود و سید را بدست خود میکشد - در همان مقبره علویان سید مقتول را بخاک میسپارند گویند قاتل هم بعد از این قتل اظهار ندامت نمیکرده است .

در بیان احوال بعضی اهل الله که در مزار شیوشکان (۱)

(۱) شیوشکان که عامه در کرمان آنرا شیراشکوه مینامند و بعضی خواص میگفتند در اصل شیونکوه بوده و صحیح آن همان شیوشکان بر وزن بیرنگان است در طرف مشرق کرمان دو بروی باغهای زریسف واقع است - يك سند بالنسبه قدیم راجع بآن و اطراف آن شرحی است که ناصرالدین منشی کرمانی در سبط العلی ذکر میکند و ماچند خط از آن را از روی نسخه عکسی کتابخانه ملی فرهنگ نقل میکنیم «خواجه ابونصر عتی طیب الله ثراه در گنج نامه بلاغت که نامش یمینی است نبذی از تاریخ ولایه کرمان بر قلم سحر آثار معجزه کردار گذرانیده و از تاریخ و اخبار اوایل و آثار و داستان ملوک باستان چنین معلوم میشود که خلاصه گیانیان و بقیه پیشدادیان گشتاسب بن لهراسب وقتی از اصطخر فارس که آشیان کامکاری و نشیمن شهر یاری او بود بر عزیمت تفرج و تصید بصوب کرمان عنانگرای شد و چون بحومه بردسیر رسید و آن حله و درواستعد قبول عمارت یافت باساحت و اجراء کاریز اسف و بناء دهکده آن مثال داد و آتشخانه معبد آنجا را احداث فرمود تا منزل و مناخ صادر و وارد باشد و زمینهایی که اکنون بشاهیجان و گازر گاه معروف است از آبی عظیم از منبع کوه شیوشکان در قدیم الزمان منصب میشد مرغزار گشته بود و اسب گله خسروانرا تا باستان مراتع و علفزار آنجا بودی . در دوره اسلام قبرستان مشهور و مزار پر عرض و طول شیوشکان در دامنه آن کوه بوده که زمانی تقریباً تا مقابل کوه تندرستان و محل گورستان مسیحیان امتداد داشته - و عمارات و بعضی گنبد های قدیم در آن دیده میشده و بسیاری از عرفاء و مشاهیر در آن قبرستان مدفون بودند - در قرون اخیر آن قبرستان با صفا و روح متروک شد تا اواسط قرن سیزدهم یعنی صد و چند سال قبل که عده بطمع سنگهای روی قبور و نصب آن در منازل و حمامهای خصوصی و شخصی بیکباره آثار قبور را محو کردند - و از چند سال قبل باز مردمان شروع بدفن مردگان در آن ناحیه کردند.

آسوده اندیکی از آنجمله حضرت اسوة الاولیاء را لکبار و قدوة
 الاصفیاء والاخیار المستغرق فی الفیض القدسی والمتلاشی فی
 مغارف العوارف الانسی شیخ سراج الحق والحقیقة والذین علی
 القدسی زاده الله تعالی فتوحه وروح روحه چنین گویند که
 آنحضرت مدتهای مدید در قدس خلیل بسر میکرده اند باین
 امید که بایشان رسیده بوده که هر که در قدس خلیل یا گورستان
 یقیع (۱) مدفونست البته از اهل بهشت است و شبها در مقابر و
 مزارات سیر میکرده اند و ساعتی نمی غنوده اند و نمی آسوده اند
 تا آنکه یک شبی از شبها در آن مقابر و مزارات سیری میکرده اند
 دیده اند که دو شخص ظاهر شده اند و با ایشان نعلشی (۲) است بسر
 قبری رسیده اند و آن نعش نهاده و میت نعش را بیرون آورده اند
 و با قبر نهاده اند و میت قبر را با نعش نهاده چون خواسته اند
 که نعش بردارند شیخ سو کند بایشان داده که بحق آنخدائی
 که او را می پرستید که بگوئید که شما چه کسانیید و این چکار است
 که می کنید گفتند مادو ملکی که مأموریم از جناب اقدس

(۱) یقیع بروزن شفیع قبرستانی است معروف در مدینه منوره .

(۲) نعش بمعنی تخت است و بتخت چهارپایه کوتاهی که میت را روی

آن حمل میکرده اند اطلاق میشده .

اعلی که هر میتی را بآن محل که در زمان فطرت خاك او را از آن محل برداشته‌اند بآنجا میرسانیم و هر کس را بيموقع دفن کرده نقل با محل اصلی مینمائیم.

یا گفته‌اند که هر کس را قابلیت آن نیست که در گورستان بقیع مدفون باشد او را میبریم و آنکه قابلیت این گورستان دارد در هر جا که هست او را باین محل میآوریم پس حضرت بشیخ علی گفته که خاك من از چه محل برداشته‌اند که آخر بآن محل خواهید برد گفت گفته‌اند که مدفن تو در شیوشکان است او روز دیگر که شده از قدس خلیل بیرون آمده و سر در بیابان نهاده و هر جا سیر مینموده تا به قبریز افتاده و در این مدت مسافرت از هر که اسم شیوشکان میپرسیده هیچکس نمیدانسته که چه جا و کدام موضع است تا چون به تبریز رسیدم از مردم عراق بعضی بیکدیگر حرفی میگفتند و نام شیوشکان بر زبان یکی برآمده شیخ بر او آویخته که با من بگو که شیوشکان کجاست گفته مزار است شیوشکان در شهر کرمان در پای کوه افتاده و موضعی متبرک است پس شیخ بکرمان آمده‌اند و چند وقت در کرمان میبود در خانه که واقع است در محله درزرنند نزدیک مسجد و قنادخانه خواجه محمود شاه قناد که

در اندرون مسجد مذکور است منار سر افتاده و متصل است
 بخانه خواجه غیاث الدین صایغ^(۱) و شیخ در آنجا میبوده اند
 و مسجدی که بر در خانه مذکور واقع است آنرا خانه
 و مسجد شیخ علی قدسی میگویند و حضرت شیخ سالها
 در آنجا میبوده اند و چنین مشهور است که حضرت شیخ
 چون از قدس خلیل بیرون آمدند و هر جا سیر فرموده اند
 آخر بتبریز آمده اند و خواجه غیاث الدین محمد رشید^(۲)
 که وزیر سلطان ابوسعید خان بوده با شیخ اعتقادی

(۱) صائغ بروزن بالغ بمعنی زرگر است .

(۲) خواجه غیاث الدین محمد پسر خواجه رشیدالدین از وزراء بسیار
 معروف ایران است که در اواخر عهد مغول میزیسته - مانند پدر خود
 عالم - فاضل و فاضلرور و بخشنده و خیرخواه بود - آثار بسیار از
 خود پیادگار گذارد - شرح حال و اعمال وی بطور تفصیل در بسیاری
 از تواریخ ذکر شده - شعراء عصر وی را ستوده و علما کتب سودمند
 چندی بنام وی نگاشته اند خلاصه آنکه این وزیر کم نظیر از مفاخر
 عهد سلطان ابوسعید بهادر خان بود - در دستور الوزراء غیاث الدین
 معروف بخوندمیر پس از شرح حال آنوزیر راجع بقتل و شهادت او
 چنین نگاشته « خواجه غیاث الدین محمد را در سرگنبدان مراغه
 گرفته ، نزد امیر علی پادشاه بردند . امیر علی اگرچه از وزیر صافی
 ضمیر آزار بسیار در خاطر داشت مراسم اعزاز و احترام بجای آورده ،
 بقیه حواشی در صفحه بعد

پیدا کرده و مرید شده یکتوبت با او فرموده‌اند که پدر تو در فلان خانه در دهلیز دفينه نهاده و ضایع میشود آنرا بردار و خرج کن و عسری از آن خرج مقبره درویشان کن اما آنچه بصحت رسیده است آنست که بعد از آنکه شیخ مدتها در کرمان بودند و آنروز که فوت میشده‌اند صباح بوقت در تبریز خواجه غیاث الدین محمد ظاهر شده‌اند چنانچه (۱) ایشان در دیوان بوده‌اند که کسی از خانه ایشان بدیوان رفته که شیخ آمده‌اند خواجه تعجب نموده‌اند که هنوز دیر نیست که کس بخدمت ایشان رفته و آمده و خبر ایشان رسانید هیچ خبر آمدن ایشان نبود از دیوان بتعجیل تمام آمده و چون بخانه رسیده و شیخ را دریافته شیخ فرموده‌اند که حکم الله باین جاریست که ما امروز پسین در کرمان در شیوشکان از عالم نقل نمائیم . و بوداع

بقیه حواشی صفحه قبل

خواست که از لوازم مروت و انسانیت دقیقه نامرعی نگذارد . اما سایر امراء در قتل آن وزیر عالم عادل نیکو اخلاق متفق اللفظ و المعنی گشته ، در حادی عشرین (۲۱) شهر رمضان سال مذکور (یعنی ۷۳۶) صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشیدی بغز شهادت رسید « از شهادت وی ایرانیان خصوصاً علماء و گویندگان متأثر شدند و در رثاء وی پیاری و تازی شعرها گفتند .

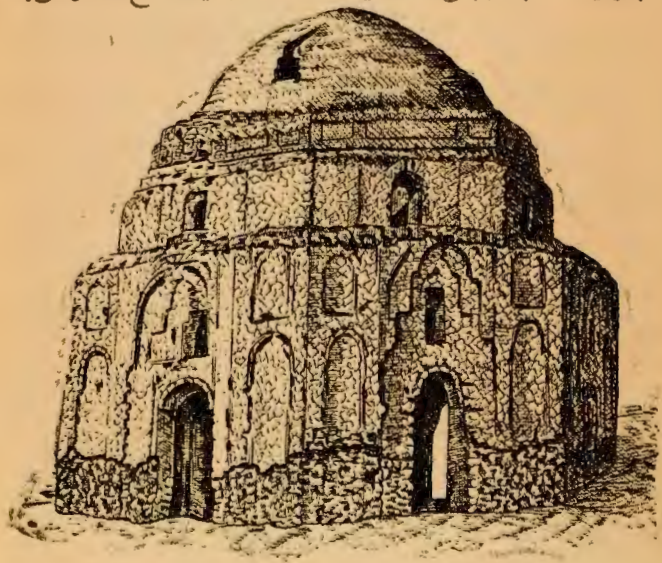
(۱) کذا فی الاصل - و جمله قبل از چنانچه هم بهمین صورت بود که ذکر شده .

آمده ایم خواجه بی تحمل شده شیخ گفته اند که با کی نیست
 تو هم زود بما ملحق میشوی چون شهادت بتو حواله شده و
 چنین مشهور است که پدر تو در فلان محل این مقدار چیزی
 دفینه کرده و آن ضایع میشود عשרی از آن صرف خانقاهی
 منسوب بدرویشان کن که نفعی ببندگان خدای تعالی رسد
 و تا گفته اند از نظر خواجه غایب شده اند و خواجه تاریخ روز
 نگاه داشته اند شیخ پیشین بکرمان حاضر شده اند و یکنفر
 درویش را برداشته اند و متوجه شیوشکان شده اند و شیخ درویشی
 درب بعلیاباد داشته بوده که درویشی از ایشان یا غریبی که
 فوت میشده غسل میداده دیگر را نیز داشته بوده اند که کفن
 میداده پس شیخ اندرویش را ببعلیاباد فرستاده اند که برو و
 بگو که درویشی در گذشته کفن برداشته با غسل زود متوجه
 شود و مادر اینجائیم که بشما نمودیم و محل مدفن بایشان نموده اند
 آن درویش ببعلیاباد رفته و اندرویش را با کفن آورده چون
 بآن محل رسیده اند دیده اند که شیخ مستقیم (۱) شده اند (۲) و هم

(۱) در اصل چنین است و احتمال دارد که این لفظ تسلیم بوده .

(۲) وفات شیخ با اشاره که صاحب کتاب کرده که شهادت خواجه غیاث -
 الدین محمد با درگذشت او نزدیک بهم بوده باید در سال ۷۳۶ هجری
 سال قتل خواجه غیاث الدین وزیر یا مالی جلوتر اتفاق افتاده باشد .

کرده اند آخر گفته اند که حضرت شیخ پسر دارند و تمام شهر مرید و معتقدند ما بیرخصت چون متکفل شویم دو کس بکرمان دویده اند که خبر برسانند و يك کس را در خدمت حضرت شیخ گذاشته اند چون شام شده صداها از هر کناری برمی آمده و روشنائی چند از هر گوشه پیدا میشده آنکس خوف کرده و از خدمت شیخ بیرون آمده و مرتبه مرتبه با عقب میرفته تا بنزد يك گنبد جبلی (۱) رسیده دیده که بسیار شمع و فانوسی با



دورنمای خارج گنبد جبلی کرمان

(۱) گنبد جبلی که از سنگ بنا شده هنوز باقی است - در طرف شرقی کرمان واقع

جمعی کثیر بخدمت شیخ بردند اومتوهم بوده تادیده که چون پاسی از شب گذشته ازطرف کرمان مشعل و روشنائی بامردم بسیار پیدا شده اند باستقبال دویده و حال گفته چون مردم رسیده اند دیده اند که قبری تازه بسته و در آنجا که نزدیک درخت انجیر است و درپای درخت آب ریخته پس ایشان در همان

شده و بنائی کهنه و قدیم است و در نهایت استحکام بوده - عده از مطلعین کرمان معتقد بودند که آن همان گنبدی است که صاحب عقد العلی در قرن ششم هجری از آن نام برده آنجا که راجع بشهر کرمان نگاشته « و بردشیر محدث است و ابوعلی محمد بن الیاس که نام او بر درازده خبیص نوشته است عمارت بارو کرده است - و خندق و قلعه کوه و قلعه کهن از بناهای اوست - و گویند از قلعه کهن گنبدی که او را گنبد گبر خوانند از عمارت های قدیم است و نام بانی آن ندانند - و گویند آن کس که آن گنبد کرد گفت « بنیت قصرأ بین جنتین » یعنی کوشکی میان دو بهشت بنا کردم که از یک جانب ریاض و حدایق ده اسف و شاهبجان است و از دیگر جانب مزارع و بساتین ده زریسف و فرمبتین » ازین سند معتبر تاریخی برمی آید که تقریباً در هشتصد سال قبل آنرا از عمارات قدیم محسوب میداشته اند و نام بانی آنرا نمیدانسته اند - تاکنون اساس آن بر جاست ولی مرمت لازم دارد .

محل خیمه زده اند و توقف نموده اند و قبر حضرت شیخ سنک کرده بعد از چند وقت که خبر بخواجه غیاث الدین رسیده و تحقیق نموده همان پسین آن روز بوده که حضرت شیخ در کرمان فوت شده اند پس ایشان از آن زر زیاده از عשרی بیرون کرده و برادر (۱) خود و و کلا سپرده و فرستاده تا مقدمه خانقاه و سرانجام موقوفات نموده اند و باندك وقتی خواجه درجه شهادت یافته اند چنانکه حضرت شیخ ایشانرا بشارت داده بودند و هنوز خانقاه تمام نشده بود و العلم عندالله .

در ذکر احوال حضرت قدسی ماب . السرمدی شیخ

شهاب الدین چنین معروف است که حضرت شیخ شهاب الدین یکی از مریدان حضرت عمده الاقطاب و الاولیاء المحققین شیخ شهاب السهروردی رحمة الله علیه بوده اند و خواهر زاده

(۱) يك برادر وزیر که امیر محمود نام داشته وقتی در کرمان بعلم طریقت و تصوف اشتغال داشته - وزمانی هم رتق وفتق امور کرمان و توابع بدو محول بوده - این هر دو موضوع از نامه های متعدد خواجه رشید پدرش که بدو نگاشته مستفاد میشود - و معلوم نیست متصدی این امر هم وی بوده ، یا یکی دیگر از برادران خواجه غیاث الدین - والله اعلم

ایشان بودند (۱) و مدّتی در خدمت شیخ و ایشان بوده اند و کار ایشان این بوده که شیری بایشان داده بودند که همیشه (۲) جهة مطبخ شیخ از آن میکشیده اند و آنحضرت را چهل نفر شیخ شهاب الدین نام مرید بوده اند که مجموع صاحب کمال بوده اند سوای دیگر مریدان متفرقه و شیخ شهاب الدین در زمان ملکه عادل ترکان خاتون بوده اند ترکان التماس از حضرت شیخ

(۱) اگر این موضوع صحت داشته و این شیخ شهاب همشیره زاده شیخ سهروردی باشد باید خال وی شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد عارف و صوفی مشهور و شیخ دانای مرشد سعدی علیه الرحمه باشد که در ۵۳۹ هجری متولد شده و در ۶۳۲ وفات یافته است - نه شهاب الدین مقتول یحیی بن حبش حکیم معروف متولد در ۵۴۹ و مقتول در ۵۸۷ هجری بدلیل اینکه صاحب کتاب بعداً تصریح کرده که شهاب مذکور در زمان ملکه ترکان خاتون بوده و میان تاریخ قتل شهاب الدین سهروردی اول تا زمان ترکان يك فاصله ایست که تا اندازه بعید مینماید که این شهاب مورد ذکر خواهرزاده شیخ اشراق مقتول باشد .

و نیز القابی را که در مورد شیخ سهروردی ذکر کرده مانند عمدة الاقطاب والاولیاء المحققین بیشتر با ابی حفص شهاب الدین عارف و صوفی مرشد درست آید .

(۲) در اصل چنین بود و احتمال کلی دارد که این لفظ همیشه در اینجا اشتباه باشد و صحیح آن همه بوده .

مینموده که او را در حباله^(۱) خود در آورد و چون حضرت شیخ میخواستند اند که ملکه را تسلی نمایند گفته اند که چون شما را مدعاست که با درویشان علاقه و رابطه صوری باشد مناسب آنکه خوابگاه و مرجعی^(۲) که در شیوشکان جهة خود احداث نموده اید بدرویشان حواله نمائید تا چون در مضجع شما آرام گیرند شما تسلی باشید و قرینه بر وجود رابطه و علاقه باشد ملکه قبول کرده و خانقاه و مدفن خود را بشیخ حواله نموده و مسلم داشته و جهة خود در اصل شهر که حال بشهر کهنه مشهور است و مدرسه که بوده گنبد مدفن ساخته و نقلی آنستکه ترکان خاتون خانقاه و مزار گنبد جبلی میساخته و خواجه شمس الدین محمد شاه را که وزیر او بوده بر سر آن کار داشته بود و گاهی خود نیز بر سر کار میرفته و بآن میرسیده یکروز آمده و شب بشهر رفته و صباح دیگر آمده وزیر پیرسیده که چون است که دو نوبت از پی یکدیگر

(۱) حباله بروزن قبالة دام ورسن است و اینجا اشاره بمقدار دواج است

(۲) در اصل نسخه این لفظ بدین صورت بود و احتمال دارد که مضجع بوده که بمعنی خوابگاه باشد و در خط بعد هم نسبت بهمان مکان لفظ مضجع و استعمال کرده .

آمدید گفته امشب در واقعه دیدم که بازی سفید در کنج دیوار
 ناین حظیره (۱) بوده و حال آنکه چند روز بوده که حضرت شیخ
 آمده بوده اند در کنار آن حظیره بوده اند ترکان رفته و مشاهده
 نموده که حضرت شیخند و بسیار صحبت ایشان خوش افتاده
 و مبالغه کرده که با شهر آیند که من مدرسه در شهر ساخته ام
 ایشان همان گوشه قبول کرده اند و بموجبی که مذکور شد
 در آنجا بسر میکرده اند و اما حضرت امام اشرف و امام قدوه
 چنین گویند که ایشان برادران شریعتی و بعضی گویند اخوان
 طریقتی بوده اند و قبر امام اشرف بر بالای تلی است در اقصای
 شیوشکان که پائین حوضی است مشهور بحوض امام اشرف و
 قبر امام قدوه در اندرون حظیره ایست که نزدیک گنبد جلی
 و مشهد جناب حقایق نصاب مولانا ناصرالدین علی باخزریست
 که حال بمشهد بازرگانان موسوم است و چنین میگویند
 که حضرت امام قدوه چون در اول شیوشکان آسوده و امام
 اشرف در اقصای شیوشکان از ایشان منقولست که گفته اند که

(۱) حظیره برون صغیره محوطه که از چوب و نی و غیر آن برای
 حفظ مواشی از سرما و گرما ترتیب دهند و بسازند - و درغیاث اللغات
 آنرا بمعنی احاطه قبرستان و گنبد قبر نیز آورده است .

هر يك از ما گوشه شیوشكان گرفته اند بنا بران است که در قیامت هر يك بر سر کوهی بایستیم و از امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم هر کس که در میان دو کوه شیوشكان باشد بر مثال چادری هر يك گوشه از آن بر گیریم و مجموع را در بهشت ریزیم و چنین معروف است که امام اشرف فرموده است که چون قبور مقرون و متصل بمزار و قبر ما گردد نزدیک قیامت باشد و یکی از علامات قیامت باشد و آنچه در اینولا (۱) ثابت شده نسبت با کمال امام اشرف یکی آنستکه جناب امیر زین العابدین برادر اعیانی جناب مغفرت مآبی امیر رضی الدین مرتضی معلم رحمت الله علیهما که هر يك از بی نظیران وقت بودند چنین تقریر نمودند که در شبهای جمعه که ما در مزار شیوشكان بیتوته (۲) مینمودیم از جمله یکشب بر فاقه بابا علاء مؤذن که مجاور مدرسه حضرت قاضی اختیار الدین بود بشیوشكان رفتیم و شب در سر قبر امام اشرف بودیم چون از شب پاسی بگذشت ناگاه نوزی عظیم از قبر حضرت امام ساطع (۳) شد و سر

(۱) ولاء بروزن بلاء بمعنی نزدیکی و قرب و قربت است .

(۲) شب را در جائی گذراندن و بروز آوردن .

(۳) ساطع بروزن منتشر و بالارونده .

بر فلک کشید و چنان روشن شد که همه شیوشکان نمود و قبور مشاهده شد بعینه چون روز شد صدا های غریب با آن بود و بهر جا میرفت و بلند و پست میشد و بتمامی شیوشکان محیط شد تا آخر حال بمزار خواجه حافظ کهنه پوش علیه الرحمه فروشد و علا دین نیز دیده بود و هر دو متفق بکاتب تقریر نمودند و حضرت حافظ شمس الدین کهنه پوش در نزدیک گنبد میرزا آسوده مورخان چنین رسانیده اند که ایشان کسوت ادهمی داشته اند و بکرمان که آمده اند از میان بازار گذشته اند و پسری قابل در دکان حلوائی در پس جا (۴) ایستاده بوده و حضرت حافظ صاحب نظر بوده اند چون نظر ایشان بر پسر افتاده او را جذب کرده اند چنانکه بیخودانه از پس جای بیرون آمده و در عقب حافظ افتاده و دکانرا در میان گذاشته و ایشان در لنگری که در در زروند بر سر چهار راه نزدیک حمام فیروز شاه است فرود آمدند و مردم هجوم غریبی کرده اند و هر چند سعی کرده اند که پسر از خدمت حافظ بدکان یا بنخانه خود رود نمیرفته و بیخودی میکرده آخر او را گذاشته اند که در خدمت ایشان بوده و ترقی بسیار کرده و در آنوقت حاکم

کرمان امیرزا اید کو (۱) بوده و مردم جغتای در میان بوده اند و
 امیرزا مزید شده و التماس نموده که رخصت دهید که خانقاهی
 جهة شما بسازیم ایشان قبول نکرده اند و میگفته اند :
 رطل گرانم ده ای مرید خرابات

شادی که پیری که خانقاه ندارد

و چون الحاح بسیار نموده اند فرموده که چون البته
 میخواهی که عمارت بسازی مدفنی بساز و آن حظیره را رخصت
 داده اند که ساختموزیاده نه و ظاهر امیرزا اید کو رخصت حاصل
 کرده که در جنب حظیره ایشان مدفنی بسازد بجهة خود و
 رخصت او جهة رعایت ادب از محلی که مدفن ایشان است
 چهل قدم در پائین ایشان نهاده و فرموده که گنبد مدفن او بنا
 کردند و دیگر امر را تتبع او هر يك مشهدی و مدفنی جهة خود

(۱) از ظفرنامه تیموری و بعض تواریخ کرمان مستفاد میشود که بعد
 از قتل سلطان احمد عمادالدین و دیگر شاهزادگان آل مظفر در دهم
 رجب هفتصد و نود و پنج هجری بحکم امیر تیمور - وی حکمرانی کرمان را
 بامیراید کو برادر زاده امیر باکوی برلاس داد - این اید کو حکمرانی
 معروف و مردی نیک نهاد و خوش اعتقاد بوده در سال هشتصد و شش
 هجری قمری در بلوک خبیص (شهاد) در گذشت - پس حکایتی را
 که در متن آورده مربوط است بسالهای آخر قرن هشتم یا سالهای
 اول قرن نهم هجری .

ساخته اند مجموع متصل و نزدیک یکدیگر و مشاهده و حظایر که بر حوالی و حواشی گنبد مزار است مجموع امراء و نزدیکان والی بوده اند که هر يك جهة خود مقبرهٔ احداث نموده اند و در خانقاه آب و آش بوده و سماع میرفته و در قحط و طاعون ضایع و معطل مانده و یکی از مشاهیر اولیاء حضرت مولانا ضیاء الدین لهاوری بوده اند و مشهد ایشان میان گنبد جبلی و شیخ علی قدسی افتاده و بسیار صاحب کمال و بزرگ بوده اند و در زیر قبهٔ اولیائی تحت قبابی (۱) محفوف (۲) و مستورند.

در ذکر مناقب و مفاخر دیگر اولیاء و ارواح مقدسه بتخصیص جناب مجاهدت قباب ریاضت نصاب تقوی ایاب قدوة المجاهدین رحمة الله الولی مولانا زین الدین علی الییا بانکی قدسی سره ایشان از جمله متقین بوده اند و از یبابانك (۲) بکرمان آمده اند یکسی اختلاطی و

(۱) قباب بروزن کتاب جمع قبه است معنی این جمله از حدیث قدسی این است که دوستان من در زیر قبه های منند لایعرفهم غیری نمیشناسد ایشانرا کسی جز من - مضمون شعر عربی :

الله تحت قباب الارض طایفة
اخفاهم عن عیون الناس اجلالا
گویا از همان جمله مأخوذ باشد .

(۲) در اصل محفوف بود و باید اشتباه باشد و محفوف با حاء است بمعنی احاطه شده و پوشیده شده .

(۳) باید منظور یبابانك معروف باشد که هنوز هم بهمین نام است و مرادف با جندق ذکر میشود .

امتزاجی نداشته اند و بر ریاضت و مجاهدت و عزلت مشغول بوده اند و بعضی بایشان پی برده بودند و مرید و معتقد گشته غایتش آنکه ایشان این نوع قیود (۱) اعراض مینموده تا آنکه حاکم شهر یکنوبت اجلاسی نموده و مجموع اکابر دین و دولت و علماء و فقرا و گوشه نشینان را طلب کرده و ایشان نرفته اند مگر در مجلس حاکم یکی گفته که مولانا زین الدین علی نامی نیز مانده و یکی از درویشان است و حاضر نیست و بسیار مردی عزیز بزرگ است حاکم را میل صحبت ایشان شده او را طلب نموده اند و ایشان نمیرفته اند آخر بتکلیف ایشانرا برده اند و ایشان چون صلب (۲) بوده اند و مقید برسوم و عادات نه بمجلس که آمده اند رعایت ادب و حرمت حاکم بواجبی ننموده اند تا آنکه خوردنی کشیدند مولانا خوردنی نمیخورد حاکم تکلیف نموده گفتند خوردنی تو حرام است من نمیخورم هر چند الحاح کرده اند قبول نمیکرده حاکم در غضب رفته خنجر کشیده چون مولانا را بطشی (۳) غالب بوده در آن محل بر حاکم هی زده در حال بادست و خنجر و تمامی بدن

(۱) شاید قبل از این نوع قیود لز داشته و اشتباهاً حذف شده .

(۲) سخت .

(۳) بطش پروزن فرش سخت گرفتن و حمله کردن .

لرزه گرفته است شیخ از مجلس برخاسته اند و رفته و چنین میگویند که سه روز حاکم بهمان شکل مانده و هر چند التماس دعا از مولانا میکرده اند قبول نمیکرده تا آنکه رفع بطش ایشان کرده و در مقام ملاعبت در آمده دعا کرده اند که حاکم با حال آمده و مردم تمامی مرید و معتقد گشته اند و حاکم اعتقاد باعلی مرتبه پیدا کرده و مرید شده وزیر حاکم نیز مرید بوده و تا زمان حیات مولانا ملازم بوده و بعد از وفات حضرت مدفن و حظیره ساخته و زهدات و طهارت ایشان **أَظْهَرُ مِنَ الشَّمْسِ** است و بعد از ایشان دو پسر ایشان مولانا نظام الدین عبدالغفار و مولانا امام الدین عبدالرزاق در فقر نایب و قائم مقام ایشان بوده اند و بکمالات صوری و معنوی آراسته و پیراسته بوده اند و استغنائی فقر ایشان بمرتبه بوده که با کسی امتزاجی و اختلاطی نمی نموده اند چنانکه حاکم و کلانتران بخدمت ایشان می آمده اند و ایشان را میل صحبت نبوده آستانه خانه ایشان بوسه میدادند و میرفته اند و نذورات و تحف و هدایا میفرستاده اند و ایشان در نیستی و عزلت و قناعت سعی بسیار داشته اند مقصود آنکه بعضی که کسب طالع شهرتی داشته اند و در طالع ایشان

شهرتی بوده با آنکه ارادت لله باین جاری بوده که ایشان با فواید
 مذکور و مشهور کردند تا آنکه مبتدیان بوسیله حسن اعتقاد
 مستفیض شوند این جماعتند که اسامی مبارک ایشان و مقابر
 و مضایع ایشان معروف و ظاهر است اما چندان از اکابر اولیاء
 و اماجد اصفیا و کبراء در هر گوشه آسوده و در بوادی و مبادی
 اولیائی تحت قبابی لایعرفهم غیری مستورند و غنوده اند که
 بوصف و شرح راست نمی آید چنانکه نقل است که حضرت سلطان
 المشایخ و الاولیاء شیخ برهان الدین الکوینانی قدس سره هرگاه
 که می آمده اند بمزار شیوشکان بطریق زیارت از آن محل که
 گل زرد است میرسیده اند که دیگر مقدمه مزارات و مشاهد
 است هر دو پابرهنه میکرده اند و میرفته اند تا نزدیک چهل محراب
 و پای برهنه باز میگردیده اند تا چون بگل زرد میرسیده دیگر
 کفش بپا میکرده اند و میفرموده اند که چندان ارواح مقدسه
 در این زمین متبر که هست که جای آن نیست که هر دو پا
 بر زمین توان نهاد العهدة علی الراوی والعلم عندالله و بعضی
 میگویند که حضرت شیخ سراج الدین علی قدسی بوده اند که
 این عمل میفرموده اند و میتواند بود که دو بزرگ هر دو درین
 عمل بوده باشند والله اعلم .

در ذکر احوال بعضی اعزه که در بیرون شهر و در مواضع و حومه آسوده‌اند

یکی از آن پنج است که در طرف سعیدی در بالای طاجونۀ خواجه آسوده است و چنین گویند که بابا کمال^(۱) اهل حال بوده است و در بدو حال فیج^(۲) بوده جلای بمرتبه بوده که مدت ده روز بخراسان رفته و آمده و مهمات کلی ساخته و دیگر مسافات بعیده طی کرده و دیگر در طرف کلو فخر که مزار عظیم متبرک است بر طرف قبله کرمان و در آنجا نیز بسیار عزیزان آسوده‌اند و در قدیم اموات را در آن محل دفن میکرده‌اند و بالاخره باشیوشکان افتاده‌اند در آن محال بسیار

(۱) قبر بابا کمال هنوز باقی و تا شهر کرمان تقریباً دو فرسنگ است در طرف شمال شرقی شهر کرمان تقریباً واقع شده و نزدیک بهمان مزرعۀ سعیدی است و آن ناحیه را بابا کمال مینامند.

(۲) فیج برون و معنی پیک است در المنجد آورده الفیج - رسول السلطان الذی یسعی علی رجليه یعنی فیج فرستاده و نامه بر سلطان است که پیاده سیر کند و لغویین عرب تصریح کرده‌اند که این کلمه از کلمات دخیل است یعنی از غیر عربی وارد لغات عرب شده - پس بعید نیست که همان پیک بوده - و نیز فیج بمعنی جماعتی از مردمان هم هست و جمع آن فبوج است - و در کرمان بطوایف لولیان نیز فبوج میگویند.

عزیزان مدفونند از جمله حضرت عرفان شعاری شیخ عمر گلکار و بابا کهسلاراند و چنین مشهور است که بابا کهسلار را عادت این بود که آنچه بمرق و کد یمین در چاخوئی (۱) پیدا میکردند ایشان می نمودند و از جمله درویشان مخفی بوده اند یکروز در اندرون تخریبی در کار بوده ناگاه کهن (۲) فرود آمده و ایشان در آن زیر مانده اند و شرکا و شاگردان که بوده اند چون کار از آن زیاده یافته اند که باصلاح آید گذاشته اند منسد الماء (۳) شده و سالها بر آمده و بابا در اندرون چاه واقع شده که انبار (۴) بر ایشان نیامده و آن مقدار فرجه در آن اندرون بوده که محل قضای حاجت و وضو و استراحت ایشان باشد و هر صبح و مسا دو ته نان و ظرفی آب جهت ایشان مهیا میشده و مدتی مدید بر این موال بوده تا آنکه يك نوبت دیگر ارادت الله باین جاری شده که از این عمر آب قدیم جاری گردد در همین محل چرخ نهاده اند و این بوده که خاکها میکشیده اند تا وقتی که

(۱) مقنی و چاهکن است و این لغت در کرمان هنوز متداول است .

(۲) کهن بر وزن یهن فارسی و بمعنی قنات است و این لغت در کرمان و توابع آن بسیار معمول و مشهور است .

(۳) آب بند .

(۴) پرومملو از خس و خاک و خاشاک - و در کرمان سقف بروی کسبکه خراب میشود گویند بانبار رفت یا زیر انبار ماند .

بنزدیک بابا رسیده‌اند از آن پائین آواز داده که آهسته آهسته
 آنخاک را پاک کرده‌اند تا به بابا رسیده‌اند و صورت حال خود
 گفته و چون افشای این سر شده از عالم نقل کرده و در همان
 محل مدفونند و صاحب حال و کمال بوده‌اند و قولی آنست که
 قبر بابا کهسلار^(۱) در اندرون شهر کرمان در محله مردگان است
 بر سر راهی که بحوض شیخ داود می‌رود و نزدیک بقعه قدیمست
 که حالی بقلاتو^(۲) مشهور است و این قول اصح است.

در ذکر بعضی حالات صفوة الامجاد و خلاصة الاوتاد خواجه حسن حداد

چنین مشهور است که ایشان بکسب آهنگری مشغول
 بوده‌اند و در صبحی بوقت درویشی بدرد کان ایشان رسیدمو
 طلبی کرده ایشان گفته‌اند که در صبح هنوز گشادی نشده چه
 باشد از درویشان کشاد می‌باید کرد و مبالغه می‌نموده خواجه

(۱) در اینجا کهسلار بود و مسلم اصح است و شاید کهسلار که در دوجا
 ذکر شده مخفف همین لفظ اخیر بوده که چنین تلفظ میشده.

(۲) کلات آبادی و حصاری است که بالای کوه و پشته سازند و این
 لفظ یا بلنت و اصطلاح کرمان مصغر کلات است (با قلب کاف بقیاف) یعنی
 حصار کوچک - و یاد اصل قلعه تو یعنی حصار درون بوده که باین صورت
 درآمده - و اینک در شهر کرمان چنین موضعی نیست.

گفته که آهن تافته هست اما اگر توانی از دست ما گرفت درویش گفته که هر چه شما بدهید درویشان را باید گرفت خواجه حسن کرم شده و دست در اندرون کوره کرده و وصله آهن گداخته بیرون آورده و گفته خوش باشد درویشان بگیرند درویش نیز کرم بوده آنرا از دست خواجه گرفته خواجه از عقب او بیرون آمده و رفته تا باو رسیده چون هر دو را گرمی بنرمی مبدل شده و در گوشه نشسته اند و حرفی میزدند آخر درویش با خواجه گفته که سبب آنکه آهن گداخته بر تو اثر نکرد چیست گفته که من تعلق خاطری بعورتی داشتم و مدتی در پی او بودم آخر او محتاج شد و با من گفت که من مدعائی دارم بر آور من نیز گفتم که تو مدعای من بر آور چون او بضرورت راضی شد و با کراه قبول نموده و در محلی که مرا اراده نفسانی غلو کرده بود و بر من مسلط شده با خود گفتم که یقین است که این ضعیفه بواسطه احتیاجی تجویز سامان (۱) مدعای تو میکند و با کراهت روا نباشد که تو با کراه و عنف این ضعیفه را برنجائی پس کسر نفس نموده بزحمت بسیار

(۱) سامان گذشته از معنی دولت و ثروت بمعنی ترتیب - آرام راحت اسباب خوشی - اندازه کار نیز آمده .

خود را از وسوسه خلاص کردم و گفتم اینخواهر آنچه بتو
 دادم حلال کردم و از تو طمع بریدم آن ضعیفه را بسیار خوش
 آمد و گفت خدا و ندا همچنانکه این مرد آتش شهوت را بر
 خود سرد گردانید و تحمل کرد تو نیز آتش را بر وی سرد
 گردان و از آتش برهان از آنروز آتش بر من اثر نمیکند
 بعد از آن خواجه حسن باند رویش گفت آهن گداخته که
 بر تو اثر نکرد از چه بود گفت آن نیز از اثر صحبت تو بود که بر
 من اثر کرد چون آهن که بدست من دادی بر همان برودت که
 از دست تو یافته بود در دست من نیز همان اثر داشت و این بواسطه
 آنست که بر هر چه همت و نفس درویشانست گذشته تا ابدالآباد
 همان است و چون آتش در دست خواجه حسن اثر نمیکرده
 و در محل گرمی ایشان بوده یقین که هر که آتش از دست ایشان
 بگذرد همان برودت با او خواهد بود غایتش آنکه چون آن
 درویش نیز مظهري قابل بوده این نوع خرق عادتى نیز از
 او ظاهر شده والعلم عندالله تعالى وقبر خواجه حسن در بیرون
 دروازه یخدان است بر سر راهی که طریق حسن آباد ود که

یخیان (۱) و گنبد مزار رودانیه (۲) اکنون در جنب آن
حادث شده و معروف است.

در ذکر مناقب و مآثر حضرت شیخ عابد سالک ناسک زاهد قدس سره

چنین مشهور است که آنحضرت در بدو حال مشغول بوده اند
و کسی از حال و مقام ایشان آگاه نبوده تا آنکه در زمان
ملك عادل ملك تورانشاه نورالله ثراه یكنوبت ملك را عارضه
رسیده و بیمار شده و خواجه حسن گاهی در شبهای جمعه در گل
زرد که طریق شیوشکان است خوانندگی میکرد و در آخرهای
شب ذکری میفرموده اند تا آنکه در روزیکه مقرر شده که
مسهلی بملك دهند اطبا مقرر کرده اند که نزدیک بصبح میباید
که ملك شربت بیاشامند در آن شب خواجه حسن بدستور
دیگر شبها اول وقت برخاسته و خوانندگی کرده محافظان
و حارسان ملك خیال کرده اند که مؤذن است که سنت
میگوید آنوقت مسهل بملك داده اند و عمل بسیار کرده القصه

(۱) در اصل این لفظ بی نقطه بود و با احتمال و تناسب نقطه گذارده شد -
والله اعلم .

(۲) این موضع امروز در کرمان ، معروف نیست .

چون آفتاب بر آمده و چاشت شده ملك را ضعف شده اطبا
طپش و وحشت کردند که چرا پیش از وقت شربت داده اند
ملازمان گفته اند که ما گوش بر صدای مؤذن داشتیم ما را
گناهی نیست گناه مؤذن است که بانك بیوقت گفته پس ملك
مؤذن را خشم کرده و تحقیق میکرده اند که مؤذن را ادب
نمایند بعد از آن تحقیق کرده اند از مؤذنان گفته اند که
ما نبودیم این مردی است نساج که خالی از ملامتی نیست و
وقت نمی شناسد و گاهی در شبها فریادی میکند گفته او را
حاضر کنید پس یکی از ملازمان ملك بطلب خواجه رفته و
میان روزی بوده و ایشان در کار بوده اند و آلفته (۱) و آشفته که
ملازم ملك رسیده که هی بابا ملك تورا میطلبد گفته خوش
باشد و همچنان دستهای مالیده و تارهای ریسمان بر دوشها
انداخته متوجه ملك شده اند چون برابر ملك رفته اند ملك
ترسان و لرزان گفته بپرید این مرد را و بگوئید که گستاخی
کردیم ما را بشما کاری نیست بعد از آن ملازمان پرسیده اند
که سبب خوف چه بوده ملك گفته که چون اینمرد درمقابل

(۱) آلفته بروزن و معنی آشفته - و رند و درویش مشرب.

من آمد دوتار که بردوش های او بود هر يك بصورت دو ازدها
 در چشم من نمود و قصد من کردند بعد از آن چون ملك بهتر شد
 شبی تنها برخاسته و بخدمت خواجه رفته فرموده که چون
 شب جمعه برسد تنها بیا تا من باتو بنمایم که سبب خوانندگی
 من چیست والا من میدانم که احبارا از خوانندگی که من
 میکنم حظی نیست و شب جمعه مقرر صحبت داشته اند در شب
 جمعه تنها بخدمت ایشان آمده خواجه گفته لمحّه صحبت داریم
 تا سر شب بشکند بعد از آن باتو سیری کنیم چون اندکی از
 شب گذشته خواجه برخاسته اند و ملك در خدمت ایشان و
 گفته اند باتو بآن محل میرویم که گاهی خوانندگی میکنم
 چون بدر دروازه رسیده اند اشارتی کرده اند در دروازه گشاده
 شده بیرون رفته اند و بکوه گل زرد بر آمده اند و باملك
 گفته اند حاضر باش و متوجه شو یا گفته اند پای برپای من نه
 چون ملك حاضر شده اند چنان کرده اند بگوش ملك رسیده
 که ازهر کنار شیوشکان فریاد ناله برخاسته چنان نزدیک بوده
 که ملك از هوش برود خواجه دست بر ملك زده که هان شنیدی
 ملك با خود آمده گفته بلی شنودم و بنیاد سبحان الله کرده و

تسبیح و ذکر می چند گفته پس فرموده اکنون گوش کن و ملاحظه
 نمای که هیچ صدا می آید؟ ملك هیچ صدا نشنیده و خواجه
 فرموده که تویك بنده از بندگان خدائی و این همه بندگان
 خدا باشند روا باشد که جهت یکساعتی در آب و آتش باشند
 خوانندگی ما بواسطه این است و غرضی دیگر نیست پس
 ملك دست و پای خواجه بوسیده و مرید شده اند و چنین
 میگویند که ملك بعد از آن اکثر اوقات در خدمت خواجه
 بوده اند و صحبت میداشته اند و گویند که در آن شب که خواجه
 با ملك صحبت میداشته اند بعد از آنکه رو بفرموده اند خواجه
 یکمشت سنگریزه از کوه برداشته و بملك داده اند که این
 مهمانی تو را اگر میل داری نوبتی دیگر که آئی ملازمان را
 با خود بیاور که از این جنس مایه بتودهمیم که ایشانرا شناخته اند
 آنكد وقتی که گذشته از عالم سفر کرده اند و مدفن در دهنوی
 حومه قریب کرمانست که متصل است بفرمیتن (۱) حومه و مشهور

(۱) فرمیتن قنات معروف قدیمی قصبه ماهان است - درازمنه سابقه آن
 آب تا حوالی شهر کرمان میرسیده و باغها و خانه‌هایی که از آن مشروب
 میشده (در جنوب شهر کرمان) بهمین نام معروف و آثار خرابه‌های آن
 تاچندی پیش آشکار بوده .

و معروف است که تورا احتیاج بدنیائی خواهد بود چون لشکر
 و اخراجات داری بروفق اشارت خواجه نوبتی دیگر استری
 با خود برده اند و از سنگریزه که خواجه بدست خود بار کرده اند
 یکخروار آورده اند چون روز شده تمام زر و لعل و جواهر
 بوده ملک از آن زر قسمتی بخرج مسجد کرده و تيمه دفينه
 نموده که هر گاه مسجد را عمارت ضرورت شود مهيا باشد در
 زیر ستونها و طرف قبله مسجد مدفون کرده بعد از آن ملکه
 عادلہ ترکان خاتون گنبدی بر بالای ستونها نهاده و آن مشهور
 بگنبد گنج شده و بعضی میگویند که آن نه گنبد گنج است
 بلکه گنبد گنج بوده که مردم بواسطه اینجانب که شنیده اند
 گنبد گنج میگویند و العهدة علی الراوی مقصود آنکه خواجه
 بسیار بزرگ بوده اند و بعد از آنکه مردمان احوال اهل الله
 و اعزّه که در خطه خبیص و توابع آسوده اند گفته اند -
 اما بعضی که در خطه خبیص مدفونند: یکی از آنها حضرت
 عالم ربّانی و عارف بمعارف صمدانی امامزاده بحق و نسابه
 نسبت مطلق سلطان النقباء فی العالم امام زید بن محمد بن علی

محمد دیباج نسب‌نامه (۱) قدس سره العزیز و ایشان از امامزاده‌ها اند و بشش مرتبه بحضرت امام بحق و همام مطلق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام میرسند و بکمالات صوری و معنوی و نهایت مراتب علیه موصول و موصوف بوده اند و جداعالی سادات خبیصند و نزد اشراف و سادات مکه معظمه و کبراء و قصی (۲) و اعراب اتم حال مشهور و معروف و بسید السادات فی العالم در میان ایشان ممدود و معروفند و چنین مشهور است که حضرت شاه نورالدین نعمت الله ولی قدس سره همیشه زیارت ایشان میرفته اند و چون نزدیک خبیص میرسیده اند و گنبد

(۱) نام این سید و اجداد و اولاد وی در بعض کتب معتبره انساب ذکر شده است - مزار وی در خبیص (شهاداد) معروف است صاحب تاریخ سلاجقه کرمان محمد بن ابراهیم کرمانی خود را از دودمان این سادات معرفی نموده آنجا که در باب ملک قاورد مؤسس سلسله سلاجقه نگاشته «گویند چهل دختر داشت - بعضی را در حکم امراء آل بویه کرد و اکثر بلویان داد - از آنجمله هشت دختر بولی صالح شمس الدین ابوطالب زید زاهد نسب‌نامه مدفون بخبیص که جدرا قم است و هفت پسر او داد » .

(۲) در اصل چنین بود - وقصی بروزن وصی بمعنی بعید و دور است احتمال دارد و او قبل از قصی زیاد باشد یا آنکه از اصل لفظ دیگر بوده است .

مدفن ایشان منظور ایشان میشده پیاده میگشته اند کفش از پای مبارك بیرون میکرده و میفرموده اند که چندان ملائکه جناح در جناح کشیده و ازدحام نموده اند که بسهولت پیمودن طریق زیارت ایشان متعذر است و چنین گویند که یکنوبت حضرت شاه ولی بطریق معهود بزیارت ایشان آمده اند و هفت نوبت باندرون گنبد مرقد رفته اند و بیرون آمده اند بعد از آنکه فارغ شده اند بعضی از مریدان سبب پرسیده اند فرموده که در عالم ملک و ملکوت (۱) سیر نمودیم و ایشانرا نیافتیم تا مرتبه مرتبه در عالم (عوالم) عالیه و محال و امکانه سامیه (۲) سیر واقع شد ایشانرا در ارفع مقام یافتیم و دیگر کمالات و مراتب علیه ایشانرا روی نموده و دست داده که بتحریر انجام پذیر نیست والله تعالی اعلم و یکی دیگر بابا مسافر کنجی است و چنین معروف است که بابا از بیابان آمده اند و حجر دبوده اند و دریای کناری (۳) قدیم

(۱) ملکوت یعنی ملک عظیم - و عز و سلطنت - و ملکوت سماوی که گویند مراد جای آسمانی ملائکه ابرار و قدیسین است .

(۲) بروزن و معنی عالیه است .

(۳) کنار باضم کاف بار درخت سد راست که بابر گک خوشبوی آن بدن را می شویند و این لغت در گرمسیرهای کرمان بسیار متداول است اهالی حدود جیرفت بچه های خود را هم بکنار موسوم میگردانند .

که در محله آقوس (۱) بوده نزدیک مسجد و حمام و خانقاه که حال بابا در آنجا مدفون است فرود آمده و مدتی در آن پای کنار بسر میکرده اند و در آن زمین اکابر و اما جد و اشراف بسیار از سادات و علماء و مشایخ عالی مقام در خبیص میبوده اند و بعضی از سکن اعتقاد و فوجی انکار داشته اند از جمله معتقدان ایشان یکی حضرت سید نورالدین حسین که از مشاهیر سادات عالی

(۱) آقوس بروزن نا قوس - هنوز در قصبه خبیص (شهداد) محل آن

معلوم و آثاری از آن باقی و بهمین نام معروف است سرپرسی سایکس در کتاب هشت سال در ایران یا ده هزار میل سیاحت در کشور شاهنشاهی در باب آن مینگارد « مستر بلاکت کشیش از مسیحیان انگلیس که در ۱۹۰۰ (میلادی) بدین محل مسافرت کرده بنگارنده این اوراق اظهار داشت که در میان یک عده عمارات واقع در یک میلی مشرق خبیص معروف بآقوس خرابه دیده میشود که یحتمل روزی کلیسای مسیحیان بوده است . بنا باظهار مشارالیه نقطه مزبور از حیث قدمت بنا نظیر ندارد . و در بعضی قسمتهای خرابه ها که گویا تازه تر است بقایای مکان مقدس و در قسمتهای قدیمی تر آثار ابنیه قبل از اسلام مشاهده میشود مکان مزبور برجی دارد که از آجر و الوار ساخته شده و سقف آن این ایام خراب و ویران گردیده و در محوطه برج در داخل اطاق یک قبر آجری است که تاریخ آن ۱۷۳۰ هجری ۷۸۹ میلادی میباشد - در قسمت تحتانی اطاق خاتمکاری بقیه حاشیه در صفحه بعد

درجات بوده اند اعتقاد تمام بیابا داشته اند و همیشه بصحبت ایشان میرفته اند و مشهور چنین شده که یکنوبت لشکری عظیم بیگانه از بیابان میآمده اند و خیال غارت و اسر مردم خبیص و توابع داشته بوده اند و کسی از بیابان رسیده که خبر رسانیده و مردم متفرق و پریشان شده مجموع بدر خانه سید نورالدین حسین رفته اند که مصلحت چیست جلا کنیم یا با یستیم سید نیز متحیر شده باجمعی از اقوام و کدخدایان بخدمت بابا آمده اند و گفته اند ببینیم که بابا چه میگوید پس سید نورالدین

بقیه حاشیه از صفحه قبل

آبی وزرد و سیاه مشاهده میشود . پشت این محل محوطه دیگر و در خارج آن دهلیزی است که سبک بنای آن قدیمی تر و فقط دیوارهای آن تا با امروز باقی مانده است . ولی در عین حال جایگاه مخصوص تغییر لباس کشیش و محراب کلیسا و محل وعظ بخوبی معین میشود .

کلمه آقوس که در محل باین نقطه اطلاق میشود شاید تحریف شده ناقوس یعنی زنگ چوبی که مسیحیان مقیم ممالک اسلامی بکار میبرد باشد و یکی از وجوه احتمالی اشتقاق این است که از کلمه یونانی ها کیوس بمعنی مقدس مشتق گردیده باشد ولی وجه ثانوی خیلی بعید الاحتمال بنظر میآید :

ما در اینجا بنقل این قسمت راجع باین مکان تاریخی قدیم پرداختیم و وارد بحث و تحقیق در اصل موضوع و تواریخی را که ذکر کرده نمیشویم :

حسین گفته اند که یا بابا میگویند که لشکری عظیم متوجه
اینولایت است و ما و مردم همه اندیشه نا کیم که چکار کنیم بایستیم
یا برویم چه بخاطر شما میرسد بابا بالمحّه متوجه شده و دایم در پیش
ایشان آتش میسوخت بابا افر وخته و یکپای خود را در آتش
غما ده و گفت والله نگذاریم بالله نگذاریم و یا در اندرون آتش
غما ده تا نام سوخت و این سخن گفته اند مردم متفرق شده اند و
هر کس سخنی می گفته بعضی گفته اند که آخر بنگ باباست و
دماغش خشک شده و دیگری گفته که عجب مردی جاهلیست
گو یا صرعی و جنونی دارد چرا که پای خود را بی تقریبی سوخت
اما سید نورالدین حسین با یاران خود گفته که در اینجا سړی
هست حالیا يك دوروز دیگر بسازیم تا اگر تنک شود اندیشه
جلا کنیم دوروز و سه روز گذشته که هیچ خبری از بیابان نرسیده
بعد از هفته خبری از بیابان آمده و بعضی از بیابان آمده و
گفته اند غریب حالی شد در اینراه چنین بود که لشکری
عظیم متوجه اینولایت بود و ما نیز در آن میان بودیم در فلان
روز نزدیک چاشتی چنان نمود که يك مجذوبی درس بیابان
از طرف خبیص با شمشیر برهنه رو در طرف لشکر کرده بود

و میگفت والله نگذاریم بالله نگذاریم و هزیمت و ترسی و رعبی در لشکر اثر کرده و قافله سالار گفت که مصلحت نیست که ما بیشتر رویم و از همانجا برگشتند و برگشتند و ما باینطرف افتادیم بعد از آن اعتقاد مردم در حق بابا مسافر زیاد شد — و دیگر چنین مشهور است که یکنوبت بابا در پای کناری که مذکور شد نشسته بوده و او را سگری و حالتی دست داده بود و چند نفر بخدمت بابا رسیده اند و بابا را بدینحال دیده اند پس یکی از آنها تیغ و سنگی داشته سر و ریش و سبال او را مجموع تراشیده و بعضی گویند که بابا دلاکی را فرموده که سر درویشان اگر بتراشیده دور نباشد آنمرد سروریش و سبال بابا را مجموع تراشیده و بابا را ذوقی ربوده بوده چون از آنحال باز آمده و دست بر سر و روی خود مالیده هیچ مونیافته گفته که بابا صاف باشی بعد از آن از فرزندان آن شخص هر چند که میبوده اند و میشده اند از صغر تا کبر يك هوی بر هیچ عضو ایشان نبوده و معروف و مشهور است و حال قبر ایشان در گنبدی است در اندرون خانقاهی که حضرت خواجه اختیارالدین عبدالقادر کرماتی اثر الاحداث نموده و

موقوفات بر آن کرده خانقاه و قبر بابا در همان موضع واقع شده که بابا در زمان حیات در آنجا بسر میکرده اند و کنار قدیم تاغایت بوده .

در ذکر بعضی درویشان و اهل الله که در سیر چ و حبق و اند هجرد و بیق (۱) آسوده اند .

اما در سیر چ و حبق عزیزی است که بر طرف قبله سیر چ که در پای میل که بر بالای کوه است آسوده و بسر میل مشهور است و مردم در شبهای جمعه روشنائی بسیار میکنند و نذورات و حاجت میبرند و میخوانند و در وا (۲) میشود دیگر در آب گرم که سر منزلی است در میان سیر چ و حبق عزیزی است مشهور به پیر آب گرم و چنین مشهور است که ایشان و حضرت سلطان پیر غیب که در اندو هجرد آسوده اند دو پادشاهزاده بوده اند که بدین اطراف افتاده اند و قصه آن طولی دارد و ایشان در

(۱) از این چهار قریه و قصبه سیر چ با سکون راه و حرف آخر و اندو هجرد هنوز آباد و بهمین نام خوانده میشود - اما حبق و بیق بر وزن سبق و رتق و فتق است در این کتاب و در متن تاریخ سیستان حبق با حاء ذکر شده است ولی یاقوت حموی در معجم البلدان با حاء آنرا ضبط کرده و بنا بر روایت از رهنی آن دورا از توابع خبیص معرفی کرده - آنچه معلوم است بگوک امروز و نواحی آن اطلاق میشده .

(۲) کذا فی الاصل و شاید دال در این لفظ زیاد باشد .

بالای کوه آسوده‌اند و آب سرد و گرم ازان کوهست از يك منبع است و منقسم بگرم و سرد میشود از عمل و نظر آن پیر است و اسم ایشان سلطان حسن شاه بوده و چنین میگویند که برادر شریعتی حضرت سلطان خراسان بوده اند و قصه حضرت سلطان پیرغیب چنان بوده که ایشان از خراسان متوجه قریهٔ سیف (۱) و خبیص بوده اند و شبی از شبها حضرت بابامؤذن که در سر راه قریهٔ سیف مدفونست حضرت شاه اولیاء علیه السلام را در واقعه دیده که یکی از فرزندان ما بتو میرسد و تشنه - است او را آبی بده او در نصف شب که بیدار میشود آب بر میدارد و بر سر راه مینشیند چون صبح میدمد او را خواب میگیرد و حضرت سلطان میرسد و میفرماید که آب بده و میگذرد چون واقف میشود از پی میدود و بایشان نمیرسد تا بلندگر پیرغیب که حال در اندوه مجرد است بان محل میرسد ایشان بر بالای آن تل که حال مدفن ایشان است میروند و می‌نشینند و مراقب میشوند چون بابا مؤذن میرسد و مترصد التفات ایشان میشود ایشان تسلیم شده‌اند بیائین می‌آید که از

(۱) ده سیف در ازمنهٔ قدیم آبادی قابل اهمیتی داشته - و محل آن

آبادانی اسباب تجهیز و تکفین ترتیب نماید چون باز میگرد
ایشان را در آن محل که حال مدفن ایشان است دفن کرده اند
و قبر بسته اند و الله اعلم - و اما در خبق^(۱) از جمله اولیاء آن زمین
یکی بابا خاکی است و چنین میگویند که ایشان بمجنوب
بوده اند و شعار ایشان این بوده که گریزی عظیم با خود
میداشته اند و هر جا سیر میکرده اند و هر گاه که گشنه^(۲) یا
تشنه میشده اند بمقابر و مزارات اهل الله میرفته اند و آن گرز
را لاینقطع بر آن قبور میزدند که مرا نان و آب ده و هر چه
میخواسته اند جهت ایشان مهیا می شده از جمله مشهور است
که يك نوبت بموضعی از مواضع کرمان رسیده اند و بطریق
عادت در محل گرسنگی متوجه قبر عزیزی که در آن موضع
مشهور بوده شده اند پیش از آنکه ایشان بان محل برسند آن

(۱) در اینجا خبق با خاء بود و این مطابق آنچه که بنقل از یاقوت
حموی آوردیم درستتر است .

(۲) گشنه باضم کاف بمعنی گرسنه است در بسیاری از بلاد ایران عامه
این لفظ را بهمین گونه تلفظ میکنند بسحق شیرازی هم آنرا در شعر
آورده و گوید :

« صبا بگلشن گییا کرت گذار افتد

بحق پاچه که بوئی بگشنگان برسان »

بزرگ بخواب یکی از مردان رفته که بابا خاکی گرسنه -
 است و می آید که ما را لت کند پیش از آنکه بما رسد او -
 را دریاب و تسلی کن او چنان کرده و ظاهراً از همان بزرگان -
 است که بابا انموضع قبول کرده و میبوده تا هنگام وفات و
 العهدة علی الراوی و الناقل و قبر ایشان در حبق است در سر
 آسیائی که بآسیای بابا خاکی مشهور است و در سر مزار
 ایشان چناری غریب و مهیب است که دستها هر طرف از سر
 قبر بابا گذرانیده و بیالا رفته و دیگر بیائین آمده و از طرفی
 دیگر بیالا از روی قبر روش کرده و بالا رفته چنانکه هیچ
 شکستی و ضربی بر قبر واقع نشده و تمامی قبر ایشان را
 احاطه کرده و واقعاً در آن سری هست و بسیار بزرگ و صاحب
 مال بوده اند فالله اعلم و اما در اند هجرت عزیزی آسوده که او
 را پیر غیب میگویند و یکی دیگر از عزیزان که او را بابا
 گل میگویند که اکنون بیا گل مشهور شده اند و یکی
 دیگر مشهور و موسوم به بابا آهوست و اما در قریه سیف
 پیری است که مشهور است به پیر صبا و قبری است ایشانرا
 طولانی در اندرون خانقاه ایشان واقع در گنبدی که در بن

صفه خانقاه است بر طرف شمال و نصف قبر ایشان در اندرون
گنبد است و نصفی بیرون گنبد و ایشانرا کرامات و مقامات
عالیه بوده است و دیگری هست که او را پیر سرو میگویند
در سر خارون و غار حاجی ابراهیم و هر چند و قریه زیار و
شیش و چترود (۱) آنچه معروف است پیر مراد و بابا حاجی
ابراهیم و حضرت (۲)

رئیس العارفین و العاشقین جلیس الندما شیخ نورالدین احمد
شیشی قدس سره آسوده اند و قبر مولانا عمادالدین کوه گیلوئی
نیز در آن گنبد مدفن واقع است و صورت حال ایشان آن است

(۱) از این شش قریه و آبادی و محلی که در این خط و خط پیش نام
برده اکثر هنوز آباد و معروف و بهمین نام خوانده میشود از قبیل هر چند
باضم هاء و سکون راء و ضم جیم و سکون نون و دال که مرکز کوهپایه
کرمان است و ده زیار و سر آسپاشش (شش فرسنگی کرمان) و چترود
که قصه مهمی است و انار آن بخوبی شهرت دارد .

(۲) از لفظ حضرت از خطوط اصل نسخه که تقریباً با خطوط این
نسخه چایی يك انداز است سه خط افتاده و در صحافی کاغذ سفید چسبانیده
شده است و در چند صفحه دیگر نیز نظیر این افتادگی وجود دارد که عیناً
بعدد خطوط جای کلمات و سطور باز گذارده خواهد شد .

که چون ملامتیه بوده اند اکثر اوقات ایشان مصروف بعیش و
 طرب صوری بوده و هر جا مغنی و ارباب طرب و ندیمی بوده در
 صحبت ایشان اراده داشته - اما ایشان اوقات خود را از دست
 نمیداده اند و مناسب حال ایشان این بوده که
 بهر جانب که جافان من آنجا است

تنم اینجا ولی جان من آنجا است
 و علماء ظاهر با آنکه از ایشان غرایب و عجایب مشاهده
 مینموده اند بقرار غیبت نمیکرده اند و چنین مشهور است که
 یکی از زاهدان روزی در مجلس شیخ بوده دیده که اهل مجلس
 ایشان تمامی رندند با خود گفته که عجب حالی است

.....

در پیش او نهاده از سر بام خانه بدر کرده و بعد از ساعتی فرستاده
 و جام را از بام باز آورده اند درست و ملآن بوده پس روباین
 زاهد کرده و گفته این است که می بینی غیر را در این جا چه گناه
 او در دست و پای شیخ افتاده و مرید شده و چنین میگویند که

در شبی از شبها در مجلس ایشان روغن چراغ کم شده یکی را بچترود فرستاده اند که روغن بیارد بعد از لمحۀ چراغ تاریک شده و مجلس منقص بوده شیخ برجسته و ابریق آب بر گرفته و در چراغدان کرده چراغدان روشن شده و میبوده نه روغن آوردند و بعضی چنین میگویند که يك نوبت در مجلس ایشان بعضی از اهل طرب بوده اند و جام و مدام حاضر فوجی از موالی و ارباب تقوی رسیده و باندرون آن محل بی محل رفته اند حضرت شیخ دانسته اند بدست جامی چند که در مجلس

.....

.....

ایشان رفته اند با یکی از اصحاب مجلس گفته اند که برو جام بمجلس آور آن شخص رفته و آورده - همچنان ملا آن بوده و جناب عرفان شعاری جنت منابی شیخ شرف الدین حاجی محمد زرندی که فرزند شیخ حبش زرندی بودند ایشان از کوچکی در خدمت شیخ بوده اند و ایشانرا بفرزندی قبول کرده بودند و نظری تمام با او داشته اند و ایشان حکایات و ماجرای محبت حضرت شیخ مکرراً با کاتب گفته اند - از جمله

میگفته اند که حضرت شیخ مکرراً با من میگفتند که مردم
 هیچگونه شیخ چه حضور عیشی دارد و حال آنکه نمیدانند
 که من چه ریاضتی دارم باین معاش و روش که دارم - یکساعت نه
 در شب نه در روز فراغت دارم - چرا که لاینقطع با اصناف مردم
 از زاهد و عابد و فاسق و حاکم و ظالم و عالم و خرد و بزرگ
 و عورات و مجانین مرا صحبت می باید داشت و حال و اوقات

چون در مجلس هیچکس طنبور ننوازی و او ملاحظه مینموده
 تا آنکه داروغه از داروغه های زرند يك نوبت تکلیف نموده اند
 و ایشان نواخته اند و یکدست ایشان مفلوج شده بود و ناگه
 شده و تازمان وفات همچنان بوده و ایشان ملامتیه بوده اند و سبب
 رفتن شیخ شرف الدین حاجی و بودن در خدمت شیخ آن بوده
 که يك نوبت در مجلسی سماعی بوده و مشایخ زرند بزرگ
 بوده اند و شیخ توکل پدر شیخ شرف الدین حاجی را در حال سماع
 دست بردستار حضرت شیخ احمد شیشی آمده و دستار ایشان
 افتاده اهل مجلس تمامی دستارها از سر بر داشته اند بعد از

آنکه این خبر بشیخ حبش رسیده بایسر خود شیخ نوکل فرموده
 که بترجمان این بی ادبی پسرانرا مجموع بخدمت شیخ برو
 بگو که یکی از فرزندان مرا بغلامی قبول فرمایند ایشان
 هشت پسر داشته اند مجموع را بخدمت شیخ احمد برده اند
 و ایشان

.....
 حاجی داده اند و او قبول کرده و مجذوب شیخ شده و در
 خدمت ایشان مانده و چنین مشهور است که یکنوبت درویشی
 دست ریحان بدست شیخ داده آنرا بوئیده اند و گفته اند ما
 بوجه مرگ خود از این ریحانك شنیدیم پس تهیه اسباب موت
 کرده اند و ترك افعال مرجوعه کرده و بعد از چهل روز از
 علم نقل کرده اند و این نیز میگویند که شیخ را ملازمی
 رده که تعلق خاطری با او میداشته اند و شیخ در کرمان
 رده و خبر رسانیده اند که او در شیش فوت شده شیخ بر آشفته
 و فی الحال سوار شده و بشیش رفته و برابر آن محل که این
 پسر بوده رفته اند چون بسربالین اورسیده اند گفته اند بابا تو
 را هنوز سی سال دیگر زنده میباید بود حکم الله چنین است

تو اکنون فوت میشوی و دستش گرفته او برخاسته چنین
 میگویند که حضرت شیخ در کرمان روزی با محمود فخار که
 پدر بابا فخاری نوربخشی بوده گفته اند که قبر ما تو خواهی فرو
 برد و دستی

.....
 کرمان رفته اند و تکفین ایشان میکرده اند و هر کس
 سخنی می گفته اند جمعی می گفته اند که ایشانرا در شمشکان
 برند و بعضی در بابا کمال مصلحت میدیده اند آخر گفته که
 هر چه شیخ شرف الدین حاجی بگوید که فرزند شیخ است
 چنان کنند شیخ حاجی گفته که اینمرد مشهور است بیخ
 احمد شیشی مناسب آنست که مدفنش در شیش باشد بر این مزر
 شده و ایشانرا نقل نموده اند و تمامی اکابر و اصاغر پیاد بابا
 نعش او تا شیش رفته اند چون بشیش رسیده اند دیده اند که بابا
 محمود فخار قبر شیخ تمام کرده و انتظار میکشد با او گفته اند
 که با تو که گفت که قبر شیخ اینجا فروبری گفته مدتی است
 که من در شهر بابک میباشم سه روز باشد که شبی شیخ احمد
 بر من در خواب ظاهر شد و فرمود که بموجبی که در کرمان

باتو مقرر شده باید که زود زود قبر ما را در شیش در این محل
 فرو بری و این محل را در خواب بمن نمود من همان صبح
 برخاستم و برابر بشیش آمدم چون رسیدم شنیدم که شیخ
 از عالم رفته همین محل که

.....
 بوده و در قریه سیف در شب دامادی فوت شده و بسیار بر خاطر ها
 شاق بوده و صعب نموده و مائمی غریب در گرفته و شیخ در قریه
 سیف بوده اند چون این خبر بشیخ رسیده و جزع و فزع مردمان
 دیده گرم شده و برافروخته و بر سر بالین آن جوان دویده و گفته
 بابا تورا هنوز زنده کی در عالم میباید بود میمیری بر خیز و دستش
 گرفته و برداشته و بحکم خدایتعالی بر خاسته و العهده
 علی الراوی دیگر کرامات و حالات غریبه از شیخ مشهور است
 و نقل میکنند والعلم عند الله

در ذکر اعزه اهل الله که در شهر و توابع زرند آسوده
 اند یکی از مشاهیر اولیاست حضرت قطب الاولیاء و برهان
 الاصفیاء المتعالی خواجه فقیه کریم الدین المعالی قدس سره
 العزیز چنین معروف است که ایشان از امامزاده ها اند از تابعین

و در وقتی که لشکر غز بعراق آمده و بسیار بوده اند.....

دیگری از مشاهیر اولیاء آنجا حضرت بانصرت قدسی مکن رضوان
آشیان قدوة العرفاء و اسوة الکبرا شیخ کمال الحق و الحقیقة

والدینا والدین عبدالسلام و کمال جذبه و قوت باطن ایشان
در مرتبه بوده و بیاریز بافی (۱) مشغول بوده اند و بخدمت آینده و
دو نده و مجاور و مسافر نهایت سعی و شفقت و خدمت بتقدیم
میرسانیده اند و ایشانرا فرزندان بوده اند یکی از آنها حضرت
ولایت شعاری شیخ کمال الدین حبش بوده و حضرت شیخ
عبدالسلام زرندی پسر حضرت شیخ عبدالرحمن مکی بوده اند
و ذکر مناقب و مفاخر ایشان در محل خود گفته شود القصه
حضرت خواجه فقیه ابوالمعالی با لشکر که محاربه میکرده
اند گفته اند که در این لشکر شهید خواهیم شد و شخصی که
لبهای سطر دارد و پستانهای او شیر دارد و اونگ (۲) است مارا

(۱) باریز بروزن یا نیز باصطلاح کرمان چیزی است که از ریسمان پنبه
یا موئی بافند و در آن خاک رست و آجر و خشت و سنگ ریزند و غالباً
بر پشت الاغ حمل کنند و در تهران بآن گاله گویند.

(۲) لفظ آونگ بروزن آهنگ بمعنی آویزان و آویخته و معلق است
و در اشعار اساتید و متقدمین از شعرا زیاد استعمال شده است.

شهادت میکند و بعد از آن

.....
 که ما را شهید کرده باشند رو باهی بیاید و از عقب پای ما چیزی بنخورد و همان ساعت بمیرد و او را در پائین پای ما دفن کنند و قاتل ما را نزدیک مادر دفن کنند چون لشکر غز و اسلام در هم آمیخته اند حضرت خواجه شهید شده اند و زنبور بسیار خرد پیدا شده اند و مجموع کفار را زهر زده اند و هلاک شده اند .

و رو باهی آمده و از پی پای خواجه چیزی خورده و همان جا سپرده و تسلیم شده و شخصی که ضرب بر خواجه زده خواجه فرموده که سینه برهنه کن برهنه کرده و شیر در پستان داشته القمه خواجه شهید شده و حضرت خواجه عابد بهمن نیز در خائنه خود بوده که لشکر در ریخته دعا کرده که ما را از چشم این جماعت ببوشان فی الحال صغه فرود آمده و حالا قبر ایشان پنهان است و همچنان مانده و چنین مشهور است که حضرت خواجه فقیه در کوچکی از ایشان عجایب و غرایب ظاهر میشده یکی از آن جمله آن است که معلم ایشان هر روزه

.....

 میزده و میآورده و مدتی چنین بوده - تا معلم از پی حساب رفته
 و معلوم نموده که چنین است بعد از آن بحرمت با ایشان
 سلوك مینموده - و این معنی در بحث شیخ قطب الدین حیدر
 مذکور و منسوب شده - اما میتواند بود که از هر دو این معنی
 سرزده باشد - دیگر آنکه آنچه از غریب و عجایب ظاهر
 شده نسبت با خواجه یکی آنست که در زمان حکومت پناهی
 عدالت دستگاهی احمد سلطان صوفی اغلی حاکم کرمان (۱)

(۱) احمد سلطان استاجلو بعد از واقعه جنگ چالدران که خان محمد
 استاجلو حاکم کرمان در عهد شاه اسماعیل بدست لشکر عثمانی کشته شد
 باستانداری کرمان تعیین گردید - احمد علی خان وزیری کرمانی در تاریخ
 کرمان در حوادث سال نهصد و بیست هجری مینگارد «منشور فرمانفرمایی
 کرمان بنام احمد سلطان صوفی اغلان استاجو نوشته شد و بآن جانب
 روان گردید . احمد سلطان بحکمرانی آنجا منصوب بود تا سنه نهصد
 و سی که شاه اسماعیل بآباء جلیل پیوست احمد سلطان در کرمان حکمران
 بود - در سال بعد که اوایل نهصد و سی و دو بود میانه دو قبیله جلیله
 استاجلو و روملو که مدیر مهم سلطنت و امراء آنها ایراندار بودند
 اختلافی عظیم روی داد - احمد سلطان از کرمان با سپاه بحمایطایفه
 خود بخوار ورامین و از آنجا بحوالی قزوین آمد .

متوجه بوده - در سنه خمس و ثلاثین و تسعمائه (۱) از راه بیرون
 رفته و در زمان رفتن در سقایه (۲) در خانقاه حضرت خواجه فرود
 آمده و مشایخ که بخدمت او رفته اند گفته اند نذر کردم که
 چون باز کردم شمارا رعایتی کنم و خانقاه را احیاء نمایم و از
 برکت و همت روح خواجه بمدعا رفته و باز آمده و بهمان
 سقایه فرود آمده - فاما نذری که کرده بود نداده و زیارت
 نکرده و مشایخ مترصد بوده اند که یحتمل که اظهار بی‌نماید
 ایشان بعد از ما حضری که صرف کرده اند

 يك فرسخ رفته اند اسبی که بر آن سوار شده بوده اند

(۱) نهصد و سی و پنج - از روایت سابق و تاریخ کرمان مستفاد میشود
 که تا ۹۳۲ احمد سلطان در کرمان استانداری بوده و باز در همان تاریخ
 مینویسد - « احمد سلطان در اطراف سرگشته و بی سامان همه روزه بدری
 و دیاری بود ، ممکن است این حکایت مربوط بهمان زمان سرگردانی
 وی بوده باشد - و چون حکایت و موضوع مذکور در متن مربوط بزمان
 صاحب کتاب است دلیلی برای تکذیبش نداریم .

(۲) سقایه با ضم سین آنچیزی است که برای جمع کردن آب بنا میشود
 یعنی آب انبار و با کسر سین و فتح آن موضع سقایه است .

خسبیده اسپ دیگر سوار شده و تا بد آهو که موضعی است
 نزدیک بدو فرسخ آن اسپ نیز خسبیده - سلطان دانسته که
 نتیجه تقصیر است که کرده و روح خواجه مانع راه او شده
 فی الحال باعلی بیک ایشیک آغاسی باز گشته و دودانکی (۱)
 از شب رفته بوده که بدر خانقاه آمده و بادب در خانقاه زده اند و
 چون شیخ فتح الله و ولد بیرون آمده اند سلطان تواضع بسیار
 کرده وضو ساخته و بزیارت رفته و پهن در پائین قبر خواجه
 خسبیده و چوب حق فرموده که بر او زده اند و یک هزار دینار
 نقد بشیخ داده و تواضع و ملائمت بسیار نموده و دست شیخ و ولد
 میبوسیده و فرموده که بشهر آئید که من موضع بهلنج که
 گفته بوده اند که وقف است بر خانقاه بیرون آورم و بعد از
 آن سلامت بشهر آمده اند و کاتب این معنی خوب تحقیق
 نموده و از امانا استماع کرده و واقعاً غریب روحی فیاض
 است و هر کس که متوجه روح بزرگوار ایشان شد البته
 بمقصود میرسد
 زیاده از آنست که

(۱) باید مراد آن باشد که ثلثی از شب گذشته بوده زیرا که دانگ شش
 يك هر چیزی است که بر آن اطلاق شود و دو دانگ ثلث میشود.

انجام پذیر گردد در ذکر احوال حضرت قطب الزمان شیخ نورالحق والحقیقه والیدین عبدالرحمن علیه الرحمة والغفران چنین مشهور است که حضرت شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوبکر مکی بوده و در زرند مدتهای مدید ساکن بوده اند و احوال عالی داشته اند و کسی بر حال ایشان مطلع نمی بوده یکنوبت حضرت قطب الا ولیاء والاصفیاء شیخ قطب الدین عبدالسلام ماهانی با ایشان صحبت داشته اند و قدری لقا (۱) بر سبیل سوغاتی و تحفه با خود داشته اند چون آنرا در مجلس حاضر کرده اند شیخ عبدالرحمن پرسیده اند که این چیست گفته اند لقا است کنایت از آنست که از لقاء الله حظی بشمارسد و یک لقا بدست خود بر داشته و بدست شیخ داده اند و فرموده اند که اینرا بخورید که نطفه شود سبب ایجاد فرزندی قابل که نام مابا او

(۱) لقا که بر وزن سقا تلفظ میشود نوعی از امروود و گلابی است - در لغات معموله عربی - ترکی و نیز فارسی این لفظ ضبط نشده ولی در قرای کرمان گفته میشود و متداول است - امروودی که بدان جورس گویند از ردیف همان لقا یا عین آنست که سبز و نارس از شاخه درخت بیفتد و در نهایت سختی است پس از چند روز که آنرا روی جو گذارند میرسد و در نهایت امتیاز میشود - بهر حال لقا از بهترین انواع گلابیها بشمار میرود.

حواله است اورا سمی^۱ ما کنید و چون ایشان رفته اند و حضرت
شیخ لقارا نوشیده اند سبب ایجاد شیخ

.....
حلی ظاهر شده و بآسانی وضع شده و او را شیخ عبدالسلام
نام کرده اند و در کوچکی عجایب و غرایب بسیار از وی
بظهور می آمده یکی آنست که چون شیخ عبدالسلام هفت ساله
شده اند یکروز در در خانقاه بر دیواری سوار شده و هر دو
پا را بر دیوار زده است که هین برو فی الحال وصله از دیوار
جدا شده و چند قدم رفته حضرت شیخ عبدالرحمن در عالم معنی
یافته بیرون دویده اند و بر دیوار هی زده اند که سخن کوچکن
نشوی و دیوار باز ایستاده و چون بحد بلوغ و تکلیف رسیده اند
و پدر ایشان از عالم رفته نقدی که بوده بایشان سپرده اند و
از ایشان خوارق عادات بسیار سر میزده یکی آنست که بعد
از مدتی که سلوك کشیده اند و زحمت برده اند ایشان را میل
سیر شهر کرمان شده با بعضی از مریدان و محبتان باندرون
شهر آمده اند و در همان نزدیک دروازه که باندرون می آمدند
دکان کوزه گری بوده ایشان تعجب نموده اند که هرگز ندیده

بودند مریدان گفته‌اند که شیخا پیشتر آئید تا بیشتر بینید

.....

گفته‌اند که این تنك را بستان و بازگشته‌اند چون بزرند آمده آن تنك را پر آب کرده‌اند و در برابر خود نهاده‌اند و نه ماه آب نیاشامیده‌اند از آنکه نفس ایشان را باین تنك خوش آمده و بعد از نه ماه حضرت سید قطب‌الدین دیده‌بان که در رفسنجان آسوده‌اند بایشان خبر فرستاده‌اند که آب بخور و اگر نه ما از حرارت تو از این دیار میرویم ایشان آب خورده‌اند و دیگر آنکه شیخ داود نامی که بر در مسجد جامع زرند آسوده غلامی مکاری بوده و او را تعلق خاطری بعورتی پیدا شده آن عورت گفته که قوم من در خراسان میباشد اگر مرا بخراسان بری باتو یکی شوم شیخ داود او را بخراسان برده و در راه زحمت بسیار کشیده و هر چند استدعا میکرده قبول نمی‌نموده و چون بخراسان رسیده‌اند شیخ داود مبالغه میکرده که اکنون وقت می‌گذرد عورت قبول کرده از جمله يك روز شیخ داود بمحلی بلند فرود آورده بوده بصحبت اورفته و گفته

که میروم که خود را بیارایم و باز آیم شیخ را.....

..... که این عورت

فقیر میل ندارد و در پی تقلیدی افتاده بیا و از این مقام بگذر

و طمع بر کن چون نهی نفس بر خاطر او متمکن گشته او

را عروجی و حضوری دست داده چنانکه خود را نمی شایسته

که ضبط نماید از آن بالا خانه پرواز کرده و در سربانان (۱)

زرنند فرود می آید بر میخیزد و باندرون زرنند متوجه میشود

در راه حضرت شیخ عبدالسلام زرنندی میرسد شیخ میفرماید

که داود مبارکت باد برو گرمکی در این سر راه است او را

دفع کن و بیا تا صحبت داریم در آن ایام ازدهائی در آن سر

راه پیدا شده بود که راه در بند شده بود شیخ داود بهمان نشاءه

و گرمی که در سر داشته ازدها را فرو میبرد چون یکمرتبه

بعالم صحو (۲) می آید حرارت بر او اثر میکند دهان در آب

جوی می نهد و آب جوی را میکشد آب از بالا می افتد •

(۱) محلی است میان راه زرنند (هیجده فرسنگی شهر کرمان) برآور

سی فرسخی آن شهر که اکنون هم بنام سربنان باضم باء خوانده میشود.

(۲) صحو مانند محو بمعنی هوشیار شدن و افاقه از مستی است و درغیاث

اللغات آنرا باصطلاح صوفیه بمعنی گم و نابود کردن اوصاف آورده.

دهقان بالا میروند که شخصی دهان در آب این جوی نهاده و تمامی در دهان او میروند و خوف میکنند و خبر بمردم میرسانند شیخ عبدالسلام با یکی از مریدان میگوید که برو و مبارك را بگیر و بیاور که رسوائی میشود مرید میروند...
 زنان میآید شیخ میفرماید که داود کرمکی فرو برده این همه حرارت چیست و انلك ماست گاوی باو میدهند - حرارت او تسکین می یابد و از دها وصله وصله از او می افتد و بعد از آن چون حال شیخ داود در زبانها میافتد و آشکار میگردد از عالم میروند و قبر او در بیرون مسجد زرنند واقع است در مقابل مسجد و علامات در سر قبر او کرده اند و مرتبه عالی داشته اند.

دیگر از احوال شیخ عبدالسلام آنست که حضرت شاه نعمت الله ولی قدس سرّه بزرند جهت دیدن ایشان آمده اند و با ایشان در گنبد بزرگ خانقاه شیخ عبدالسلام زرنندی که بگنبد شیخ حبشی مشهور است يك صباح تاپسین^(۱) صحبت داشته اند

(۱) پسین برون غمین در اکثر کتب لغات پارسی ضبط نشده ولی در کرمان بسیار مصطلح و متداول است و بمعنی ساعت آخر عصر و نزدیک غروب میباشد و وقتی که عامه گویند از صبح تاپسین مقصودشان غروب است.

و هیچ حرف در میان نبوده آخر شیخ عبدالسلام سر بر زمین نهاده اند. و بعالم صحو آمده اند پس وداع کرده اند بعضی از مریدان سؤال کرده اند که سبب چه بود که با حضرت شاه سخن نگفتید و بعد از آن سر بر زمین نهادید گفته اند که در ایشان سیری کردیم تا آخر ایشان را بکنار دریا رسانیدیم که غرق نمائیم حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله ظاهر شدند و فرمودند که با فرزند من چنین میکنی من از حیای آن حضرت برو در افتادم و حضرت شاه چیزی از موضع ریا زرنند (۱) خریده اند و وقف کرده اند بر خانقاه شیخ عبدالسلام مذکور وقفیه بخط شریف خود نوشته اند تسلیم نموده اند و فرموده اند که این داخل و مزید خانقاه شما باشد و سوار شده اند اما حضرت شیخ عبدالسلام زرنندی با شیخ حبش گفته اند که چند قدمی در خدمت شاه برو تا تورا چیزی بخشد شیخ حبش در خدمت ایشان میرفته اند شاه فرموده اند که شیخ زاده پدر تو چندان

(۱) چنین قریه بدین نام امروز در زرنند کرمان گویا نباشد و غالباً قنوت و قرائی که خراب میشود و از میان می رود پس از چندی بر فرض هم که باز آباد شود بنام دیگر شهرت میابد.



تصویر حضرت شاه نعمت الله ولی کرمانی که از نقاشی قدیم
(شاید مربوط بزمان شاه) گرفته شده .

دارد که شمارا بدیگری احتیاج نیست و ایشان را باز گردانیده اند
و مشهور است که ایشان در ایام صغرسن که بمکتب میرفته اند
معلم ایشانرا فلوس^(۱) میداده و از عقب روغن چراغ میفرستاده

(۱) فلوس بروزن دروس و نیز افلس با ضم لام بروزن انفس جمع
فلس با فتح فاء و سکون لام است که بمعنی سکه مسی باشد و صاحب
کتاب در اینجا ازان مطلق پول را اراده داشته است .

ایشان زر را بفقرا و ایتم میداده و ظرفی که جهت روغن برده در آب میزده و بخانه معلم میبرده بعد از چند وقت که حضرت شیخ این کار میکرده اند معلم این مضمون را واقف و بواجبی خاطر نشان معلم میگرد بعد از آن با شیخ بادب و بحرمت سلوک مینماید و مشهور است که ایشان را مرتبه حواله شده و سبب آن بود که در زمان قحط و تنگی عورتی در رستاق زرند فوت شده و مردم بواسطه قحط و طاعون بحال او نمی پرداخته اند روزی که برفی عظیم افتاده بود شیخ يك سر عوامل داشته برداشته و متوجه آن محل شده و انعورت میته را بر عوامل بار کرده و بزرند آورده و بسیار جسته اند تا غسله را یافته اند و او را غسل داده اند و بقبر رسانیده اند چون این عورت را بخاك سپرده اند مرتبه بایشان حواله شده و باندك وقتی از دنیا رحلت فرموده اند دیگر معروف است که حضرت شیخ عبدالسلام که خانقاه میساخته اند در ریا خشت زده اند و آنمقدار مردم حشر^(۱) بوده اند که خشت در ریا بدست مرد داده اند و در خانقاه بر کار می انداخته اند و شیخ بدست استاد میداده و شیخ حبش

(۱) حشر با فتح حا ، و شین بروزن بشر بمعنی گروه و انبوه است .

درب دست پدر بوده و خشت بدست ایشان میداده اند یکنوبت
 شیخ خشتی در دست داشته نگاه داشته اند از پای کار تا بریا
 همه خشتها در دستها مانده و شیخ باینوسیله تربیت پسر خود
 فرموده اند که خانقاهداری این معنی دارد که تا از دست میدهی
 دیگر میرسد و هر گاه که نگاه داشتی در بند شد پس هر چه
 از این دست رسد از آن دست بیرون میباید داد که دیگر میرسد
 و آن خانقاه بعرق جبین تمام کرده اند و هر چه میرسیده صرف
 درویشان و غریبان و آئینده و رونده بوده و کمالات ایشان بیرون
 از حد و حصر است والله اعلم.

در ذکر مناقب امام زاده ها و اولیاء و مجاذیب که در حوالی
 زرند (۱) تا بر فسنجان و رودان (۲) آسوده اند چنین مشهور است

-
- (۱) زرند که مکرراً در این کتاب نام آن ذکر شده در هیجده فرسنگی
 کرمان در میان شهر کرمان و راور در جنوب خاک خراسان واقع است
 و تلفظ آن با زرند ساوه فرق ندارد. دهستان مفصلی است مشتمل
 بر چهل و شش قریه و اگر قرای کوهستانی شرقی و غربی ملحق بآنرا
 نیز بشمار آرند دو سه برابر آنچه ذکر شد خواهد بود. مرکز دهستان
 نیز زرند نامیده میشود. و از قدیم فقهاء و عرفای چندی داشته است.
- (۲) رودان بوزن سودان دهستانی است مشتمل بر شانزده قریه. از
 ملحقات و توابع بندر عباس و جزو خاک استان هشتم محسوب است.

که در ازمنه سالفه عراق را اکثر لشکر غزداشته‌اند و ایشان مشرک بوده‌اند و آخر جمعی از امامزاده‌ها و تابعین^(۱) و بزرگان بعزم تسخیر ایشان باین محال افتاده‌اند و در توابع و حوالی یزد و غیره محاربه عظیمه واقع شده و بسیاری از امامزاده‌ها و بزرگان شهید شده‌اند و بهر جا مدفون و منتشر گشته‌اند از جمله امامزاده‌ها یکی به بهمنان زرند افتاده و زخم داشته و در آنجا فوت شده و اسم ایشان امام بها^(۲) دین است

(۱) تابعین در اصطلاح بکسانی در صدر اسلام اطلاق میشد که مانند صحابه حضرت رسول اکرم ص خود بخدمت آن بزرگوار مشرف نشده بودند ولی درک زمان يك یا چند نفر از صحابه پیغمبر را کرده و از ایشان حدیث و احکام نبوی را شنیده بودند .

خلاصه تابعین در قرن اول و بعضی از ایشان در نیمه اول قرن دوم میزیسته‌اند و در آن موقع نام غز در تواریخ دیده نشده که آمده باشند و بر حدود گرمسیرهای کرمان استیلاء یافته باشند مگر اینکه احتمال دهیم که مردمان نواحی کرمان بعد از دیدن ستمگریها از غزن و مرعوب شدن از ایشان در اواخر قرن ششم اقوام مهاجم و متعددی مشرک قبل از آنانرا هم مجازاً باین نام خوانده باشند - این نوع مسامحه بعید نمی‌نماید و نظایری برای آن میتوان در تواریخ یافت .

(۲) بنام بهمنان در زرند که آن را مدفن امامزاده معرفی کرده اینک گویا محلی نیست ولی در قرای زرند بهاء آباد وجود دارد - بعید نیست که نام اول بمناسبت لقب امامزاده بدین صورت در آمده باشد - و در هر صورت این جز حدسی پیش نیست .

و در سیریز (۱) اما مزاده شهید شده اند که اسم ایشان امام جعفر بوده و در صبران امام حمزه و خواجه ابورضا که پیر حضرت خواجه ابوسعید بوده و در راه زرند و نزدیک داهومد فونست و مشهور است که حضرت خواجه ابورضا هنوز جوان بوده اند که شهید شده اند و مظهر جلال بوده اند و هنوز جلالت بارواح ایشان هست و بعد از وفات ایشان مجرب است که هر که از مقابل مزار ایشان میگذرد و از مر کب فرو نمی آید البته خطائی میخورد و این سالهاست که بتجربه معلوم شده مگر کسی که نداند و بسلامت بگذرد دیگر حضرت شیخ حسین قفسی است که در طوغرد (۲) در قفس بوده اند و ریاضت و مجاهده ایشان در قفس بوده و آن قفس تا اوایل قحط بوده و در طوغرد و بعضی گفته اند که ایشان در قفس بوده اند و از مسافتی بعیده ناگاه با قفس

(۱) سیریز بروزن نیریز از نواحی زرند و دهستانهای کرمان است - دهستانی است مشتمل بر دوازده ده که یکی از آن قری سیریز خوانده میشود و سه چهار قریه دیگر از آن دهستان نام خاصی دارد و علاوه اضافه بلفظ سیریز میشود مانند دهنو سیریز - سنگ سیریز و غیره .

(۲) در نواحی زرند اینک قریه بنام طوغرد گویا وجود ندارد - و بعید نیست که این لفظ مخفف طغر لجرد باشد که از دهستانهای معروف آن ناحیه است .

پرواز کرده اند و در طوغرد فرود آمده اند علی اختلاف الاقوال دیگر خواجه حسن مجلس است که در زرند آسوده اند و وجه تسمیه او باین آنست که ایشانرا یکنوبت در هژده مجلس دیده بودند که حاضر شده اند و حال آنکه از خانه خود بیرون نیامده بودند و خواجه حسن اسم ایشان است و ظاهر ابدال (۱) بوده باشند - دیگر خواجه عابد بهمن اند که در زرند آسوده اند و مدفن ایشان در صفاست که سقف آن بر سر ایشان فتاده بارادت ایشان چنانکه گذشت والعلم عندالله تعالی در ذکر محامد و مفاخر اهل الله که در رفسنجان و رودان و توابع آسوده اند اما در رفسنجان حضرت ولی الرحمن سید قطب الدین حسین دیده بانند قدس سره و سیادت و کمال و افاضت و افادت ایشان زیاده از آنست که در حیز عبارت گنجد و چنین میگویند که در آن ایام که حضرت شیخ عبدالسلام زرندی نه ماه آب نخورده اند ایشان اشارت و مبالغه کرده اند که آب

(۱) ابدال بر وزن ابطال (با فتح الف و سکون باء) باعتقاد عرفا و متصوفه گروهی از اولیاء اللهند که عده ایشان هفتاد نفر است - خداوند عالمرا بوجود ایشان نگاهداشته - و چون یکی از ایشان از دنیا رحلت کند دیگری از مؤمنین خاص بجا و مقام وی ارتقا یابد . و کوچک ابدال باصطلاح مرید درویش و قلندر را گویند .

خورده اند چنانکه از پیش گذشت و سبب فوت ایشان آنست که بعد از آنکه حضرت شیخ احمد خیاط گفته بودند که گر گ دیوانه او را بزند در همان روز گرگی ظاهر شد و قصد سید قطب الدین حسین کرده و مریدان مانع شده اند فرمودند که او را بگذارید و جهت ما آمده است و انگشت در دهان او نهاده است . که او زخم زده و بآن از عالم رفته اند و تفصیل این در ذکراحوال حضرت شیخ احمد خیاط مذکور خواهد شد دیگر در **رودان حضرت قطب الاولیاء فی المنزلین شیخ جمال الدین احمد المشتهر ابو الحسین قدس سره العزیز** و چنین مشهور است که ایشان از امامزاده ها و بزرگان بوده اند که بتسخیر مردم غز و رودان افتاده اند و بعد از فتح در آنجا مانده اند اما اصح آنست که ایشان بعد از زمان ملک تورانشاه از کرمان برودان رفته اند و در آنجا ساکن شده اند - دیگر شیخ محمد غازی است که از جمله اولیاء رودان است و در رودان بسیار بزرگان آسوده اند که مشهور و معروف نیستند و چنین میگویند که صحابه ای از مکه بیرون آمده عبدالله نام بنیت غزای مردم غز و در رودان پیری ضعیف محمد نام با او متفق شده و مردم آنجا را با سلام

در آورده اند و آن پیر موسوم به محمد غازی شده و از زمان شیخ محمد غازی که باصحابی اهل الله رودان را باسلام ترغیب نموده اند تخمیناً تا زمان تحریر این تذکار هفتصد سال خواهد بود (۱) و چنین میگویند که حضرت شیخ ابوالحسین که در کرمان بوده اند در زمان ملك عادل بوده و ملك از جمله مریدان آنحضرت بوده اند و ایشان را خانقاهی در محله سه شنبهی بوده که حالا بعضی از جدران و حیطان (۲) آن مانده و حمام سلفر که بنا نهاده اند چیزی از خانقاه مذکور داخل حمام شده - و مشهور است که حضرت شیخ در روز صباح درمکه امامت خلایق میکرده اند و نماز عصر میگذاردند (۳) و گاهی که در رودان پرسه بیرون میرده اند بعضی منکران و حاسدان خاك و خا کستر در زنبیل ایشان میریخته اند و بی ادبیا میکرده اند

(۱) اگر تاریخی را که در متن ذکر کرده مقرون بصحت باشد موضوع مربوط میشود باوایل قرن سوم هجری - که در این صورت عبدالله نام مذکور امکان ندارد که از صحابه بوده باشد بلکه از احفاد یکی از صحابه نبی اکرم ص بوده - و اشکال وجود غز هم چنانکه قبلاً در حواشی بدان اشاره کردیم باز باقی خواهد بود .

(۲) حیطان بر وزن نیران جمع حایط است که دیوار خانه باشد .

(۳) کذا فی الاصل - شاید کلمه یا کلماتی از مطلب افتاده باشد .

ایشان بحلم و لطف بایشان سلوك مینموده اند از جمله مشهور است که يك نوبت سك بچه از سوراخ دیواری در زنبیل ایشان انداخته اند و حالا آن سوراخ هست و عصای ایشان نیز که با سنك شده اثر آن مانده و ایشانرا سخنان دلنشین و عبارات متین از منظومات و منشورات بسیار است و این قطعه از جمله مقولات لطیفه ایشان است که در باب رودان فرموده اند **والله مارودان داراقامة (۱)** و چنین معروف است که شیخ ابوالحسین وقتی از رودان خیال مسافرت کردند و حلیله ایشان با ایشان گفته اند که تو میروی و فرزندان بی سامانند و توشه ندارند شیخ گفته که حال اینمقدار آرد در خانه هست صرف نمائید آنروز که طاس بر بن خم آرد خورد و آواز او بر آمد من خود را میرسانم گویند بعد از مدتی در وقتی که ایشان آب بردست پیر خود میکرده اند آواز طاس بگوش ایشان رسیده پیرایشان گفته اند .

« ابوالحسین آواز طاس شنیدی، ترا رخصت است خود را برسان » ایشان صبحی خود را رسانیده اند یا چاشتی علی اختلاف -

(۱) قسم بخدا نیست رودان خانه و جای ماندن .

الاقوال و چون رسیده اند عورت ایشان نان می پخت و دو دختر و يك پسر داشته اند دختر با همسایگان بحمام رفته بودند و پسر در خانه نبوده شیخ که باندرون خانه آمده با عورت گفته که خود را نيك رسانیدیم گفته بلی همین آرد مانده بود که بنان کردم شیخ پرسیدند که دختران کجا رفته اند گفته اند بحمام گفت با که رفته اند گفته که با همسایگان شیخ رابطش در حرکت آمده گفته اند زود باش و کفن ایشان راست کن عورت جزعی نموده شیخ گفته اند این زمان گفته شد و کار از دست رفت پس برخاسته اند و کفن ایشان راست کرده اند دختران که از حمام آمده اند بر کنار شیخ تسلیم شده اند پس بتجهیز و تکفین مشغول شده اند که پسر شیخ از بیرون باندرون خانه آمده و احوال پرسیده و والده اش احوال گفته و گریان بوده شیخ زاده با پدر گفته که چه معنی دارد که نورسیده چند را ضایع کردی شیخ در بطش آمده اند گفته بر و در زمین فروروشیخ زاده نیز در غضب بوده گفته توهم بدرد اشکم بمیر پس شیخ زاده در چرخ آمده و چرخ زنان میرفته تا نزدیک شهر بابک رسیده

و بقریه که مشهور است بکل فرو (۱) رفته و وجه تسمیه
 آنموضع بسبب این بوده که حالا بهمان مشهور است و حضرت شیخ
 بدرد شکم مرده نقل کرده اند و مراتب ایشان زیاده از گفتن و
 نوشتن است و دیگر در رودان اهل الله بسیار ندیکی از آن جمله
 حضرت عرفان شعاری قدسی آثاری شیخ تاج الدین ابن
 شیخ علی ملیح است و وجه تسمیه بملیح آنست که بعد از آنکه
 ایشان مدتی در خدمت شیخ کبیر بوده اند و عادت حضرت شیخ
 آن بوده که هر روز از صباح تا قریب چاشت در پس پرده به توجه
 و مراقبت مشغول بوده اند و شیخ تاج الدین علی ملیح ابریق
 و طشت بدست داشته و متوجه خدمتی بوده از جانب پیر ناگاه
 چنان یافته که حضرت شیخ غایب شده اند و در جایگاه ایشان
 اندك آب صافی یافته اند که بوده و بر سجاده ایشان متحرك
 میبوده و تعجب نموده بعد از لمحه که شیخ کبیر با محل خود
 توجه نموده و ظاهر شده اند از شیخ مذکور استنطاقی فرموده
 ایشان چنانکه دیده اند شیخ سه نوبت دست بردوش ایشان زده
 گفته اند ملیح ملیح ملیح بعد از آن سوگند یاد نموده اند که مرا

(۱) در ناحیه شهر بابک که سابقاً جزو بلوکات کرمان محسوب میشد
 ویش از شصت قریه دارد اینک بدین نام گویا قریه وجود ندارد.

حالی دست داد که خود را نتوانستم نگاه داشت و تحمل و تمکین نداشتم و از هیبت آب شدم و حضرت شیخ تاج الدین علی ملیح خلیفه زاده بوده اند و بخدمت حضرت شیخ کبیر آمده اند ایشان را ریاضات و مجاهدات شاقه فرموده اند تا حکومت و سروری از دماغ ایشان برود و بعد از آن مدتی خدمت او این بوده که کلوخ مزبله درویشان ترتیب میکرده و درروی خود میمالیده تا نرم میشده تا آنکه یکصباح پیرا بآن شکل یافته اند که مذکور شد و کار ایشان تمام شده.

در ذکر مناقب و مآثر حضرت عارف ربانی و مرشد صمدانی شیخ برهان الحق فی الحقیقة والدینا والدین محمد الکوبنایی (۱) قدس سره العزیز ایشان از اکابر اولیاء و

(۱) ولادت این عارف آنسانکه از قراین برمیآید باید در قرن ششم هجری باشد یکی از قراین روایت صاحب همین کتاب است در صفحات اول کتاب که چنین نگاشته «هرچند حضرت شیخ برهان الدین کوبنایی در کودکی در وقتی که در گهواره بوده اند نظر از خواجه فقیه ابوالمعالی زرنندی یافته اند» و در جای دیگر خواجه فقیه ابوالمعالی راجزو شهداء در جهاد بالشکر غز معرفی کرده - و آن جنگها غالباً در قرن ششم خاصه نیمه دوم قرن ششم در حدود کرمان واقع شده است

يك برهان الدین کوبنایی دیگر را بنام احمد و کنیه ابی نصر صاحب تاریخ سلاجقه کرمان ذکر کرده که در نیمه اول قرن ششم میزیسته که

سلطان الاصفیاء و اتقیاء بوده اند - و پیرایشان در طریقت حضرت
خواجه ابورضا بوده اند و کمال ایشان در نهایت بوده و چنین مشهور
است که آن حضرت را گله گوسفند بوده که صباح آنرا رها
میکرده اند و بصرحرا میرفته اند و تاشب چرامیکرده اند و شب با
منزل میآمده اند و کسی جرئت آن نداشته که یکی را از آن متصرف
شود و در آن ایام پلنگو^(۲) نامی بوده که قطاع الطريق میبوده و
مردم از وی در زحمت بوده اند با حضرت شیخ میگفته اند که این

نسبت وی با این برهان الدین و اینکه محمد بن ابراهیم صاحب تاریخ در نام
وی اشتباه کرده یا نکرده بطور تحقیق معلوم نشد و در صدد تحقیق هم نبودیم
بهر حال برهان الدین محمد عارفی بزرگ و صاحب عنوان بوده قبر وی
در طرف شرقی کوهبنان بالای اراضی معروف بصحرای جزیره در
پائین کوهبنان قدیم واقع است و قبلا موقوفاتی نیز داشته که اندکی
از آن باقی مانده - یعنی کمی از آب معروف به ایروارین (با فتح
الف و ضم پ و سکون راء و فتح راء دوم و سکون یاء و نون) علیا از آن
موقوفات برای برای مزار شیخ باقی مانده

در محلی که شیخ برهان الدین مدفون است سابقاً قبور بسیاری از عرفا
و فقها بوده و عقیده عامه اهالی از قدیم بر این بوده که در خانقاه مدفون
شیخ هفتاد یا هشتاد تن از اولیاء مدفونند

متأسفانه اکثر آن قبور بواسطه طمع نااهلان بسنگهای مرمر آن از
خرابی و ویرانی مصون نمانده است

(۲) واویلنگو مطابق اصطلاح کرمان و توابع علامت تصغیر است

را از سر مسلمانان باز میباید کرد - میفرموده اند که تا پلنگو کار ما ندارد ما هم کار باو نداریم يك نوبت بگوسفندان شیخ رسیده و از گرسنگی بسیار که برو واقع بوده يك گوسفند حضرت شیخ را از کله گرفته - شیخ همان ساعت با مریدان گفته اند که پلنگو نام دستبردی نموده - ما هم روی دستی باو بنمائیم چون دو روزی از آن گذشته يك صباحی بابا عاجز نامی تنك آبی بر سر چوبی داشته و برآه میرفته - پلنگو رسیده و آن تنك از او گرفته و اندك توشه که داشته هم بهمین طریق و او را پاره راه همراه برده - بعد از آنکه پاره راه رفته در گوشه فرود آمده و توشه و آب بابای پیر صرف میکرده و از بابا حسابی بر نمیگرفته - بابا يك سوزنی با تیغوثی (۱) کند داشته بادل خود گفته که این مردی بداست و همه کس از دست او در زحمتند و تو مردی که عمر خود گذرانیدی این تیغوثی که داری خوش دلیر برگردن او میباید زد که یحتمل کاری یکند یا اقلأ مجروح گردد. اگر تو را بکشد شهید باشی - بدین خرم شده و برجسته و تیغو را برگردن اوزده بحکم خدای

(۱) تیغو یعنی تیغ کوچک

تعالی پلنگو عاجز شده و نتوانسته که دفع قصد بابا کند و مغلوب شده و مرده پس بزحمت بسیار سر او جدا کرده و بر آن چوب بسته و باندرون کوبنان آورده و مردم مرید اعتقاد شده دیگر مشهور است که حضرت شیخ در صومعه که دریای کوه است (۱) در آنجا با حضرت خضر داریم صحبت میداشته اند و کاتب حقیر که از خاک نشینان آستان آنحضرت است در سالی که بزیارت ایشان رفته بود و خاک تربت ایشان را شرایط تقبیل مرعی داشته بود هیچ دست لافی (۲) و ترجمانی نداشت - مخادیم و سکان آنجا گفتند که چندبیتی بطریق ترجمان (۳) و سمت

(۱) در نزدیکی کوبنان دریای کوهی که معروف بکوه خانقاه است هنوز محلی است باندازه اطاقی که از کوه در آورده اند و معروف بخواجه خضر است و سابقاً محل عبادت شیخ برهان الدین بوده
(۲) دست لاف - بمعنی سودا و معامله اول معروفی گفته «دست لافی که جور او کرده گرداز بحروکان بر آورده» - ظهوری گفته «تاشب در سودای طرب بسته شود. با غم روزی که دست لافی نکنم» فرهنگ انجمن آرا

(۳) ترجمان بروزن نردبان کسی را گویند که لغتی را از زبانی بزبان دیگر ترجمه کند و این لفظ عربی است و اصل آن در فارسی تر زبان بوده آنرا نیز معرب کرده اند ترزفان گفته اند ولی در فارسی نیز باء و فاء تبدیل میابند - چنانکه حکیم سوزنی گفته شعر :
وصف تو آنست کز زفان تو گفتم من بمیان راست ترزفان بیانم
فرهنگ انجمن آرا .

تحت اللسانی که در میان ارباب طریق مصطح است میباید گفت - پس کاتب سخن قبول نموده بعضی سخنان گفت و قبول نمودند امید که مقبول روح پر فتوح حضرت شیخ نیز بوده باشد و آن این است .

هر کوسر نیاز بر این آستان نهاد
ابواب فیض حضرت سلطان برو گشاد
هشدار خواجه و بنه از سر غرور کبر
میباش خاک در که سلطان باعتقاد
میدان یقین که چا کری حضرتش بسر
بهتر بود ز سلطنت ملک کیقباد
برهان چه حاجتست بسلطان نیش که هست
در زیر طوق خدمت او گردن عباد
گر خاک تربتش بکنی سرمه بصر
ما زال نور عینک قطالی التناد (۱)
قبل تراب روضه برهان اولیا
سلطان ملک دینی و دین هادی رشاد

(۱) کذا فی الاصل - که خالی از اشتباه نیست و شاید قبل از لفظ لی همزه داشته والی التناد بوده و رویهمرفته شعر یارسی و مصرعهای عربی صاحب کتاب اگر هم غلط نداشته باشد خیلی متوسط است .

شیخ جهان پناه که سلطان عالم است
 دارندرو بدر گهش ارباب هر بلاد
 مارا چه حد آنکه دم از خدمتت زنیم
 یا ملجاء الخلايق یا ملهم السداد
 خرم کسی که از همه عالم بریده است
 برخاک در که تو نهد روی اعتضاد
 محرابی شکسته بدر گاهت آمده
 بر ذیل همت تو زده دست اعتقاد
 نومید گر نگردد ازین باب دور نیست
 یا من بك اعتقاد و یا من بك اعتماد
 رباعی

خواهی که شوی عزیز در دینی و دین
 در زیر نگین در آوری روی زمین
 باید که همیشه استعانت جوئی
 از باطن پاک شیخ برهان الدین

دیگر اعزه که در ان محال متبر که آسوده اند یکی از آنها

سید سلیمان (۱) است و دیگر حضرت شیخ تقی الدین فوزی (۲)

دیگر شیخ محمد حاجی است و ایشان بسیار بزرگ بوده اند و

چنین مشهور است که يك نوبت گذار ایشان بر موضع شاد کام (۳)

که یکی از مواضع کوبنان است افتاده و میانه روزی بوده

که بصحرای زراعت آنجا رسیده اند و کودکی در سر غله بوده

و گنجشك را از غله بیرون میکرده چون در آنجا گنجشك

بسیار می بوده و حرارت بر شیخ اثر کرده بوده . با كودك گفته اند

که بابا آبی بیاور که بخوریم كودك گفته که من لمحہ غافل

نمی توانم بود که گنجشك خرابی میکند چون زراعت ما

اند کست و گنجشك بسیار شیخ گرم شده اند و گفته اند تو برو

آب بیاور که گنجشك غله نمیخورد كودك دویده و آبی جهت

(۱) قبر این سید و امامزاده در يك کیلومتری یا دو کیلومتری مزار

شیخ برهان الدین در محلی است بر سمت غربی کوبنان در اراضی مشهور

به هنو و اهالی او را امامزاده سلیمان شاه نامند و مانند عامه اهالی اکثر

قرای ایران وی را برادر امام رضا ص انکارند .

(۲) فوز بروزن روز - محلی است بسیار خوش آب و هوا که گردو و

گیلاس آن امتیاز و شهرت دارد تا کوه بنان پنج فرسنگ و تاراو

هفت فرسخ مسافت وارد - و تقریباً در سمت شرقی کوبنان واقع است

(۳) شاد کام سابقاً جزو توابع کوبنان و اینک از ملحقات بافق بشمار

میرود و در سابق بافق و بهاباد هم از توابع کوبنان محسوب بوده .

شیخ آورده از آن روز غله آنجا را مطلقاً گنجشک و هیچ پرنده
 نمیخورد بعد از آنحضرت شیخ اشارت کرده اند با کلاغی که
 در انصحر حاضر بوده که ما بعهده تو کردیم که هیچ جانور را
 نگذاری که درین صحرا خرابی کند حال از آنروز تا اکنون
 یکجفت کلاغ زیاده در آنموضع نمی باشد که جانور کی از آنحوالی
 پیدا شد او را میزنند و بیرون میکنند و بچهای خود را نیز
 که بزرگ شدند میزنند تا آواره می نمایند و حال معلوم نیست
 که همان دو کلاغند که حضرت شیخ ایشان را واداشته یا از
 بچه های ایشانند اما زیاده از این یکجفت کلاغ در آنموضع نیست
 و گنجشک بسیار می باشد و مطلقاً غله آنجا نمیخورند این یک
 خرق عادتست که از حضرت شیخ سرزده و مشهور مانده دیگر
 کرامات ایشان بسیار بوده یکی دیگر شیخ احمد خیاط است
 و شرح احوال ایشان بتحریر اتمام نمییابد و چنین معروفست
 که پسر شیخ احمد خیاط در مجلسی سماع میکرد و آستین
 او بر چشم سید قطب الدین حسین دیده بان خورده و ایشان
 را بطش در حرکت آمده فرموده اند که برو بمیر شیخ زاده در
 مجلس فوت شده چون خبر بشیخ احمد رسیده گفته او را بگرك

دیوانه حواله کردیم سید قطب الدین حسین گفته که او بدرد شکم بمیرد همان روز شیخ احمد از عالم رفته و سید قطب الدین حسین در میان مریدان نشسته بوده گرگی دیوانه پیدا شده و قصد سید میکرد مریدان مانع شده اند فرموده که او را بگذارید که بعشق ما آمده پس انگشت خود در دهان گرك نهاده و گرك آنرا گزیده و بان جراحت از عالم رفته و قبر حضرت شیخ احمد خیاط در حصن (۱) است و مشهور و معروفست و کمالات و کرامات ایشان بسیار است.

در ذکر بعضی شمایم و مآثر حضرت سالک مسالك
حقانی شاه ابن شجاع کرمانی (۲) قدس سره و مشهور است
 که آنحضرت چهل سال خواب نکرده بودند و پشت بر سر بر

(۱) دهستان حصن ؛ کسرحاء و سکون صاد از توابع زرند کرمان و مشتمل بر هیجده ده بزرگ و کوچک است .

(۲) شاه ابن شجاع که در بعض کتب تواریخ بنام شاه شجاع کرمانی از وی نام برده اند از مشاهیر عرفا و اولیاء و متقدمین و بزرگ زادگان و ملکزادگان خیلی معروف است که ترك دنیا کرد در قرن سوم هجری میزیسته حالات عجیب و سخنانی حکیمانه از وی روایت شده - در اکثر کتب متقدمین مانند حلیة الاولیاء حافظ ابونعیم و دیگر کتب تواریخ شرح حال وی ذکر شده - جمدالله مستوفی در نزهة القلوب مدفن وی را در شهر گواشیر (کرمان) نگاشته است .

وساده و بالشی راحت ننهاده اند و نمك در چشم آگنده بوده اند
 بعد از چهل سال بی اختیار لمحۀ غنوده اند و دیده امید بر چهره
 مقصود گشوده اند بعد از آن تا بوده اند مدام بالش با خود
 داشته اند و در هر مجلس و موفق که دمی می آرمیده اند بالش
 نهاده اند و سر بر آن می بوده اند تا باشد که دیگر بآن دولت
 مشرف کردند و مقامات و مراتب ایشان مشهور است و صورت
 حال ایشان آن بوده که ایشان پادشاه بوده اند و با لشکری
 عظیم بعراق آمده اند چون بسیرجان بسر خاک رسیده اند حاکم
 آنوقت با او محاربه کرده و فتنۀ عظیم شده و با و از طبل جنگ
 ایشان بسیار حامله وضع حمل نموده اند و این خبر بایشان
 رسیده ترك سلطنت نموده و مجموع لشکر را رخصت داده و
 فرداً وحیداً متوجه کوه کمبور شده اند و در آنجا بر ریاضت و
 مجاهدت بسر برده اند و چنین مشهور است که ایشان یکنوبت
 با چهل تنان در صحبت بوده اند و هر يك از خدا خونی خواسته اند
 و هر يك را خونی میرسیده آخر از آن میان یکی گفته که
 بحرمت شاه ابن شجاع کرمانی که خونی فرو فرست چهل خون
 رسیده بوده و چنین مشهور است که حضرت شاه را دختری بوده

و حاکم کرمان او را خواستگاری کرده و شاه سه روز مهلت
خواستہ و در آن سه روز در مسجد ها میگشته تا درویشی
طلب کند کہ دختر بوی دهند روز سیم جوانی دیدہ نیکورو
کہ در مسجد نماز میکرده شاه انتظار برده تا فارغ شدہ پس
او را گفتہ کہ اہل داری گفتہ نہ گفتہ اہل خواہی قران
خوان و پارسا گفتہ مرا کہ زن دہد کہ در ہمہ کدخدائی من
سہ درم زیادہ نیست شاه گفتہ من ہم دختر خود را بتو کہ شاه
کرمانیم میدہم و این سہ درم کہ داری بیکدرم نان و بیکدرم
بوی خوش و بیکدرم نان خورش بجز نکاح با وی بست و
دختر بوی تسلیم کرد چون دختر در زاویہ آن جوان آمدہ
نانی خشک بر سر کوزہ دیدہ نہادہ از آن پرسیدہ گفتہ نان بر
سر این کوزہ نہادم کہ بخورم خود فراموش کردم دختر موزہ
در پای کردہ و روی بدر نہادہ جوان گفتہ من دانستم کہ دختر
شاه شجاع کرمانی در بینوائی من تحمل ننماید دختر گفت
من از تنگی نمیروم بلکہ از ضعیفی ایمان تو میروم کہ توازدوش
و افس نانی نہادہ فردارا ولیکن مرا از پدر عجب آمد کہ مرا ایست
سال در خانہ میداشت کہ تو را بہ پرهیز کاری میدہم اکنون

مرا بکسی داده که اعتماد بر خدای خویش ندارد درویش گفت
این گناه بهیچ عذر میخیزد گفت عذر تو دانی که چیست درین خانه
من باشم یا نان خشک .

دیگر در بافق و انار و بیاض امام زاده ها آسوده اند و یکی
دیگر از مشاهیر حضرت شاه مجرد است که در تکیه
آسوده است و ایشان منظور حضرت شاه ولی بوده اند و ایشان
را فرزند خوانده اند دیگر پیر آب گرم که در کارزار آسوده اند
و دیگر امام جعفر طیار است و مدفن ایشان متصل به کارزار
است . و قبر طولانی دارد - دیگر عزیزانی که در جوین و
توابع ماهانات آسوده اند - یکی از آنها خواجه علمدار است
و کمالات ایشان بسیار بوده و در دهنو آسوده اند .

و یکی دیگر خواجه انوش است و مردم بخواجه نوش
میخوانند و چنین میگویند که ایشان پسر شیث پیغمبر
علیه السلام است و بعضی میگویند که ایشان از امامزاده‌اند
یا تابعین بوده اند - و بر آن قول که پسر شیث گفته اند اسم ایشان
انوش باشد - گفته اند که ایشان بکوه کوغون از دست مخالفان
پناه برده اند و کوه ایشانرا پناه داده - و چون پناه بکوه برده اند

بسر ایشان در داده اند که چون پناه بغیر بردی تو را با غیر گذاشتیم - پس کفار رسیده اند و يك پای ایشان از مغاره کوه بیرون مانده بود - پای ایشان را قطع کرده اند - و در آن محل که حالا مدفن است نهاده اند - و تخمیناً بیست ذرع باشد و عصائی که با ایشان بوده با سنگ شده و در کوه مانده و اندکی از جامه وردای ایشان نیز مشهور است که ظاهر مانده . (۱)

در نشر محامد و مناقب قطب الاوانی خلیفه الرحمانی عارف صمدانی شیخ قطب الدین عبدالسلام ماهانی چنین گویند که ایشان به یکصد و چهل سال بیش یا کم قبل از حضرت شاه ولی بوده اند و حضرت شاه بزیارت ایشان میرفته اند و ساعتها بر در مزار (۲) ایشان میایستاده تا بعد از آن باندرون میرفته اند - و گاه بوده که میآمده اند و بر در مزار میایستاده اند ساعتها و

(۱) شبیه باینگونه افسانه ها در بسیاری از قری از قدیم بوده و انحصار بکرمان و توابع نداشته و ندارد .

(۲) قبر شیخ عبدالسلام در پائین لنگر در يك کیلومتر و نیمی ماهان واقع شده و در نوشته های قدیم آن قریه را لنگر شیخ عبدالسلام مینوشته اند پیرامون قبر وی از عمارات قدیم چیزی باقی نمانده فقط گنبد کوچک روی قبر وی هنوز برجاست - اینمرد در نزد متأخرین از فقهاء شیعه هم محترم بووه و او را مرد صالحی میدانسته اند و بزیارتش میرفته اند .

از همانجا باز میکشته اند و میگفته اند که چندان ارواح مقدسه و رجال الغیب حاضرند و در طوافند که مجال مانیت که برویم و بسیار بزرگ و صاحب مقامات عالیه بوده اند در شرح احوال اعزّه که در قریه العرب (۱) و توابع آن آسوده اند.

چنین گویند که حضرت سلطان شام که در آنجا آسوده اند پادشاه شام بوده اند که در آن محال افتاده اند - ایشان مدام در کوه بسر میبرده اند و روزهای جمعه وقتی ایشان که از کوه پائین میآمدند و بخانه های مردم میرفته و میگفته که کاجی کاجی (۲) و مردم که آن از ایشان شنیده بودند و فهم کرده اند که میل طبیعت ایشان بکاجی است - هر روز جمعه مجموع آن مردم کاجی می پخته اند و انتظار میبرده اند تا باشد که سلطان میل نماید و هر کس مترصد و منتظر میبوده که باشد که بخانه او آیند - و ایشان تاچه بخاطرشان خطور میکرد - و تا بکدام خانه رفتندی و چند لقمه از آن کاجی میخورده اند و فی الحال

(۱) قرية العرب از توابع کرمان هنوز آباد است و آنرا ده تازیان هم میگویند .

(۲) کاجی حلوای بسیار چرب و شیرین و روانی است که غالباً برای زنان زائیده میزنند - و در بسیاری از نقاط بهمین نام خوانده میشود .

بیرون میرفته اند و روبا کوه می نهاده اند و بسیار بزرگ بوده اند -
 و کاتب فقیر که در مرتبه اول که بدولت زیارت ایشان سرافراز
 شد چندبیتی بر سبیل هدیه بر خاک نشینان آن آستان متحف
 گردانیده و آن این است .

ای دل دمی بعزم زیارت خرام کن
 خود را ز روی مرتبه عالیمقام کن
 يك لحظه ملازم اهل قبور باش
 يك لمحۀ عبور بدارالسلام کن
 تا کی درون حجرۀ تاریک جا کنی
 برخیز و روی دل بمزار امام کن
 تا صبح دولت دمد از مطلع مراد
 در یوزۀ زهمت سلطان شام کن
 بر در گهش پیا چو گدایان در ، بایست
 دست دعا برار و تمنای کام کن
 هشدار خواجه و بنه از سرغرور کبر
 خود را در آستان مبارک غلام کن
 از روی صدق فاتحه فائحه بخوان

و اخلاص از پی آورو کارت تمام کن
 همت طلب ز در که سلطان بصبح و شام
 وز فیض عام او می عشرت بجام کن
 ای دل کجا رسی تو بایوان قدر او
 گاهی ز دور آن سگ کورا سلام کن
 محرابی شکسته بدر گاهت آمده
 در وی نظر بگوشه چشم ای امام کن
 مرده دل است و خسته تن از رنج روزگار
 در گام جانش شربت یحیی العظام کن
 و کمالات و مقامات ایشان بسیار است والله اعلم .
**در ذکر محامد و مراتب اهل الله که در ماهان
 و توابع آسوده اند**

اما آنها که در جوپار (۱) آسوده اند یکی خواجه علمدار
 است که در حظیره آسوده اند طولانی و قبر ایشان در میان
 حظیره واقع است بر طول حظیره و قریب بیست زرع باشد و
 ذکر آن از پیش رفت .

(۱) اینک این قصبه هنوز بنام جوپار خوانده میشود و تا ماهان چهار فرسنگ
 مسافت دارد و قصبه مهمی است .

در ذکر مآثر و مفاخر حضرت شیخ علی بابا و شیخ محمود ضیاء الدین و بابا عیسی و شیخ محمد کا کو قدس سرهم

چنین گویند که شیخ محمود ضیاء الدین و بابامیر برادران
بوده اند - و شیخ محمود ضیاء الدین که یکی از مواضع ماهان
است (۱) بوده اند و حالا هم برادر شیخ محمود ضیاء الدین در آن محل
آسوده اند - و حضرت بابا عیسی در کهنو و حضرت شیخ علی بابا
نیز در سگج (۲) آسوده - ایشان هم برادر شیخ محمود ضیاء الدین
و بابا عیسی اند -

و شیخ محمد کا کو که در قریه لقمانند پسر شیخ علی بابا
بوده اند - و این سه برادر بزرگ و عالی مقام بوده اند و
این غایتش آنکه بصورت شبانان بنظر مردم مینموده اند -
و دایم با یکدیگر صحبت میداشته اند - اگر چه هر يك را
منزلی و موضعی علیحده بوده است اما بمنزل و مقام یکدیگر
میآمده اند - از جمله يك شب بدستور صحبت میداشته اند - و

(۱) کذا فی الاصل .

(۲) قبر شیخ علی بابا در سگج که از ماهان تا آن محل چند فرسنگ است
هنور معروف است و قریه و مدفن وی بنام شیخ علی بابا و نیز سگج خوانده میشود
و از مواضع خوش آب و هواست و بعضی گفته اند در اصل سه گنج بوده .

چون شیخ محمد کا کو وارد شده بوده اند - آن شب در مجلس ایشان حاضر شده - یاران گفته اند که هر يك چیزی حواله بشیخ محمد میکنیم - محمود ضیا الدین و باباعلی هر يك دو دانك از وقت خود باو حواله کرده اند و با پدر او شیخ علی بابا گفته اند تو هم مدد کن - گفته من دانگی دارم - گفته اند چرا دو دانگی ندهی گفته او را بیش از این قوت نیست باشد نیز با او بماند - پس شیخ محمد کا کو صاحب مال کمال شده و از او چیزهای غریب سر بر میزده یکی از آنها آنست که مشهور است که چون خواجه عماد فقیه را غبار خاطری از یاران بوده که او را تمکین نمی کرده اند - و خواجه عماد مسلم و مجموع سالکان و مبتدیان و مجاهدان بخدمت و صحبت ایشان میرفته اند و این عزیزان نمیرفته اند - خواجه تحریك یا تجوینز نموده که از ملازمان حاکم عثمان نامی را فرستاده اند که شیخ محمد کا کورا بیاورد و گوسفندان او را ببرد - پس عثمان ملازم حاکم از عقب ایشان بماهات رفته و ایشان در دره آب یا کهنو^(۱) بوده اند - بایشان رسیده اند و سؤال کرده اند که

(۱) کهنو که آنرا کهنو ج هم خوانند و قیلاهم در متن نام آن ذکر شده هنوز آباد و در یکی از دره های بالای ماهان و لنگر واقع شده است .

شیخ محمد کا کو کدام است و در کجا میباشد - شیخ محمد
 پرسیده اند که باو چه کار داری گفته که حکم حاکم است
 که دست او را بر بندم و گوسفندان او را برانم و بکرمان
 برم - شیخ گرم شده و گفته خوش باشد - من محمد کا کوام
 و این گوسفندان - اگر میتوانی ببر سر در پیش انداخته و
 رفته اند - آن ترك را بدآمده که شیخ تمکین او نمیکند -
 بانك بر اسب زده که خود را بشیخ رساند - اسب پیش
 نمیرفته - آخر تیری از جعبه کشیده و بر کمان نهاده و
 بروی شیخ کشیده - حضرت شیخ رو با عقب کرده و
 در او بچشم غیرت و بطش نظر کرده - آن ترك همچنان با
 دست و کمان خشك مانده - پس شیخ پیش رفته اند
 و لجام اسب او گرفته و روی اسب او با کرمان کرده و فرموده اند
 که برو این جواب تو باشد . اسب بردو نشسته و نمی ایستاده
 و بهر کس که میرسیده با این هیئات از او میگریخته اند
 تا بدروازه رسیده و بشهر آمده و بهر جا که رومی نهاده مردم
 مجموع میگریخته اند تا بهمین صورت بدر خانه حاکم رسیده
 اند در آنجا ایستاده و از اسب پائین نمیتوانسته آمد تا حاکم از
 این معنی خبر یافته بیرون آمده و او را دیده و خواجه را از

آنحال خبر شده همه دانسته اند که این از قوت باطن شیخ است پس خواهی گفته که هیچ علاجی نیست مگر آنکه همان کسی که این مشکل کرده بگشاید پس عثمان آقا را با تحف و هدایا بخدمت شیخ محمد فرستاده اند و شیخ در صحرا با کوسفندان بوده اند و دودک میرشته اند چون عثمان از دور پیدا شده شیخ تبسمی کرده و فرموده اند که برای این تل انداز فی الحال تیراز کمان بسته و بر آن تل فرود آمده و عثمان آقا از اسب پائین آمده و در دست و پای شیخ افتاده و مرید شده و در خدمت شیخ بوده تا فوت شده و شیخ فرموده اند که او را در مزار ما دفن کنند گفته اول او را زیارت کنند و دیگر مارا اما فرموده اند که پابرو نهند و گذرند و زیارت ما آیند چون اوبی ادبی کرده و تیری بر روی ما کشیده و حال در قریه لقمان در مزار حضرت شیخ آسوده و چنین میگویند که شیخ محمد کا کو مظهر جلال بوده اند وقتی وزیری که در اردوی پادشاه چیزی بر مردم حشمی اطلاق نموده و از آنجا نیز چیزی باسم شیخ نوشته بوده و ظالم بوده و مردم حشمی و غیر ایشان از ظلم آن وزیر تشنیع میکرده اند یکنوبت در حضور شیخ میگفته اند که فلان وزیر ظالم است و بندگان خدای را می آزارد بطش

شیخ در حرکت آمده و دست راست را رانده اند و گفته اند جدم جدم و مریدان آنرا در خاطر نگاه داشته اند بعد از مدتی خبر رسیده که در فلان روز و فلان محل در مجلس پادشاه دستی ظاهر شده و تیغی و سر وزیر را بینداخت آن دیگر موجب زیادتى اعتقاد مردم شده دیگر چنین مشهور است که چون خواجه عماد فقیه را غبار خاطری از شیخ محمد کا کو بوده و مفسدان دایم غیبت شیخ در حضور خواجه میکرده اند آخر چنان واقع شده که خواجه با مریدان و مخلصان بسیار به زیارت آستانه ماهان^(۱) آمده اند و چون يك دوروزی بوده اند دیگر حاسدان مقدمه غیبت شیخ نهاده اند که حالا میان شما و او يك فرسخ شیخ یا دو فرسخ است و او بمجلس شما نمی آید تا آنکه خواجه گفته اند ما خود میرویم که این درویش را ببینیم پس با جمعی کثیر متوجه صحبت شیخ شده اند و ظاهراً شیخ در آن ایام در کهنود و یادره آب بوده اند خواجه متوجه شده اند چون به نزدیک آن موضع رسیده اند يك دو نفر از مریدان خواجه پیش رفته اند و اعلام نموده اند که خواجه میرسد و درویشان رفته اند و با شیخ گفته اند که خواجه

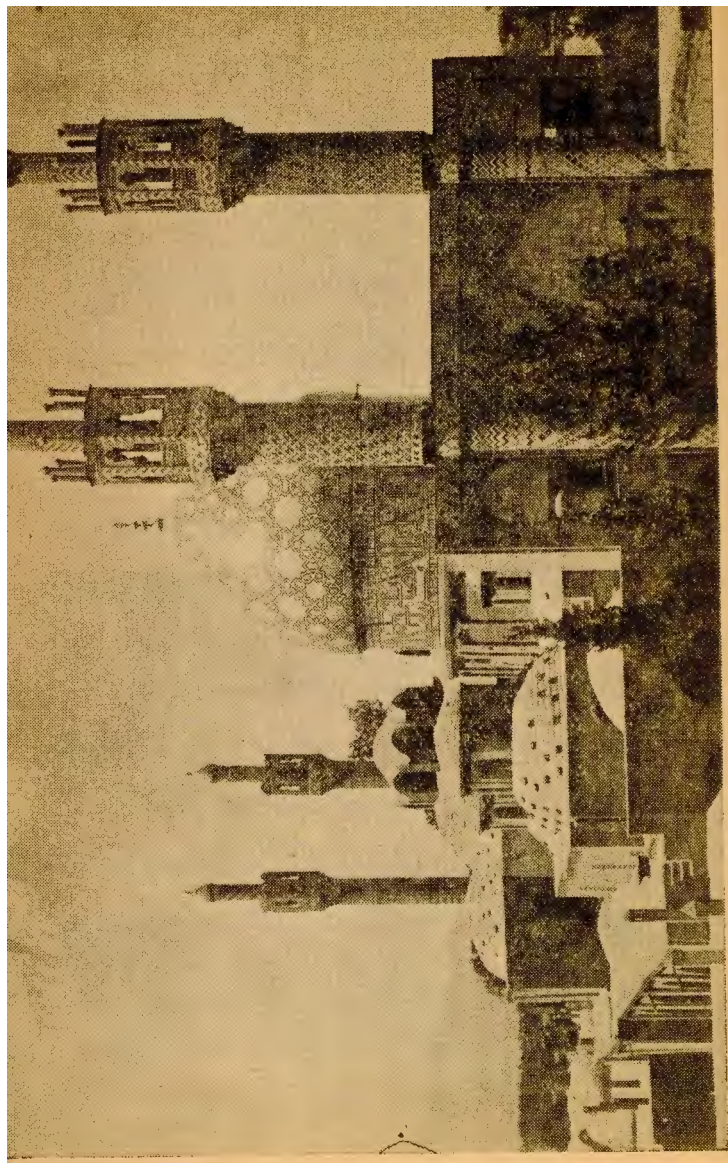
(۱) موضوع در صورت صحت باید مربوط بزمان حیات شاه نعمت الله باشد .

می آید یا استقبال کنید یا تهیه اسباب ضیافت نمائید شیخ گفته
 بامردم درویش کوهی و خواجه مردی بزرگ مناسبتی ندارد
 صحبت و میان ما و ایشان ملاقات نمیشود درویشان لمحۀ توقف
 کرده اند دیده اند که سیاهی مردم خواجه پیدا شده دیگر
 گفته اند و مبالغه کرده اند شیخ بقرار گفته اند که میان ما
 و ایشان ملاقات نیست آخر درویشان شیخ فرار نموده اند و با
 یکدیگر گفته اند که شیخ را و مارا اهانت خواهد رسید و
 گریخته اند چون خواجه چنان نزدیک رسیده اند که بسیاهی
 لشکر در آید دردی در شکم خواجه گرفته و دفعۀ آنچنان تند شده
 که خواجه بی تحمل شده گفته مرا از این استر پائین آورید
 که کوهیکه مرا از دور فرو آورده در همان محل از صحرا
 تسلیم شده پس خواجه را در نعش کرده اند و بدر شهر آورده اند
 و حاکم شاه شجاع بوده و مرید و معتقد خواجه بوده حصار
 شهر را سوراخ کرده اند و نعش خواجه باندرون آورده اند (۱) و
 در خانقاهی که خود ساخته بودند دفن کرده اند و این مشهور
 و معروف است و بعضی گفته اند که شیخ محمود ضیاء الدین بوده

(۱) جز این يك مورد یکی دو مورد دیگر هم چنان بخاطر می آید که در
 تواریخ بنظر رسیده که نعش بعضی متعینین را بدینسان بدرون شهر
 آورده اند و علت آن درست معلوم نشد.



قسمتی از گنبد و یک پدنه از یکی از صحنهای آستانه حضرت شاه نعمت‌الله ولی در ماهان کرمان مربوط به صفحه ۱۸۳



دورنمای گنبد و مناره ها و بام رواقهای آستانه شاه قنوی در ماهان کرمان مربوط به صفحه ۱۸۲

که خواجه عماد ضرب او خورده علی اختلاف الاقوال در ذکر اعزه که در راین (۱) و اوارق (ابارق) (۲) آسوده اند از انجمله یکی بابای کوزه گراست و چنین مشهور است که ایشان کوزه گری میکرده اند و عواملی داشته اند که هر کوزه که می ساخته اند بار او می کرده اند يك کوزه بر شاخ او بسته بودند و او بمحله ها و خانه ها و مواضع و قری و تا ولایت اربعه میرفته و تا بقریه العرب نیز میرفته اند و هر که کوزه بر میداشته بهای آن کوزه در شاخ او بسته بوده می انداخته اگر بها نمیداده اند گاو نمیکذشته و تا بدر خانه ایشان میرفته و می ایستاده و نمیکذشته تا بهای آن نمیکرفته و قبر بابا حال در راین است و معروف و مشهور است و کاتب در محلی که در راین بزیارت اعزه رسید و احیاء و اموات را بشرف زیارت مشرف شد چون محلی خوب مطبوع یافت و حضور حضرات سادات مغتنم نموده و دو بیتیی او را در بدیهه بخاطر رسید معروض سکان آنجا داشت مارای رائیک مثل الراین فزت من سکاتها و القاطن اهلہ ارباب فضل صورة

-
- (۱) راین بروزن قاین از قصبات خوش آب و هوای کرمان است و بیش از بیست فرسنگ تا کرمان مسافت دارد در سابق خیلی آباد تر از کنون بوده است .
 (۲) ابارق معروف و میان کرمان و بم واقع است .

فی الحقیقة لکن اهل الباطن (۱) و یکی دیگر از اعزه خواجه
 عسکر (۲) است و ایشان بسیار بزرگ و صاحب مقام عالی بوده اند و از
 احفاد ائمه اند و مجرب است که هر گاه که آن سنگی که بر سر
 قبر مبارک ایشان است میافتد یک سید بزرگ از سادات ولایت اربعه
 فوت میشود و این تجربه کرده اند و از ثقات و معتمدین چنین
 معروف شده و امادر ریقان حضرت شاه قرقچ (۳) ترنده آسوده اند
 و بزرگی و کمان ایشان معروف و مشهور است و خانقاه ایشان
 نزدیک قلعه ریقانست و محل فیوض و فوائد و مقصد مسلمانان
 و زائران و طالبان است در ذکر بعضی عورات صالحات که
 مراتب علیه داشته اند یکی از انها بی بی زبیده شیخ است
 و ایشان در محله شاه جهان نزدیک بدستوست و چنین میگویند که
 زهد و عبادت و عزلت و خلوت ایشان بمرتبه بوده که بیرخصت ایشان
 هیچکس را قوت نبوده که بدر خلوت ایشان رود تا آنکه پسری قابل
 داشته و فجأة فوت شده و هیچکس قوت آن نداشته که ایشان را

(۱) ندیده بیننده توماند راین از سگان آن بمطلب رسیدم (یارسیدی)
 اهل آن صورت صاحبان فضلند ، لکن در حقیقت اهل باطنند .

(۲) مزار خواجه عسکر در چند فرسنگی (بم میان کرمان و بم) هنوز
 آباد و قریه که مدفن خواجه در آن است نیز بهمان نام خواجه عسکر
 خوانده میشود و مزار موقوفاتی داشته و دارد (۳) کذا فی الاصل .

اعلام نماید تا آنوقت که او را غسل داده اند در نعش نهاده اند و مریدی بدر صومعه ایشان رفته و بسم الله گفته و در گشوده ایشان گفته اند چه میشود گفته فرزند شما فلان از عالم رفته ایشان گفته اند انا لله و انا الیه راجعون پس گفته اند ای فرزند مبارکت باد امید که مرحوم باشی و در خلوت رایش کرده اند و میگویند در آن روز که پسر خواجه عماد فقیه وفات کرده بوده چنانچه از پیش گذشت خواجه بیخودیهای غریب میکرده و خود را نمیتوانستند که ضبط نماید آخر بخاطر ایشان مگر رسیده که بی بی زبیده که عورتی است در مصیبت پسر خود همچنان تحملی کرد یا آنکه مردم میگفته اند و بگوش ایشان رسیده القصة خواجه این را میخوانده اند:

گوشه مقنعه پیره زن بی سر و پا

کردم اندیشه بسی به زسرو دستارم (۱)

و فرزند خواجه که فوت شده از نتیجه ضرب حضرت شیخ نورالدین خوارزمی بوده چنانکه مذکور شد - و در رتبت و زهدات بی بی زبیده شیخ مشهور است - و یکی دیگر از مشاهیر - فقیره عابده بوده که در نزدیک حمام ساربان در حظیره که مشتمل

(۱) خواجه عماد در این موقع هم عجب و تکبر خواجگی را فرو نگذاشته و بچنین عارفه با رضا و تسلیمی نسبت بی سرویائی داده .

برخانه و گنبدی چند است مدفون است - و زیرزمینی که خلوت و معبد آن عابد بوده اکنون هست .

ویکی دیگر بی بی طاهره است و مدفن او در محله سه شنبه
در مقابل و مقارن مقبره تورانشاه است - و هفت خواهران که ایضاً در محله سه شنبه آسوده اند در مزاری که نیز قرب مقبره ملک عادل است - و چهل دختران که در دروازه سرپل آسوده اند در گنبدی عالی متصل به دروازه مذکور و معروف و مشهور است - و مقبره که در این ایام در دروازه سعادت ظاهر شده و در برج کاشی و پیر برج مشهور شده از اهل تاریخ کسی آنرا یاد نکرده و صحت آن معلوم نیست در ذکر مجاذیب و مجانین کرمان آنچه تا غایت از معتمدان شنیده شده و آنچه کاتب خود دیده و بصحبت و خدمت ایشان رسیده - چنین مشهور است که در هر شهر که مجانین و مجاذیب باشد - قرینه آبادانی و حسن عاقبت و سبب عافیت آن مملکت باشد - و اگر ایشان نمانند یا ازان محل بروند نشانه پریشانی و تفرقه آن شهر و بلاد باشد - چرا که ایشانرا صفحه خاطر صاف است - و حادثات آنچه عارض میشود برانجا عکس میاندازد پس هر چه از ایشان صادر میشود قولاً و فعلاً منتظر نتیجه آن باید بود - که خالی از چیزی

نیست - و بر موز و اشارت از ایشان سرمیزند - از جمله مقدمه خرابی کرمان ازان شد که بعضی مجذوبان و مجنونان که بودند اکثر ایشان تلف شدند و رفتند و کرمان یوماً فیوماً در تنزل افتاد اما جمعی که در قدیم در کرمان میبوده اند - یکی از آن جمله بابا صدر نامی بوده که در شهر کهنه بسر میکرده و مردم را بدو اعتقادی بوده - و از او خرق عادت سر بر میزده - دیگر خواجه علاء الدین نامی بوده که ابدال بوده و خالی از حالی نبوده - و دیگر بسیار مجاذیب بوده اند از قرار تصدیق و تقریر جناب مغفرت پناهی مولانا نظام الدین احمد سوخته رحمه الله که یکی از کهنه سواران بوده اند - و آنچه کاتب بخدمت ایشان رسیده - یکی از آنها مولانا کمال الدین رودانی بود که او را در بدو حال فضیلت و خبرت بسیار بوده - از طالب علمی و طبیعت ملایم و شعر و معما و خط خوب و انشاء و بالاخره بواسطه تعلق خاطری که او را بمردم قاسم بیگ افشار که داروغه شهر بابک بود پیدا کرده و کارش بجنون کشیده و سر و پا برهنه بهر جا میگشت و با هر کس انس نمیگرفت و بمسجد جامع امیر بسیار میآمد و گاهی در صفا بزرگ دریای منبر می نشست و مشتهای محکم بر سر و روی خود میزد و روی بر

زمین میمالید و میگفت کفار بگیرند کفار بگیرند و یکی دیگر بایا حاجی علی بوده و چنین میگویند که او کمخاه (۱) باف بوده و یزدی الاصل بوده و او نیز بواسطه تعلق خاطری که با کسی داشت مجنون شده بوده و آخر بکرمان افتاده و مدتهای مدید در کرمان بوده و لاینقطع سخنان نامفهوم میگفته - و حرارت و سرعتی تمام در تکلم و تردد داشت - و از هیچکس چیزی قبول نمیکرد و خوش پر حال میخواند - و گاهی خود بخود تر نمی میکرد و مردم یافتند و میگفتند که احیاناً میآید و در پس کار شعر بافی می نشیند و سه چهار ذرع والا (۲) بیک ساعت میبافد - و دیگر بر میخیزد و میرود - و در اوایل قحط فوت شد -

و دیگر بابا عوض بود و متصلاً در تردد بود و عریان میگشت و هر چه میدید از خاشاک و دانه خرما و حشیشها از زمین بر می چید و بر بالای یکدیگر مینهاد - چنانچه هر دو دست او در بند میشد - و دانه های خرما و کهنه لباسها با انگشتان بیز حمت بر میداشت و بر بالای آنها می نهاد و نان و هریسه و انگور و خرما هر چه باو میدادند ضمیمه آنها مینمود و مجموع

(۱) کمن که بکسر کاف و فتح آن نیز دیده شدن نوعی از جامه و پارچه است.

(۲) والا نوعی از پارچه و بافته ابریشمی است که آنرا واله نیز میگفته اند.

میبرد و در دروازه مردگان مقابل گنبد خانقاه شیخ محمد حیدر (۱) در کوچه گنبدی کهنه بود که در آن اندرون بسر میکرد - و اینها را در بالای هم میریخته و آتش بران میزد و خود در اندرون آن گنبد می نشست - و اکثر اوقات عریان بود - مگر گاهی که اندک لثه ستر عورت میکرد .

و در اوائل قحط در حیات بود و محله موالی میرفت و کاتب نیز در آن محله بود و از خانه حضرت مغفرت مآبی مولانا عبدالکریم طبیب جهة او خوردنی می آوردند و اعتقادی تمام با او داشتند و او نیز نظری بان مردم داشت و ازو کشف احراق معلوم شده بود و برادری داشت از او بزرگتر بابا قطب نام و او نیز عریان و مجذوب بود غایتش آنکه گاهی معقول میگفت و با مردم حرف میزد اما گاهی لنگی میزد و لا ابالی میکرد و بسیار از بابا عوض بهوشر بود و از بابا عوض که می پرسیدند که بابا قطب چه حال دارد میگفت مسکین او خود از کار بدر رفته و ضایع شده و سخنان شیرین مطبوع ازو سر میزد و در اثنای قحط از عالم رفت و حضرت مولانا درویش نقش بند

(۱) محل مقبره شیخ محمد حیدر که باید خانقاه وی هم همانجا باشد معلوم و باقی است .

و حضرت صاینا متکفل تجهیز و تکفین او شد و در بیرون دروازه مردگان او را دفن کردند - دیگر بابا ناصر بود و لاینقطع میخندید و دایم مبسوط بود و نزدیک باغ زاغان که قریب مزار خواجه ابوالفضل است منزلی داشت و دایم در بازار درب زرند و در مسجد جامع بود و او نیز در قحط وفات یافت - دیگر مجنوبی و در در حمام لّو افان و ولد غیاث قباندار بود و هنوز ملتحمی نبوده و دایم سفال بسیار در دامن داشت و از راهها بر میچید و در برابر حمام لّو افان خانه ویرانه بود و در آنجا بر بالای هم میریخت و بکا کو کبار مشهور شده بود و سخن او نیز مفهوم نبود و آبی و کفی از دهن او میریخت و قبل از قحط وفات یافت و قبر او در مقابل حمام لّو افان است دیگر دو غلام بودند یکی بلال و دیگری بایی و هر چه میدیدند مثل استخوان و سرگین و آب زاغ دکان صباغی میخوردند و بایشان مضرتی نمیرسید و بلال در دروازه و سرپل گنبدی بود و در آنجا میبود و بایی در زرند و مسجد امیر و آنحوالی بسر میکرد و بایی هر چه از مردم میگرفت از سفید و فلوس در آب خندق میریخت و سریع السیر میبود و سخن ایشان مطلقاً فهم نمیشد و آخر در آتشدان دکان صباغی سوخت و حضرت

صاینا و موالی متکفل تجهیز و تکفین او شدند و جناب شیخ حمیدالدین که یکی از درویشان صاف بودند در مردن او غرایب و عجایب بسیار مشاهده نموده بودند و نعره‌های مستانه عجب می‌زده‌اند و یکی دیگر شیخ زین‌الدین بود واقعاً بسیار مردی عزیز بود و قاضی شهاب‌الدین کیلی را با او اعتقادی تمام بود و دایم او را بخانه میبرد و البسه خاصه دربر او میکرد اما او قبول نمیکرد و اگر قبول میکرد زود تلف میکرد و اکثر اوقات در مسجد جامع امیر میبود و شبها اکثر در آنجا بسر میکرد و با کسی حرفی نمیگفت و آنس نمیگرفت و احياناً بمواضع ترددی مینمود و گاه بودی که دو روز و سه روز چیزی نمیخورد و احياناً دو من چیزی یحتمل بخوردی و پدر کاتب را علیه‌الرحمه با او حسن اعتقادی بود و با ایشان حرف میزد و گاهی با کاتب نیز سخن میکرد و سرهای راه میرفت و هیأتی مجذوبانه غریب داشت و عزیزی معتمد نقل میکرد که یکشب زمستان که بسیار سرد بود و روز پیش آن باران و برف بسیار آمده بوده من در آخر شبی از خانه بیرون آمدم و حال آنکه تخمیناً نصف شب بوده باشد چون بسر چهار راه در مدرسه مولانا ضیاءالدین علی که در سر بازار سریل واقع است رسیدم دیدم

که شخصی در میان آب که در سر چهار راه ایستاده افتاده و غلط میزند و باز می آید و آب بسیار ایستاده بود و در میان آب ساعتی نجومی یا بیشتر چنین بعد از آنکه حرارت او تسکین یافت و از آب بیرون آمد نیک نگاه کردم بابازین الدین بوده و بسیار مردی عزیز با جذبه بود و او نیز در آن قحط وفات کرد - دیگر ابدالی مجنوب بود که ماری داشت و از طرف زرند آمده بود دیگر دو عورت مجذوبه بودند آنچه بخاطر کاتب مانده یکی دایم شب و روز بر سر بام خانه خود بود چنانچه از کنار کوچه مینمود و خانه او در جنب خانه امیر مرتضی معلّم بود و یکی دیگر اکثر اوقات بمسجد جامع امیر می آمد و با کسی حرفی نمیزد و در پس غرفه ها می نشست و در این قحط از انجماعت کسی نماند .

و بعد از فوت و تلف ایشان کرمان روز بروز افتاد (۱) و حالا در این تاریخ که سنه خمس و عشرين و تسعمائه تا سنه ۹۳۹ که هنگام تحریر این تذکار است بعضی مجاذیب و مجاین ظاهر شده اند امید هست که به برکت ایشان رفاهیت و فراغی پیدا شود - یکی از آنها درویش شاه قلی رومی است و میگویند

(۱) ظاهراً لفظی (مانند بخرابی) قبل از افتاد بود که ساقط شد .

که در هرات دورمیش خان یا امیرسلطان که والی آنجا بود
جذبۀ او را حمل بزرق نموده اند او را طلب کردند و هر چند
او را تطمیع و تکلیف تکلف نمود که با او خوش برآید قبول
نکرد - آخر او را چوب بسیار زد .

و بعد ازان فرمود که چوب بسیار بر ساق پای او زدند او
را هیچ تفاوت نکرد و در ساعت برخاست و برفت و دیگر او
را طلب کرد و خلعت داد و تواضع بسیار کرد او قبول نکرد
و باندك زمانی آن حاکم در گذشت و در کرمان نیز مردم را
اعتقادی تمام با او بوده و هست و با مجوسیان و عورات خوش
ندارد و در هر جا که ایشانرا دید ندا میکند و آنچه کاتب
مشاهده مینمود از بیخودیهای او یکی آن بود که متقالی و
قبائی داشت و بعضی بالتماس باو داده بودند و در بر خاطرش
نشست و باندرون مدرسه قاضی اختیارالدین آمد و در سر
تربت ایشان متقالی و قبا و آنچه داشت تمامی بسوخت و خالی
از حالی نیست و با همه کس سخن نمیکند اما با بعضی سخن
میکند و سخنهای مطبوع و معقول میگوید یکی دیگر قاسم
است و دیگر مولانا عطاءالله و او از جمله مردم نسیب است که
در هر چند گوئیا پیشنمازی و معلمی میکرد و ادراك عالی داشت

و تعلق خاطری پیدا کرد و کارش بجنون کشید و اکثر اوقات در کلخن حمام بسر میکرد و خالی از حالی نیست دیگر بدو سال قبل از این تاریخ مجنوبی بود که بدرویش فقیله تاب مشهور شده بود و چنین میگویند که او تاجر بوده و ملت (۱) مجوس یا آفتاب پرست داشت اما گاهی کلمه میگفت و گاهی نیز کفر میگفت و حقیقت او معلوم نبوده و حضرت سیادت مآبی شهادت قبایی امیر قوام الدین علی میفرموده اند که او تاجر بود چون از بجرون آمد او را بکشتی حالتی دست داده بود از نقد و جنس آنچه داشت مجموع در دریا ریخت از جمله پانزده من مروارید بود و کاتب مکرراً از او کرامات و غرایب مشاهده نموده بود و اعتقاد آنکه البته اشراق داشت از جمله يك روز جمعه بعد از نماز این فقیر باجمعی از یاران بتخصیص جناب صفوة الحجاب مولانا زین الدین علی رفیق بود از مسجد جمعه بیرون آمده بودیم چون بدر مسجد خواجه زین الدین علی تاجر که نزدیک حوض است رسیدیم درویش فقیله تاب از مسجد بیرون آمد و بسر راه ایستاد و سخنان عجب میگفت - توقف کردیم و سه نوبت این سخن بحرانی غریب میگفت کلاه سره مرد

(۱) در قدیم از استعمال لفظ ملت مذهب را اراده میکردند .

کلاه سره مرد مرد کلاه سره مردم بسیار متردد بودند بایشان گفتیم که بیائید که زود بگذریم که این دیوانه عجب سخنی میگوید مبادا از قزلباش باو یا ما آزاری رسد اما در این فکر بودیم که غریب سخنی است که بر زبان این جاری شد دیگر کاتب از و چیزها مشاهده نمود و عادت او این بود که قتیله چراغ بسیار دایم با خود داشت ناگاه بکسی رسید و دوسه عدد از آن باو دادی بگذشتی و گاهی فلوس که باو میدادند می گرفت و گاه بود که نمی گرفت و زیاده از فلوس از هیچکس نمی ستاد و البته قتیله در عوض میداد و اکثر اوقات در طواحین^(۱) و مواضع چول^(۲) میبود و میرفت و شبها اکثر در دروازه چنگر ت بسر میکرد و آخر در درمدرسه خانزاده چند روز مریض و مزمن شده بود و از همان يك محل بر نمیخواست تا وفات کرد دیگر دزویش کرد که بدرویش داغی مشهور شده بود و او نیز خالی از جذبه و عشقی نبوده و مجموع بدن را سوخته بود و بقرار میسوخت و زیر زانوهارا سوخته بود و یکماه و دوماه عاجز

() چول - با اول مضموم بمعنی بیابان و ریگزار و جائیکه آدمی در

او نباشد و کم عبور نماید ، شیخ او حسدی گفته

« کله در چول و غله اندر چال نتوان داشت چله از سر حال »

(برهان قاطع)

میشد و می افتاد و دیگر که اندك قوتی می یافت و دیگر
 عضو را میسوخت و بارها کاتب در این باب با و بحث کرده جواب
 میداد که اگر نمیسوزمش شراب و کباب و محبوب میخواهد
 و زر میطلبد و اسب و تعرض بسیار بفسقه و ترکان میکرد و کسی
 باو تاب مقاومت نداشت و از ترکان و امرا تاج و نمد و جامه
 میگرفت و دوسه روزی که می پوشید بدرویشان میداد و
 دیگر بجهت او میرسید و اکثر شبها بیدار بود و در کوچه ها
 میگشت و تر نمی مینمود و خوردنی جهت مور و ماهی مهیا
 مینمود و بشیرینی میل بسیار داشت و اکثر اوقات روزه
 وصال میداشت و سه روز لاینقطع چیزی نمیخورد دیگر
 درویش جمال الدین بدلاست و کرمانی الاصل و از مردم نسیب
 است و کسوت نعمت الله دارد و سخنان متفرق میگوید اما
 در آن سخنی است مطابق مدعا و نیت مخاطب است سر بر میزند
 و خالی از اشراقی نیست و از کسی طمع نمی کند مگر بقدر
 احتیاج و اگر چیزی باورسد صرف فقرا و درویشان مینماید
 و مردم را اعتقاد درویشیها و اشراق باو هست دیگر یکی از
 مجاذیب و مجانین جناب سیادت مآب امیر نعمت الله کرمانی بودند
 و ایشان در بدو حال طالب (طلب) علمی کرده بودند و ملائی

متین بود چنانچه متون اکثر در کبر سن و وادی جنون با یادداشت و گاهی میخواند و در علوم اگر کسی را مشکلی بودی ازو حل نمودی و واعظی خوب بوده و با جناب مغفرت- مآبی مولانا نظام الدین محمود شریک و سهیم بوده و در طالب علمی و بالاخره کار او بجنون کشیده بود و سبب معلوم نه و محتمل است که جذبۀ باورسیده باشد چون اشراق و خبرت او بر ارباب هوش ظاهر شده بود و ریاضت شاقۀ ضروری بسیاری در آخر کار باو حواله شد و مردم را اعتقاد اشراق در حق ایشان بود از جمله حضرت قاضی صابن الدین روح الله روحه را بایشان حسن اعتقادی بود و کرامتی که از ایشان مشاهده شده یکی آنست که در وقتی که عالی مناب شریعت پناهی مولانا افضل- الدین حبیب الله متوجه اردوی همایون (۱) بود در همان روز کاتب و جمعی یاران در خدمت حضرت صابنا بودیم و فی الحال از خیر یاد ایشان بازگشته بودیم حضرت صابنا رقتی داشتند و برین مقرر داشتیم که بخدمت امیر نعمت الله رویم و به بینیم که ایشان چه میگویند و حضرت صابنا قبول کردند گفتند که فاتحه نیز جهت افضل از ایشان طلب نمایم بهیأت مجموعی بمیان بازار آمدیم و ایشان در دکان بقالی میان بازار سرپل (۱) باید مراد کاتب از اردوی همایون اردو و دربار شاه اسماعیل اول باشد.

که در مقابل دکان طبّاحی خواجه عبدالقادری است میبودند و مزمن شکل مینمودند هنوز که چند قدم دیگر مانده بود که بایشان رسیم متوجه شده گفتند فاتحه بخوانیم و شعار ایشان این نبود که جهت هر کس که فاتحه خوانند بلکه مجلس ایشان بطیبت و سخنان مضحکه میگذشت و ظاهر بینان از ایشان سخنان خنده آمیز طمع میداشتند و ایشان نیز بر مدّعی هر کس عمل میکردند پس حضرت صاینا را برگریه افتاد و گریه بسیار کردند در آنروز همچنین اشراقی از ایشان شد و کاتب نیز از ایشان مکرراً حالات غریبه مشاهده نموده از جمله قبل از آنکه ایشان در میان بازار آیند و در آنجا ساکن شوند مدتی در گنبدی که نزدیک خانه مولانا شیخ احمد واعظ است که در کوچه که مدفن حضرت پیرداود است مانده بودند و ریاضات شاقه داشتند در صبحی بوقت کاتب بآنجا رسید آواز حضرت امیر بر آمد که بیا باندرون و مرا بآن دست گردان وضعف ایشان بمرتبّه بود که از دستی بدستی نمیتوانستند گشت پس بنده باندرون رفتم و ایشان را از دست بدست میگردانیدم بسیار بدن ایشان را ضعیف یافتم و چون صباح بوقت بود و کاتب را هنوز رایحه شب خیزی اندکی در دماغ مانده این را خواند.

بیت

با ضعف و ناتوانی همچون نسیم خوش باش

بیماری اندرین ره خوشتر ز تندرستی

امیر نعمت الله نعره بزد و بنده آنرا مکرر خوانده ام بعد

از آن چند نوبت دیگر بخدمت ایشان میرسیدیم همچنان

بخاطر ایشان بود و میگفتند بخواند و کاتب میخواند و واقعاً

بسیار بزرگ و عزیز بودند و آخر در آن ریاضت و زحمت از

عالم رفتند رحم الله له و لمن استغفر و ناظره و سامعه و کاتبه و

لجميع المؤمنين والمؤمنات اکنون وقت دعاست و اختتام بدعای

چند میشود و مایل قبول است آمین یا رب العالمین الهی الهی

الهی صمداً معبوداً حياً موجوداً مودوداً مسجوداً الهی بحرمت

مصطفی و مرتضی و ائمه هدی الهی بحرمة درویشان بآتش

فراق سوخته و عارفان درونها بسوز اشتیاق برافروخته ملکا

بحرمة آنان که راه بسرا پرده عزت و حدت تو برده اند و

در راه ایشان نه کام پیدا و نه پی و از دست ساقی وحدت می

بعشق و محبت خورده اند در بزم ایشان نه جام هویدا و نه می

که بر فرق ما خاک نشینان از شاهراه تحفه گردی فرستند -

بیت

یا رب ز می محبتم جامی بخش
وز ساغر عشرتم سرانجامی بخش
کامم بتو جز غایت ناکامی نیست
ای غایت کام من مرا کامی بخش

☆☆

یا رب برهانیم ز حرمان چه شود
راهی دهیم بکوی عرفان چه شود
بس گبر که از کرم مسلمان کردی
یک گبر دیگر کنی مسلمان چه شود

☆☆

الهی زبانی ده که هرچه گوید از تو گوید
الهی دلی ده که هر چه جوید از تو جوید
الهی دیده ده که شایسته رؤیت و مشاهدت تو باشد
تو باشد سینه ده که
تخم محبت تو و دوستان تو و حب، حب مرحمت تو در فضای
وجود خود باشد الهی آهی ده که جوهر دو کون ازو سر آید

بیت

هر آن کلان به خداوندا تو آن ده
خداوندا مرا آن ده که آن به

زبانی ده که دایم از تو گویم
 بغیر از یاد تو چیزی نجویم
 بیخشا چشمی از خوف عنایت

بیت

بده دستی که باشم درد عایت
 زبانی ده که باشد در ثنایت
 ز خاطر محو گردان نام غیرت
 مده غیری بیاد من ز غیرت
 مذاقی ده که ذوق از عشق یابیم
 بده نقدی که از عشقت خرابیم
 لبی جاری بذکر امیدواریم
 که تا باشیم در ذکر سپاریم
 براهی کان پسندت نیست ما را
 مده یارا که تا پوید خدا را
 تنی خواهیم صابر در بلایت
 که باشد قابل قهر و عطایت

ممکن تا زنده‌ام محتاج غیری
 نمایم سوی مقصد راه سیری
 دلم کز مهر خود داری در آتش
 بسوزانش بنار خویشتن خوش
 بده با دوستانم آشنائی
 کز ایشان نبودم یکدم جدائی
 در آنروزی که نزدیکان خود را
 تکلفها بجا آری خدا را
 بمحرابی طفیل دیگران هم
 بیخشائی همی والله اعلم
 الهی یاد دوستان و ذکر خود را انیس دلها و جلیس آب و
 گلهای ما کن
 بمردان راحت که راهی بده
 وزین دشمنانم پناهی بده -
 ندانم چگویم (۱)
 هر آن چیز کان بهتر است آن بکن

(۱) شاید چنین بوده «ندانم چه گویم که آنسان بکن» و دوسه لفظ

سخن را ندانم که چون میکنم
 ز بس کز گنه دیده خون میکنم
 بر این شوخ نادان ابله ببخش
 بر این بنده الله و فی الله ببخش
 خدایا توئی حاکم دست گیر
 بفضل و عنایت مرا دستگیر
 الهی بعزت که خوادم مکن
 بذل گنه شرمسارم مکن
 فقیری که جز تو ندارد کسی
 چه شد از کرم گر بغورش رسی
 منم آن فقیر حقیر کسیر
 که در چنگ شیطان نفسم اسیر
 چه باشد خلاصم کنی زینجهات
 ببخشی نجاتم ببخشی نجات
 الهی غریبم ندارم کسی
 درین خاک غربت مدارم بسی
 بخود باز خوان وز خودم وارهان
 مرا تا بگردم ز تو آگاهان

رحیما بلطف که رحمت نما
 بما و بآباء واجداد ما
 دراندم که بر ناید از ما دمی
 ز رحمت بیفشان بما شبنمی
 چو کنج لحد مسکن ما شود
 تن ما ز تنها چو تنها شود
 بلطف که روی کرم را میبچ
 که آندم بجز تو نداریم هیچ
 اگر رحم ناری بر احوال ما
 من و روز محشر بداحال ما
 نیم نا امید از تو ای کردگار
 ز لطف که چون گل ز خاکم بر آر
 بکن روی فضل و عطا آتزمان
 که ردند یاران ز چشمم نهان
 بمحرابی ناتوان لطف کن
 بدین ملتمس ختم کردم سخن

فهرست اسماء الرجال (والاعلام)

الف

۱۹۴/۱۰۶/۴۰/۳۹/۳۳	ابوالمعالی خواجه فقیه ۵/۱۴۰/۱۶۲
احفص ابن عمر ابن محمد عارف ۱۰۳	ابوالمعالی ۶
۱۷۳ انوش (خواجه)	ابو غالب صیقلی ۶
اختیار الدین عبدالقادر . کرمانی	ابوسعید سلطان ۹۶
۱۲۸ (خواجه)	ابوعلی محمد ابن الیاس ۱
۴۰ ارسلان ملک	ابولحسین ۱۵۸
۵۴/۵۳/۴۶ ارسلان (قرا)	ابونصر عتبی ۹۴
۵۴ امیرزا محمد مظفر	ابوبکر مکی شیخ ۱۵۴
۸۲ امیر مبارزالدین محمد	ابورضا ۱۶۳/۱۵۵
۹۷ امیرعلی (پادشاه)	ابراهیم حاجی ۱۳۳
۴۵/۴۳ امیرزا شاهرخ	ابراهیم خان ظهیرالدوله ۹۲
امیر رجوع بمبارزالدین شود	ابراهیم شمس الدین شیخ ۴۵/۴۳/۴۲
۱۹۲ امیر ضیاءالدین	اتابک خواجه ۱۰
۱۹۳ امیر مرتضی	احمد جام (زنده) پیل ۷۰
۱۹۳ امیر سلطان	احمد جام ۷۱
۱۹۷ امیر قوام الدین علی	احمد خیاط شیخ
۱۹۹/۱۹۷ امیر نعمت الله	۱۹۹/۱۷۰/۱۶۹/۱۵۷
۱۰۶ امیر زین العابدین	احمد صوفی اوغلی حاکم کرمان ۱۴۲
۱۰۶ امیر رضی الدین مرتضی	احمد سلطان ۱۴۳
۱۰۸ امیرزا ایدا کو	احمد علی خان وزیر کرمانی ۱۴۲
۱۰۸ امیرزا باکوی برلاس	اختیارالدین (قاضی)

(الف)

۱۸۴	بابا کوزگر	۱۷۳	انوش (خواجه)
۱۹۰/۱۸۹	بابا عوضی	۱۱۱	امام الدین عبدالرزاق مولانا
۱۸۹	بابا حاجی	امام زین الدین محمد بن علی محمد	
۱۹۰	بابا قطب	دیباج ۱۲۳	
۱۹۰	بابا ناصر	امام جعفر صادق ع ۱۵۵/۱۲۳	
۱۹۳	بابا زین الدین	۱۵۴	امام بهاء الدین
۱۹۱	بلال	۱۰۵	امام اشرف
۱۹۱	بایی	۱۳۸/۱۳۶/۱۳۴	احمد شیشی شیخ
۱۸۶/۱۸۵	بی بی زبیده (شیخ)	۱۴۲/۸۰	اسمعیل صفوی شاه
۱۸۷	بی بی طاهره		

(ب)

۱۳۱	بسحق شیرازی	۴۵/۴۱/۳۹/۳۷	بابا نقیب
۱۷۹/۱۷۸	بابا علی	۸۹/۶۸/۶۶/۶۴	بابا الواف
۱۷۸	بابا غیبی		بابا ابراهیم گرمسیری

(پ)

۴۵	پیر غیب	۷۹/۷۷/۷۱/۷۰/۶۴	
----	---------	----------------	--

(ت)

۹۲	تاج الدین محمود (سید)	۶۴	برهان الدین احمد باخرزی (شیخ)
۷۹/۷۴/۷۲/۷۱	ترکان خاتون	۱۶۸/۱۶۵/۱۶۳/۱۶۲/۱۱۲	برهان الدین کوبنانی

۱۰۳/۱۲۲/۱۰۴		۷۹/۷۸	برهان الدین (شیخزاده)
-------------	--	-------	-----------------------

۱۵۷/۱۱۸	توران ملک شاه عادل	۱۱۳	بابا کمال
---------	--------------------	-----	-----------

۱۶۸	تقی الدین فوزی	۱۱۵/۱۱۴	بابا کهسالارند
-----	----------------	---------	----------------

۱۳۷/۱۳۶	توکل (شیخ)	۱۲۴	بابا مسافر گنجی
---------	------------	-----	-----------------

۱۶۲/۱۶۱	تاج الدین علی ملیح	۱۲۴	بابا کنجی
---------	--------------------	-----	-----------

(ج)

		۱۳۲/۱۳۱	بابا خاکی
--	--	---------	-----------

۳۷	جلال صباغ (استاد)	۱۳۲	بابا آهو
----	-------------------	-----	----------

(د)

داود (شیخ) ۱۴۸/۴۷/۴۶/۳۷/۷/۶

داود ملک ۴۶

درویش شاهقلی رومی ۱۹۳

دورمیش خان ۱۹۳

درویش کرد (داغی) ۱۹۶

(ر)

رسول الله ص ۲۵

رضا شاه ۸۲

رشیدالدین خواجه ۱۰۲

(ز)

زین العابدین (شیروانی) ۳۳

زین الدین علی کامو ۶۱/۳۴

زنکی عجم ۵۹/۵۸/۴۶

زبیده زن هارون الرشید ۷۲

زین الدین علی (مولانا) ۱۱۰

زین الدین علی بیابانکی ۱۰۹

(س)

سعدی شیخ ۱۰۳/۷۶/۷۱

سرپرستی سایکس انگلیسی ۱۲۵/۷۴

سراج الدین علی قدسی ۱۱۲

سیف الدین باخزری مشهور به شیخ

عالم ۷۸

جلال ابن مسعود (شیخ) ۸۱

جلال الدین مسعود

۸۶/۸۵/۸۴/۸۳/۸۲

جواد صهبای کرمانی ۸۲

جلال الدین ۸۸

جمال الدین احمد ابوالحسین

جعفر طیار

جمال الدین (درویش) ۱۹۷

(ح)

حسین ابن منصور ۳۶

حاجی نظام درویش ۴۱

حافظ شمس الدین ۶۳

حاجی آقا علی ۹۳

حافظ شمس الدین کهنه پوش ۱۰۷

حسن حداد خواجه ۱۱۶/۱۱۵

۱۱۸/۱۱۷

حافظ ابونعیم ۱۷۰

حمدالله مستوفی ۱۷۰

حمیدالدین ۱۹۱

حسن مجلس (خواجه) ۱۰۶

حبش (شیخ) ۱۴۹/۱۳۷/۱۳۴

۱۵۲/۱۵۰

(خ)

۱۶۵/۱۵

خضر

۹۷۳	شاه مجرد	۱۲۷/۱۲۰	سید نورالدین حبش
۹۴	شاه شجاع (خواجہ)	۱۰۸	سلطان احمد عمادالدین
	شریف الدین عثمان باختری	۱۳۰	سلطان حسن شاه
۸۹/۸۰/۸۲		۱۳۰	سلطان خراسان
(ص)		۱۷۵	سلطان شام
صاین الدین (قاضی)		۱۶۸	سلیمان (سید)
۱۹۸/۱۹۱/۴۰/۱۳		(ش)	
۱۹۹	صائنا	۸۹	شیخ زادہ سعید
(ض)		۸۹	شہاب الدین (شیخ مغنی)
۲۰/۱۹/۱۸	ضیاء الدین (علی)	۹۲-۹۰	شہاب الدین (شیخ)
۱۰۹/۲۳	ضیاء الدین مولانا محمود	۱۰۲	شہاب الدین سہروردی
۲۵	ضیاء الدین شیخ الاسلام	۱۹۲	شہاب الدین قاضی
(ظ)		۱۰۴	شمس الدین محمد (خواجہ)
۵۴	ظہیر فاریابی	۱۲۳	شاه نعمۃ اللہ نورالدین
۸۱	ظہیر الدین حسن	۲۲۳	شمس الدین ابوطالب زید
(ع)		۴۴	شمس الدین لودا
۵۵/۳۶/۲۵/۲۳/۱۸	عمادخواجہ	۱۷۳/۱۲۴/۴۱	شاه ولی
۱۸۶/۱۸۲/۱۷۹/۶۳/۶۱/۶۰			شرف الدین حاجی محمد زرندی
۴۴/۳۳	عزالدین پهلوان نیک اند	۱۳۴	(شیخ)
۷۱	عصمت الدین	۱۳۸/۱۳۶	شیخ شرف الدین حاجی
۷۵	عنایت اللہ (استاد)	۱۵۰/۸۰	شیخ زادہ
۷۹	عالم شیخ	۱۷۳	شیت پیغمبر
۸۹	عبد اللطیف یارسا (شیخ)	۶۲/۵۹/۵۴/۱۷/۱۳	شاه شجاع
۹۰	عبد اللطیف (خواجہ)	۱۸۳/۶۴	
۹۵	علی القدسی	۱۷۲/۱۷۱/۱۷۰	شاه شجاع کرمانی

- ۱۵۶ قطب‌الدین حسن (سید)
 قطب‌الدین حسین (سید)
 ۱۷۰/۱۶۹/۱۵۷
 (ک)
 ۵ کمال‌الدین ابوطالب صیقلی
 ۴۲ کمال‌الدین فیروز کرمانی (شیخ)
 ۱۸۸ کمال‌الدین رودانی
 ۱۳۹ کریم‌الدین (خواجہ فقیہ)
 ۱۹۱ کا کو کباد
 ۱۴۰ کمال‌الدین حبشی
 (م)
 ۸۷/۸۵ (مفلح مولائی)
 ۱۳ مرزبان خواجہ
 ۴۸/۴۷/۴۶ ملک تورانشاہ
 ۵۳/۵۲/۵۱/۵۰/۴۸ ملک عادل
 ۱۵۸/۱۲۲/۱۲۰/۱۱۹
 ۱۲۳ ملک قاورد
 ۷۲ موسیٰ ابن جعفر (ع)
 ۸۴ میر شریف‌الدین عثمان
 ۸۵ میرزا محمد مظفر
 ۷۴ محمد سلجوقی سلطان
 ۱۶ محمد خلوتی (شیخ)
 ۱۲۳/۵۳/۴۶ محمد ابن ابراهیم
 ۸۲ محمد خان قاجار
 ۱۷۹/۶۲ محمد کا کو (شیخ)
 ۱۸۲/۱۸۱/۱۸۰
- ۹۷ عنی (شیخ)
 ۱۱۴ عمر کلکار (شیخ)
 ۱۴۵ عبدالرحمن
 عبدالسلام (شیخ)
 ۱۵۰/۱۴۹/۱۴۰/۱۴۸
 ۱۷۷/۱۷۳ علمدار خواجہ
 ۱۵۰ عابد بہمن خواجہ
 ۹۲ عزیز (خواجہ)
 ۳۳/۱۸ عباس شاہ کبیر
 ۱۴۰ عبدالرحمن مکی شیخ
 ۱۵۶/۵۲ عبدالسلام
 (غ)
 ۹۷ غیاث‌الدین ضایع
 ۹۸/۹۷ غیاث‌الدین محمد رشید خواجہ
 ۱۰۲ غیاث‌الدین خواجہ
 ۱۹۱ غیاث قیانداری
 (ف)
 ۲ فخرالدین ہفشوی
 ۴۳ فیروز (شیخ)
 ۱۴۴ فتح‌اللہ
 (ق)
 ۱۴۲ قطب‌الدین صدر (شیخ)
 قطب‌الدین (عبدالسلام ماہانی)
 ۱۷۴/۱۴۵
 ۱۴۷ قطب‌الدین (سید)

نورالدین احمد خوارزمی	۱۰۶	محمد صم
۱۸۶/۳۷/۱۶/۲	۵۸/۵۵/۵۴	محمد الکوارى
نورالدین (شیخ)	۱۵۸/۱۵۷	محمد غازى
۲۶/۲۰/۱۷	۱۸۹	محمد صدر (شیخ)
نورالدین (خواجہ)	۱۶۸	محمد حالتى (شیخ)
۳۳/۳۱	۱۸۳	محمد ضیاء الدین
نورالدین احمد شیشى	۵۴/۳۵/۳۴	محمد فقیه
۱۳۳	۳۸/۳۵	محمد سقا
ناصرالدین منشى کرمانى	۹۶	محمد شاه قناد
۹۴/۷۴	۱۳۸	محمد فتخار
ناصرالدین علی باخزرى	۱۷۸	محمد ضیاء الدین
۱۰۵	۱۲۵	مستر بلاکت انگلیسی
نظام الدین محمود (مولائى)	(ن)	
۶۰/۳۷		
نظام الدین معمار اصفهانى		
۷۵		
نظام الدین عبدالغفار		
۱۱۱		
نادرشاه		
۹۳		
(ه)		
ناشمى) سید محمد		
۶		
(ی)		
۱۰۴	۸۷	نجم الدین کبرى
۱۲۹	۱۵۱/۱۴۹	نعمت الله ولى

فهرست بلاد و اماکن

۱۷۷	جویار	(الف)	
۱۰۹	جیرفت	۱۸۶	ابارق
	(ح)	۶۶	اردبیل
۱۳۲/۱۲۹	حبق	۹۴	استخر
۱۷۰	حصن	۱۲۵	انگلیس
۱۱۷	حسن آباد	۱۴۲/۱۳۰/۱۲۹	اندهجرد
۱۹۴	حرچند	۱۳۱/۸۱/۷۰/۲۰/۱۹	ایران
	(چ)	۱۷۳	انار
۱۴۲	چالدران	(ب)	
	(خ)	۱۶۸	بافق
۱۳۵/۱۴۷/۸۴/۱۸/۵	خراسان	۶۴/۴۲	بم
۲۷	خوارزم	۱۵۳	بندرعباس
۱۲۵/۱۲۳/۱۲۲/۱۰۱	خیبص	۱۷۳/۱۶۸/۱۵۴	بهاءآباد
۱۲۹/۱۲۷/۱۲۶		۱۰۹	بیابانک
	(د)	۱۰۰	بعلیاباد
۱۵	دستویه	۱۰۱	بردشیر
۱۷۵	ده تازیان	۱۲۹	بیق
۱۷۳	دهنود	(ت)	
۷۶	دیو (بندر)	۹۷/۹۵	تبریز
	(ه)	(ج)	
۵۹	هندوستان	۱۰۹	جندق
۷۶	هند	۱۷۳	جوین

۱۱۸/۱۱۲/۱۰۷/۱۰۶/۱۰۵

۱۳۸/۱۲۰

(ص)

۱۳۶

صحرای جزیره

(ع)

۱۷۱

عراق

۴۵

عصمت آباد

(ف)

۵۴

فارس

۱۳۹

فرمیتن

۱۶۸

فوز

(ق)

۱۸۱/۱۷۸

قریه لقمان

۷۵/۷۳

قبه سبز

/۱۳۹/۱۳۳/۱۳۰

قریه سیف

/۱۷۵

قریه العرب

۴۹/۳۳

قطب آباد

۶۴/۴۶

قلعه دختر (کوه)

(ک)

۱۷۳

کلزار

۱۳/۱۲/۹/۶/۵/۳/۲ کرمان

۳۳/۳۲/۲۹/۲۲/۲۱/۲۰/۱۷

۵۴/۵۰/۴۳/۴۲/۴۱/۳۵/۳۴

۷۴/۷۲/۷۱/۶۸/۶۳/۶۲/۶۱

۹۲/۹۰/۸۹/۸۵/۸۲/۸۱/۷۶

۱۶۸

هنو

۱۹۳

هرات

(ر)

۱۸۶/۱۸۴

راین

۶۴

رودبار

۱۵۶/۱۵۳/۱۵۱/۱۱۸ رودان

۱۵۸/۱۶۸/۱۶۱/۱۵۹

/۱۵۶/۱۵۳/۱۴۷ رفسنجان

۱۸۵ ريقان (ريگان)

(ز)

۱۵۳/۱۵۰/۱۳۹/۱۳۶/۱۰۵ زرنده

۱۹۱/۱۷۰/۱۶۲/۱۵۴

(س)

۱۵۳

ساوه

۸۲/۴۳

سمرقند

۱۷۱

سيرجان

۱۵۵

سيريز

۱۷۸

سکچ

(ش)

۱۸۶

شادکام

شهداد رجوع بخیص شود

/۱۸۸/۱۶۰/۱۳۸ شهر بابک

/۱۳۱/۵۴/۲۸ شیراز

/۱۳۷/۱۳۳ شیش

۱۰۴/۹۹/۹۸/۹۵/۹۴ شیوشکان

(ک)

۷۱ گرمسیر
۱۶۱ گل فروخته
۱۷۰ گواشیر

۱۲۹ کوك

(ل)

۱۷۴ لنگر

(م)

۱۷۸/۴۷/۴۶ محله سه شنبی

۹۲ محله پای کتینگ

۶۲ محله سریل دولت آباد

۱۹۰/۴۸/۹/۶ محله مردکان

۱۷۷/۱۷۴/۱۷۳/۱۲۱ ماهان

۱۸۲/۱۷۹

۱۰۸/۱۲۳ مکه

(ن)

۶۴ نرماشیر

۱۰۵ نیریز

(ی)

۱۸۹ یزد

۱۰۲/۱۰۱/۹۹/۹۸/۹۵/۹۴

۱۱۵/۱۱۴/۱۱۳/۱۰۹/۱۰۸

۱۳۱/۱۲۵/۱۲۴/۱۲۱/۱۱۸

۱۴۲/۱۴۰/۱۳۸/۱۳۷/۱۳۳

۱۵۰/۱۴۸/۱۴۷/۱۴۶/۱۴۳

۱۵۸/۱۵۵/۱۵۴/۱۵۳/۱۵۱

۱۷۴/۱۷۲/۱۷۱/۱۷۰/۱۶۲

/۱۹۷/۱۹۳/۱۸۹/۱۸۸/۱۸۰

۵۸/۵۵/۵۴

کوار

۷۹/۵۴/۵ (کوبنان) کوهبنان

۱۶۸/۱۶۵/۱۶۳/۱۶۲

۱۶۵ کوه خانقا

۱۶۵ کوه خواجه خضر

۱۷۱ کوه کمبور

۱۷۳ کوه کوغون

۱۳۳ کوه کیلویه

۱۲۰ کوه گل زرد

۱۸۲/۱۷۹/۱۷۸

کهنو

۳۴ کومو